



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر نشریات و فناوری آموزشی

رشد آموزش محتای اسلامی ۱۱۶

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای معلمان،
دانشجو، معلمان و کارشناسان وزارت آموزش و پرورش
دوره سی و چهارم / شماره ۱ / پاییز ۱۴۰۰

ذخیره خدا

بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (هود/۸۶)
آن چه خداوند برای شما باقی گذارده برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید.



برگزیده یازدهمین جشنواره عکس رشد عکس: حمید عابدی، استان قم

۸ ربیع الاول مصادف با ۲۳ مهرماه آغاز امامت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

مدیر مسئول:

محمدابراهیم محمدی

سر دبیر: دکتر محمد مهدی اعتصامی

هیئت تحریریه:

محمد مهدی اعتصامی

یونس باقری، فاطمه خویشوند،

صدیقه عبداللہی، یاسین شکرانی،

فخری ملکی

مدیر داخلی: یونس باقری

مدیر هنری: محسن خرقانی

طراح گرافیک: آرش صادقیان

ویراستار: جعفر ربانی

www.roshdmag.ir

abcd134290@yahoo.com

نشانی مجله: تهران، ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۷۰

تلفن دفتر مجله: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۱۳

نمبر مجله: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۳۱۶

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۵

صندوق پستی امور مشترکین: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵

رشد آموزش مجله اسلامی

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی برای معلمان،

دانشجو معلمان و کارشناسان وزارت آموزش و پرورش

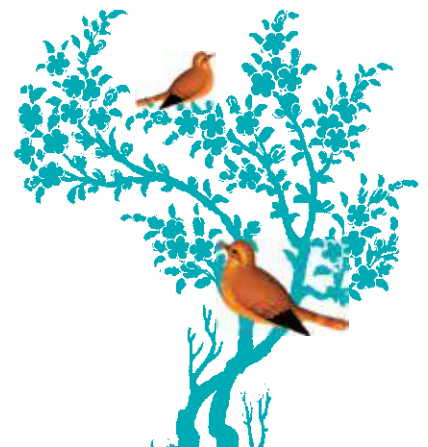
دوره سی و چهارم / شماره ۱ / پاییز ۱۴۰۰

- ۱ پیشنهادی برای درس معارف در آزمون سراسری / سر دبیر
- ۴ طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن / استاد سیدعلی حسینی خامنه‌ای
- ۱۰ مقربان و اصحاب یمین و جایگاه آن‌ها در بهشت / دکتر سیدمحسن میرباقری
- ۱۵ روش‌شناسی پاسخ‌گویی به پرسش‌های اعتقادی / محسن عباسی ولدی
- ۱۸ تمثیل‌های فلسفی: آیا خداوند دعای بندگان را می‌شنود؟ / دکتر مهدی حاجیان
- ۲۱ عدالت و اخلاق در پیشگاه امام علی (ع) / سعید باقرپور و محمدرضا کیانی
- ۲۴ یادگیری درس منطق و فلسفه کی و چگونه؟ / دکتر مهدی رئیسی
- ۲۸ امامت انسان ۲۵۰ ساله / سیدحسین مسعودی
- ۳۱ علّیت از نظر هیوم و نقد آن با تمسک به اندیشه ابن‌سینا / دکتر فخری ملکی
- ۳۳ سیر تطورات نظریه فطرت در تفسیر، عرفان و فلسفه اسلامی / محمد غفوری‌نژاد
- ۳۶ پراگماتیسم / رقیه زراعتی‌ایدلوه
- ۳۹ تشخیص قضایای منفصله و نحوه ساخت آن‌ها / مسلم غلامحسینی
- ۴۱ حضور نهج‌البلاغه در زندگی / مهدی ایلکا
- ۴۳ صلّه رحم در فرهنگ اسلامی / عزت‌الله پورابراهیم شاهسوار
- ۴۷ معرفی کتاب / ترجمه تازه‌ای از کتاب الغدير

قابل توجه نویسندگان و پژوهشگران:

مجله رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی، نوشته‌ها و گزارش تحقیقات پژوهشگران و متخصصان تعلیم و تربیت به‌ویژه معلمان دوره‌های مختلف را در صورتی‌که در نشریات عمومی درج نشده و مرتبط با موضوع مجله باشد، می‌پذیرد. لازم است در مطالب ارسالی، موارد زیر رعایت شود:

چکیده‌ای از کل محتوای ارسال شده حداکثر در ۲۵۰ کلمه، همراه مطلب ارسال شود. پی‌نوشت‌ها و منابع کامل باشد و شامل نام اثر، نام نویسنده، نام مترجم، محل نشر، ناشر، سال انتشار و شماره صفحه مورد استفاده باشد. در متن‌های ارسالی تا حد امکان از معادل‌های فارسی واژه‌ها و اصطلاحات استفاده شود. اصل مقاله‌های ترجمه شده به پیوست آن ارسال شود. نثر مقاله روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت شود. شکل قرار گرفتن جدول‌ها، نمودارها و تصاویر، پیوست در حاشیه مطلب مشخص شود. مطالب یک خط در میان روی کاغذ نوشته و در صورت امکان حروفچینی شود. مطالب مندرج در مجله، الزاماً مبتنی نظر دفتر انتشارات و فناوری آموزشی نیست و مسئولیت پاسخگویی به پرسش‌های خوانندگان با خود نویسنده یا مترجم است. مقاله‌های دریافتی در صورت پذیرش یا رد، بازگشت داده نمی‌شود. مجله در پذیرش، رد، ویرایش و یا تلخیص مقاله‌های رسیده مجاز است.





پیشنهادی برای درس معارف، در آزمون سراسری

سردبیر

وقتی به سؤال‌های درس معارف اسلامی آزمون سراسری دانشگاه‌ها نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که این سؤال‌ها با محورهای اصلی و کلیدی محتوای آموزشی این درس که در دوره متوسطه دوم تدریس می‌شود، ارتباط اندکی دارند و در بسیاری از موارد هم در تضاد و تناقض با آن محورها می‌باشند و راه دیگری که مخالف با اهداف کتاب‌هاست، در پیش گرفته‌اند. به‌طور مثال، از ۲۵ سؤال درس معارف رشته تجربی در آزمون سراسری سال ۹۹، ۱۵ سؤال آن به‌نحوی طراحی شده که صرف ترجمه آیات از دانش‌آموزان خواسته شده و اگر دانش‌آموز ترجمه آیه را بداند، می‌تواند سؤال را پاسخ دهد و اگر ترجمه را نداند، از عهده پاسخ بر نمی‌آید. مثلاً در سؤال ۷۱ از دانش‌آموز سؤال می‌شود:

«انجام دستورات دینی با آرامش و بدون احساس سختی، از ثمرات انجام کدام فرمان الهی است؟»

آن‌گاه در گزینه‌های پاسخ به‌جای اینکه برخی فرمان‌ها بیاید تا معلوم شود که آیا دانش‌آموز، آن فرمان مورد نظر را می‌شناسد یا نه، چهار آیه به شرح زیر آمده است:

الف. للذین احسنوا الحسنی و زیادة و لایهق و جوههم قتر و لاذلة.

ب. و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون

ج. یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون.

د. و ما کان المؤمنون لینفروا کافة، فلو لا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقھوا فی الدین.

در آیات اول و دوم هیچ فرمانی نیامده تا دانش‌آموز مثلاً فرمان‌های آمده در چهار گزینه را با هم مقایسه کند و پاسخ بگوید. بلکه دانش‌آموز فقط باید ترجمه را بداند و از طریق ترجمه بداند که در این دو آیه اصلاً فرمانی نیست. این قبیل سؤال‌ها، اگر جنبه عربی سؤال را کنار بگذاریم، به سؤالات ساده‌ای تبدیل می‌شوند که پاسخگویی به آن‌ها نیازی به مطالعه جدی کتاب ندارند. نمونه دیگری که ضعف این قبیل سؤال‌ها را بیشتر آشکار می‌کند، سؤال ۶۷ همین آزمون است. در این سؤال، پرسیده شده: «پاسخ قرآن به کسانی که دچار حيلة شیطان می‌شوند و می‌گویند آب که از سرگذشت، چه یک وجب، چه صد وجب، کدام است؟»



در قسمت پاسخ، چهار آیه به شرح زیر آمده است:

۱. من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
۲. والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا
۳. قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم
۴. لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا

دو آیه اول هیچ ارتباطی با سؤال ندارد و هر امتحان‌دهنده‌ای که اندکی عربی بداند، می‌فهمد که این دو آیه، گزینه مورد نظر نیست. گزینه‌های سوم و چهارم هم یک آیه است که تقطیع شده و یک قسمت آن در گزینه سوم و یک قسمت آن هم در گزینه چهارم قرار گرفته است. در واقع، طراحان سؤال از بی‌خبری داوطلب از ترجمه که جزء اهداف آموزشی او نبوده، استفاده کرده و یک سؤال ساده را به سؤال سخت تبدیل ساخته است.

بیش از هشتاد درصد سؤال‌های درس معارف و قرآن در رشته‌های مختلف، از همین قبیل سؤال‌هاست؛ سؤال‌هایی که توجهی به محورهای اصلی محتوای آموزشی و اهداف یادگیری ندارند و دانش‌آموزان را به سمت یادگیری غلط و بی‌مورد سوق می‌دهد.

دانش‌آموزانی که باید می‌توانستند دلایل توحید، صفات و افعال الهی، نقش قضا و قدر در زندگی، رابطه اختیار و قضا و قدر، وجود ابتلائات و امتحانات و نقش آن‌ها در تکامل انسان، ضرورت نبوت، علت وحدت و یکی بودن دین، علت ختم نبوت، جایگاه امامت، سیره و نقش امامان در تمدن اسلامی، ضرورت حکومت در اسلام و ده‌ها موضوع دیگر از این قبیل، همراه با تبیین و تفسیر آن‌ها را یاد بگیرند، درگیردار معنی آیات گرفتار شده و ناچار می‌شوند که به بدترین شکل یادگیری با آیات روبه‌رو شوند و صرفاً با ترفند ترجمه که جزء برنامه آموزشی آن‌ها نبوده، به سؤال‌ها پاسخ دهند. طراحان سؤال کنکور چنین اندیشیده‌اند که اگر به هر قیمتی سختی سؤال‌های درس معارف را افزایش دهند، بر اهمیت این درس افزوده‌اند و جایگاه درس را تقویت کرده‌اند، غافل از اینکه ملاک‌ها و معیارهای یادگیری و آموزش در درس معارف خلاف آن است.

به هر ترتیب، برای رهایی از این وضعیت که هم معلمان و هم دانش‌آموزان را کلافه

کرده و دانش‌آموزان را نسبت به این درس بی‌علاقه ساخته و معلمان را از تدریس طبیعی دور کرده، پیشنهاد می‌شود که:

آزمون درس معارف و قرآن در آزمون سراسری، از حالت آزمون تستی سراسری حذف شود ولی نمره آن حذف نگردد.

آزمون پایان سال، این تفاوت را با آزمون سراسری دارد که ظرفیت سؤال‌های تشریحی را دارد و می‌توان از محورهای اصلی درس از دانش‌آموزان سؤال شود و دانش‌آموزان، کتاب درسی را به‌نحوی خواهند آموخت که بتوانند به این قبیل سؤال‌ها پاسخ صحیح دهند و از عهده این قبیل سؤال‌ها برآیند.

مزیت دیگر این طرح آن است که دانش‌آموزان، در هر سال، فقط محتوای آموزشی همان سال را باید امتحان بدهند و فرصت آن را دارند که کتاب را عمیق‌تر یاد بگیرند و معلمان نیز محتوای اصلی کتاب را به دانش‌آموزان بیاموزند.

ممکن است گفته شود که نمره امتحانات نهایی دانش‌آموزان نزدیک به یکدیگر است و آن دقت مورد نظر را برای رتبه‌بندی دانش‌آموزان ندارد. در پاسخ به این اشکال می‌گوییم که اصولاً باید با ملاک و معیاری دیگر به این درس نگاه کرد. همین قدر که دانش‌آموزان درس را جدی بگیرند و کتاب را بخوانند، برای ما کافی است. رتبه‌بندی دانش‌آموزان را باید در دروس تخصصی آن‌ها پیگیری کرد و نه در این درس و نه حتی در درسی مانند ادبیات فارسی و عربی.

اگر این تحول در آزمون درس معارف و قرآن صورت بگیرد، معلمان این درس با فراغ بال و بدون توجه به کنکور، بهتر می‌توانند کتاب را تدریس کنند و یادگیری را به سمت اهداف اصلی نزدیک سازند و فضایی بهتر برای تعامل با دانش‌آموزان به‌وجود آورند و همه این‌ها به تأثیر این درس در رفتار دانش‌آموزان کمک خواهد کرد.

اگر این پیشنهاد بخواهد مثلاً از سال آینده اجرایی شود، باید فقط نمره امتحان پایان سال دوازدهم به‌جای آزمون کنکور قرار گیرد و سال بعد، نمره امتحان سال یازدهم و دوازدهم و سال بعد از آن، معدل نمره سه سال پایانی.

امید است که مسئولین به این پیشنهاد توجه کنند و برای اجرای آن چاره‌اندیشی نمایند.



به‌جای نمره آزمون سراسری، معدل نمره امتحان پایان سال پایه‌های دهم، یازدهم و دوازدهم جایگزین نمره آزمون سراسری شود

آزمون پایه‌های دهم تا دوازدهم، در این درس به‌صورت کشوری یا استانی و در یک روز برگزار شود و اوراق امتحانی مانند امتحانات نهایی تصحیح شود تا اعتبار آزمون افزایش یابد



سلسله جلسات استاد سید علی حسینی خامنه‌ای
مشهد مقدس، مسجد امام حسن مجتبی (ع) رمضان
المبارک ۱۳۵۳ شمسی



طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن

مقدمه مؤلف

موجب آن گشته که تدبر در آیات قرآن جای خود را به قرائت و تلاوتی سطحی و سرسری و فاقد نتیجه و ثواب دنیوی و یکسره برای پاداش و جزای اخروی داده و کتاب کریم الهی دستمایه عوامی‌ها و عوام‌فریبی‌ها بشود.

با توجه به این واقعیت، می‌توان به‌طور خلاصه سه خصوصیت مهم را در بحث‌ها و گزارش‌های فکری اسلامی ضرورتی دانست که تخلف از آن شایسته متفکران آگاه و مسئول این روزگار نیست:

نخست آنکه معارف و دستگاه فکری اسلامی از تجرد و ذهنیت محض خارج گشته و - همچون همه مکاتب اجتماعی - **ناظر به تکالیف عملی** و به‌ویژه زندگی اجتماعی باشد و هر یک از مباحث نظری، از این دیدگاه که چه طرحی برای زندگی انسان و چه هدفی برای بودن او و چه راهی برای رسیدن به این هدف ارائه می‌دهد، مورد بررسی و تأمل و تحقیق قرار گیرد.

دیگر آنکه مسائل فکری اسلام، به‌صورت پیوسته و به‌عنوان اجزای یک واحد، مورد مطالعه قرار گیرد و هر یک به لحاظ آنکه جزئی از مجموعه دین و عنصری از این مرکب و استوانه‌ای در این بنای استوار است و با دیگر اجزا و عناصر هم‌آهنگ و مرتبط است - و نه جدا و بی‌ارتباط با دیگر اجزا - بررسی شود تا مجموعاً از شناخت این اصول، **طرح کلی و همه‌جانبه‌ای** از دین، به صورت یک ایدئولوژی کامل و بی‌ابهام و دارای ابعادی متناسب با زندگی چند بعدی انسان استنتاج شود.

طرح اسلام به صورت مسلکی اجتماعی و دارای اصولی منسجم و یک آهنگ و ناظر به زندگی جمعی انسان‌ها، یکی از فوری‌ترین ضرورت‌های تفکر مذهبی است. مباحثات و تحقیقات اسلامی، پیش از این به‌طور غالب، فاقد این دو ویژگی بس مهم بوده و از این رو، در مقایسه اسلام با مکاتب و مسالک اجتماعی این روزگار، باحثان و جویندگان را چندان که شاید و باید به نتیجه ثمربخش و قضاوت قاطع نرسانیده است؛ یعنی از اینکه بتواند مجموعاً طرح و نقشه یک آیین متحدالاجزاء و متماسک را ارائه دهد و نسبت آن را با مکتب‌ها و آیین‌های دیگر مشخص سازد، عاجز مانده است.

به علاوه، چون عموماً بحث‌ها ذهنی و دور از حیطه تأثیر عملی و عینی و مخصوصاً اجتماعی انجام گرفته، معرفتی ذهنی به بار نیاورده و نسبت به زندگی جمعی انسان‌ها، علی‌الخصوص نسبت به تعیین شکل و قواره جامعه، تعهد و تکلیف و حتی نظریه روشن و مشخصی ارائه نداده است. سخن دیگر آنکه قرآن - سند قاطع و تردیدناپذیر اسلام - در بیشترین موارد، فرصتی در روشنگری و راهگشایی نیافته و به جای آن، دقت‌ها و تعمقات شبه عقلی با روایات و منقولات ظنی - و گاه با اعتباری بیشتر - میدان‌دار و مسئول شناخته شده و بالنتیجه، تفکر اعتقادی جدا از قرآن و بی‌اعتنا به آن، نشو و نما یافته و شکل گرفته است. شاید همین بی‌ارتباطی و بی‌اعتنایی یا احساس بی‌نیازی یا نومییدی از امکان استفاده‌ای صحیح - که هر یک به نوبه خود معلول عوامل خاص است -



الى مغفرة من ربكم و جنة عرضها السموات و الارض اعدت للمتقين (۱۳۳) الذين ينفقون في السراء و الضراء و الكاظمين الغيظ و العافين عن الناس و الله يحب المحسنين (۱۳۴)

سورة مبارکه آل عمران

رهبانیون مسیحی، برای اینکه دامانشان به گناهان آلوده نشود، رهبانیت^۳ پیشه کردند و به غارها و کوهها و بیغولهها پناهنده شدند. قرآن می فرماید: «و رهبانیة ابتدعوها ما كتبناها علیهم»^۴ یعنی «رهبانیتی که آنان از خود درآوردند، به صورت بدعتی آن را ایجاد کردند، در حالی که ما بر آنان رهبانیت را ننوشتیم بودیم.» اینکه با فرار جور در نمی آید. خودش را متقی می کند، دارای تقوا؛ یعنی آن تجهیز لازم را، آن زره لازم را در مقابل آسیب گناه بر تن می پوشد و وارد منطقه گناه می شود، برای دستگیری گناهکاران؛ خلاصه تقوا این است.

وقتی که این معنای تقوا شد، آیا تقوا مقدمه و وسیله ای برای پیروزی هست یا نیست؟ می بینید که خیلی آسان، وسیله پیروزی است. آن کسی که می خواهد بر این بیماری، در این منطقه پیروز بشود، اگر همواره بترسد که مبدا این میکروب در جسم او اثر بگذارد، این چطور می تواند میکروب زده ها و بازمانده ها را نجات بدهد؟ باید خودش را خاطر جمع کرده باشد؛ باید از خودش خاطرش جمع باشد، بعد وارد منطقه بشود و دیگران را نجات بدهد. آن وقت است که به پیروزی هم خواهد رسید. آن وقت است که این کار را هم به راحتی انجام خواهد داد. «واتقوا الله»^۵ تقوای خدا پیشه کنید، «لعلکم تفلحون» شاید پیروزمند و رستگار و موفق گردید.

«واتقوا النار التي اعدت للكافرين» بپرهیزید و پروا کنید از آن آتشی که آماده شده است برای کافران. «و اطيعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون» اطاعت کنید از الله و از پیامبر، شاید مورد رحمت پروردگار قرار بگیرید. خب اطاعت از خدا با اطاعت از پیغمبر تفاوتی ندارد، به چه مناسبت می فرماید اطاعت کنید از خدا و اطاعت کنید از پیامبر (ص)؟ آیا ذکر کردن هر دو تا با هم زائد نیست؟ نه. اگر چنانچه فقط بگوید «اطيعوا الله» اطاعت کنید از خدا، پیغمبر را به عنوان مصداق و نمونه ای ذکر نکند و اطاعت از پیغمبر را متذکر نگردد، آن کسانی هم که در نقطه مقابل پیغمبر قرار دارند، ممکن است ادعا کنند ما داریم اطاعت از خدا می کنیم. دامنه ادعا که وسیع است، همه کس می تواند داعیه دین و ایمان و تقوا را علنی کند. همه کس می تواند مدعی بشوند که بنده خدایند و مطیع او.

در زمان پیغمبر، هم پیغمبر مدعی عبودیت و اطاعت از خدا بود، هم آن کسانی که در جبهه مقابل او، با او می جنگیدند و اخلاص می کردند. رهبران و آقایان و رهبانان مسیحیت و احبار^۶ یهود، این ها هم ادعا می کردند. «و قالت اليهود و النصاری نحن ابناء الله»^۷، یک ذره هم بالاتر از پیغمبر؛ او می گفت من بنده خدا هستم، این ها می گفتند ما فرزندان و پسران خدا هستیم. آن ها فکر می کردند که اطاعت از خدا در بست در اختیار آن هاست. یا به تعبیر دیگر بگویم، بعضی از نافرمانان خدا این جور وانمود

دیگر آنکه در استنباط و فهم اصول اسلامی، مدارک و متون اساسی دین، اصل و منبع باشد، نه سلیقه ها و نظرهای شخصی یا اندوخته های ذهن و فکر این و آن... تا حاصل کاوش و تحقیق، به راستی «اسلامی» باشد و نه هر چیز جز آن. برای برآمدن این منظور، قرآن کامل ترین و موثق ترین سندی است که می توان به آن متکی شد که: «باطل را از هیچ سویی بدان راه نیست»^۱ و «در آن، مایه روشننگری هر چیز هست»^۲ و البته در پرتو تدبری ژرف پیما که خود، ما را به آن فرمان داده است. آنچه در این رساله گرد آمده، نموداری است از کوششی برای تأمین این منظورها، به صورت گزارشی از اسلام، که طی یک سلسله سخنرانی انجام گردیده است.

در این سخنرانی ها کوشیده شد که مهم ترین پایه های فکری اسلام، از سازنده ترین و زنده ترین ابعادش، در خلال آیات رسا و روشن قرآن جست و جو شود، و آنگاه ضمن تشریح تبیینی که شیوه تدبر و تعمق در قرآن را به شنوندگان بیاموزد، پایه های مزبور در این آیات، مشخص و نشان داده شود و در موارد لازم، از روایات صحیح صادر از پیامبر خدا (ص) و ائمه معصومین (علیهم السلام) برای توضیح و تأکید، بهره گیری گردد، تا ضمن اینکه آیاتی از قرآن مورد تأمل و تدبر و فهم قرار گرفته، اصلی از اصول اسلام، آن هم از دیدگاهی عملی و زاینده تعهد و تکلیف و به عنوان یکی از نقاط طرز تفکر و ایدئولوژی اسلام، تبیین گردیده باشد.

... و بالاخره برای آنکه از مجموع مطالب ایراد شده، خلاصه و محصلی در ذهن و اندیشه مستمعان (و خوانندگان) به جای بماند و مبدأ تفکر و تعمقی مستقل و مستقر باشد، حاصل محتوای سخنرانی، در ورقه ای ثبت شده و روز به روز در اختیار حاضران نهاده می شد...

آنچه اکنون تقدیم می شود مجموع آن «خلاصه» هاست (با اندک تصرفی) که انتشارش پاسخ لازمی است به درخواست منطقی و مقبول بسیاری از شنوندگان سخنرانی ها یا آوازه آن ها... بدین امید که سودمند افتد و پذیرفته آید.

سوم آبان ماه ۱۳۵۳

سیدعلی خامنه ای

جلسه ۱

ایمان (۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

و اطيعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون (۱۳۲) و سارعوا

عالم اسلامی رهبانیت ندارد، گوشه گیری

ندارد، فرار ندارد. عالم اسلامی همانی است

که سعی می کند که بگیرد غریق را. یک فرد

آگاه مسلمان، هر انسان مسلمان - که مسلمان

بودن و مسئول بودن با یکدیگر لازم و ملزوم

هستند - همین جور است. سعی می کند غریق

را، و بازمانده را و بیمار را، نجات بدهد





عده‌ای هستند که خودشان وقتی با خود خلوت می‌کنند،

می‌بایند که چه نامهٔ سیاهی دارند؛ می‌فهمند که آنچه می‌گویند

سراپا دروغ است، اما به مردم این جور وانمود می‌کنند که

بندگان خوب خدا و مطیعان و عابدان پروردگارند.



وقت است که یک امت به آقایی می‌رسد، آن وقت است که یک ملت به رشد انسانی می‌رسد، آن وقت است که اسارت‌ها و زنجیرها از دست و پای او باز می‌شود، آن وقت است که رحمت الهی شامل حال او می‌شود. «و اطیعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون» اطاعت کنید خدا را و پیامبر را، باشد که مورد رحمت پروردگار قرار گیرید.

«و سارعوا الی مغفرة من ربکم»^{۱۱}، میدان مسابقه است اینجا، میدان پیشی‌گیری و مسارعه است. پیشی بجوید، سبقت بجوید «الی مغفرة» به سوی مغفرتی «من ربکم» از سوی پروردگارتان «و الجنة» و بهشتی که «عرضها السماوات و الارض» که به پهنای آسمان‌ها و زمین است، «اعدت للمتقین» آماده شده است برای با تقوایان. آنجا یک نشانهٔ تقوا و یک نتیجهٔ تقوا ذکر شد، اینجا نشانه‌های تقوا پی‌درپی ذکر خواهد شد.

ای انسانی که برای یک وجب زمین و یک مقدار

می‌کنند که مطیع خدایند، درست است یا نه؟ این‌ها در مقابل مردم حق‌پرست واقعی باید ممتاز^{۱۲} بشوند، باید مشخص بشوند. این است که اینجا خدای متعال، در مقام بیان اطاعت و لزوم آن برای مؤمنان، این جور می‌گوید: «و اطیعوا الله و الرسول» اطاعت کنید خدا را و پیامبر را. اگر نمی‌گفت پیامبر را، دشمنان پیامبر هم می‌گفتند ما مطیع خداییم؛ لذا بایستی مشخص بشود که اطاعت خدا یعنی چه. آن کسانی که خود را بندهٔ خدا می‌دانند، اما بندهٔ فرمان و قانون خدا نیستند، عمل به قانون نمی‌کنند، ملتزم به لوازم این بندگی نیستند، این‌ها چطور می‌توانند بگویند ما بندهٔ خداییم؟ «و اطیعوا الله و الرسول» اطاعت کنید خدا را و رسول را، «لعلکم ترحمون» شاید مورد رحم پروردگار قرار گیرید.

رحم خدا یعنی چه؟ مورد رحم خدا قرار گرفتن یعنی چه؟ اینجا یک مقایسه‌ای بکنید بین بیان قرآن و پندار عامیانهٔ ما. ما می‌گوییم اگر گناهکاریم، اگر نافرمانی خدا کردیم، اگر به واجبات و تعهدات و تکالیف عمل نکردیم، اگر چنانچه از منطقه‌های ممنوعهٔ پروردگار پا عقب نکشیدیم فقط یک امیدواری داریم، آن چیست؟ آن رحم خداست. خدا با رحمتش با ما عمل کند، خدا ما را رحم کند. این داعیه و حرف ماست؛ یعنی حرف معمول اجتماع ما و مردم ما این است. رحمت خدا را برای کجا می‌خواهیم؟ برای آنجا که عمل نکردیم. در صورتی که نافرمانی کردیم، در صورتی که منطقهٔ ممنوعهٔ خدا را زیر پا لگدکوب کردیم، مسئولیت و تعهد الهی را ملاحظه نداشتیم؛ در چنین صورت‌هایی می‌گوییم: ما که عمل نداریم، مگر خدا رحمان کند. ما رحم را، رحم خدا را، رحمت پروردگار را، رقیب عمل کردن و جایگزین عمل کردن می‌دانیم. اما آیهٔ قرآن به عکس است. می‌گوید عمل کنید، اطاعت کنید، شاید مورد رحمت پروردگار قرار بگیرد. رحمت خدا آن وقتی است که یک ملتی به مسئولیتش عمل کند. خدا آن وقتی به مردم رحم می‌کند که او را اطاعت کنند و تکالیف خود را انجام بدهند. هفتصد میلیون مسلمان بنشینند به انتظار ابر رحمت پروردگار که بر سرشان ببارد، آن وقت راه‌ها را باز کنند تا دزدان ناموس و غارتگران دین بیایند همه چیزشان را ببرند؛ به امید رحمت خدا بنشینند؟ پس بگو بنشینند حالا!

«و اطیعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون» اطاعت کنید خدا را و رسول را، پیامبر را، شاید مورد رحمت قرار بگیرید. یعنی چه اطاعت کنید خدا را؟ اطاعت خدا به چیست؟ به اینکه تمام تکالیف و حجت‌های الهی را بر دشمنان حمل کنیم؛ آنچه را که بر عهدهٔ ما نهاده شده است انجام بدهیم. به قول آیهٔ شریفهٔ قرآن می‌فرماید: مؤمنین آن کسانی هستند که وقتی میان آنان مشاجره‌ای به وقوع می‌پیوندد، به تو ای پیامبر رجوع می‌کنند، مراجعه می‌کنند و چون تو حکمی صادر کردی، «ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت»^{۱۳}

دستوری که تو صادر کردی کمترین غبار کدورتی هم بر روح آن‌ها و دل آن‌ها بر جای نمی‌گذارد، «و یسلموا تسلیمًا» تسلیم فرمان تو هستند. مؤمن واقعی این جور است. اگر این جور بود یک ملتی، یک امتی، اگر یک عده جمعیت به این صورت تحت فرمان قرار گرفتند، آن وقت است که رحمت پروردگار و لطف بی‌نهایت او شامل حال آنان خواهد شد، آن





نه به سوی فلان مبلغ ناچیز، نه به سوی زندگی مادی دنیا که هر چه باشد، برای تو کوچک و کم است. ای انسان بزرگ! به سوی چیزی که با عظمت تو و با مقام تو سازگار باشد- که انسان عالی ترین موجودات این جهان است، بزرگ ترین عظمت های وجود، بعد از پروردگار، در همین کالبد کوچک و محدود است- ای انسان بزرگ، سرعت بگیر، مسابقه بده، اما به سوی چه؟ «الی مغفرة من ربکم و جنة». سرعتت به سوی مغفرت پروردگار باشد، به سوی آن بهشت برین الهی باشد که همه آسمان ها در مقابل آن کوچکند و همه زمین در برابر آن اندک است. یعنی چه؟ مغفرت برای تو مهم است؛ از همه چیز بالاتر، مغفرت است و پس از مغفرت آن چیزی که ارزش و عظمتش از آسمان ها و زمین بالاتر است.

مغفرت یعنی چه؟ ما دیده ایم؛ به فلانی گفتیم آقا معذرت می خواهم که یک دشنامی به شما دادم، من را ببخشید. او هم با ناز و کبری، یا با خوش اخلاقی و لطفی، به هر صورتی، گفت خیلی خب صرف نظر کردیم. فلان جا فلان جنایت غیر عمدی انجام گرفته، آدم اطراف آن کسی که صاحب حق است، با التماس و درخواست و آقا ببخشید، آقا لطف کنید، او هم می گوید خیلی خب، شما را بخشیدم. در فلان اداره دولتی و حکومتی، فلان قدر مالیات برای تو، بر طبق چه حسابی، درست یا نادرست بریده اند. شما رفتی احترامی کردی، تملقی گفتی، دو جمله ای گفتی، کسی را با خودت بردی، نامه ای، توصیه ای، تلفنی؛ گفتند خیلی خب، فلان قدرش را به شما بخشیدیم. این بخشش ها را دیده ایم و خیال کرده ایم غفران الهی هم از قبیل این بخشش هاست. فلان کس ظلم کرده، جنایت کرده، گناه کرده، در زمین فساد آفریده و برانگیخته، مستوجب عذاب خداست؛ بعد روز قیامت به خاطر قطره اشکی که داشته یا توجه و توسلی که او کرده، خدا بگوید خیلی خب، حالا که این جور شد ما هم از سر خطایای تو گذشتیم و تو را بخشیدیم. آیا مغفرت خدا این است؟ «سارعوا الی مغفرة»، این را می گوید؟ نه.

درباره معنای غفران هم بنده زیاد صحبت کرده ام. اپنی که می گویم صحبت کرده ام. برای این است که شما برادران که غالباً در بحث های ما بوده اید، برگردید به حافظه تان و آنچه را که شنیده اید از خفایا و زوایای حافظه تان بیرون بیاورید. غفران یعنی التیام دادن و پر کردن یک خلأ. بدن شما یک جراحی برمی دارد؛ این ران، این بازو، یک جراحی عمیقی برمی دارد، این لای گوشت از هم باز می شود؛ اینجا مرهمی به شما می دهند، یا خودتان دارویی می گذارید، ویتامینی مصرف می کنید، آمپولی می زنید؛ تا این می جوشد، تا این می تراود و می زاید، تا بالاخره همجنس خود را، آن گوشت بدن، آن ماهیچه بدن، هم سنخ خود را کنار خود به وجود می آورد. تشکیلات بدن شما کار می کند، این زخم پُر می شود، التیام پیدا می کند. این التیام پیدا کردن یک زخم را، یک جراحی را، در نظر تان نگه ندارید، تا تشبیهش کنم و تمثیل کنم به غفران؛ ببینید غفران چه جوری است.

در مقام تمثیل روح شما اگر مانند جسمی باشد، هر گناهی که انجام می دهید ضربتی بر روح تان وارد می کند و زخمی به وجود می آورد. چرا آقا؟ چرا می گوییم گناه ضربت بر روح است؟ به خاطر اینکه روح باید تعالی پیدا کند و گناه، هر آن چیزی است که روح انسانی را یک گام از

آب و گل در فلان منطقه عالم، حاضری سبقت بگیری، حاضری دیگران را عقب بگذاری، حاضری تمام قوا و نیروهای را به کار بزنی، استخدام کنی، تا بتوانی در مزایده فلان زمین، در به دست آوردن فلان سرمایه، در تصرف کردن فلان مغازه، در گرفتن فلان گوشه فلان مملکت، در دایر کردن فلان کمپانی در فلان منطقه عالم، در تحصیل امتیازات مادی هر چه بیشتر؛ برای این ها حاضری مسابقه بدهی، سرعت بگیری، دیگران را عقب بگذاری، اگر چه شرافت ها و فضیلت ها را هم زیر پا گذاشته باشی، ای انسان! به تو نمی گویند سرعت بگیر، به تو نمی گویند در خانه بخواب و نیروهای را به کار مزن. آن کسی که به نام دین به تو این سخن را می گوید دروغ می گوید و نمی داند. دین نمی گوید نیروهای را متوقف بگذار. دین می گوید سرعت بگیر هر چه بیشتر. مسابقه بده هر چه زیادتر، اما به سوی چه؟ به سوی چیزی که شایسته توست، نه به سوی یک وجب آب و گل،

دقت کنید در تعبیرات قرآنی تا خوب بفهمید. قرآن می گوید، تو اگر می خواهی همت به چیزی بگماری، برای تو زمین و آسمان اندک و ناچیز است. همت به چیزی والاتر از این ها بگمار. ای انسان بزرگ!





مغفرت یعنی پر کردن آن خلأهایی که زخم‌های روح انسانند، با پر کردن آن‌ها انسان به کمال می‌رسد، این، شایسته است که انسان در راهش کوشش کند، مسابقه بدهد، سرعت بگیرد. مغفرت خیلی مهم است. مغفرت این نیست که خدای متعال بی حساب، از روی دلبخواه، یک کسی را مورد لطف بی جایی قرار بدهد، بدون اینکه خود او کوششی در راه این لطف الهی کرده باشد



مجاهدت شما به خاطر اشتباه شما هیچ، نه؛ «و انی لغفار» ما غافریم. ما خلأها را پر می‌کنیم. زخم‌ها را التیام می‌دهیم. اما برای چه کسی؟ «لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی»^{۱۵}، من بخشنده‌ام برای آن کسی که توبه کند. توبه کند یعنی چه؟ یعنی برگردد. راه تکامل شما از اینجا بود، شما باید این طرفی می‌رفتید؛ حاضریم شما را ببخشیم، کی؟ وقتی بروید به طرف تکامل، مجدداً به راه درست برگردید. «لمن تاب» توبه کند؛ یعنی برگردد. توبه یعنی برگشتن. ایمان خود را قوی کند، عمل صالح کند. عمل! نباید از عمل غافل بود و به سخن گفتن و دل خوش داشتن خود بسنده کرد. «و سارعوا الی مغفرة من ربکم» سرعت بگیرید به سوی مغفرتی از پروردگارتان، «و جنۃ» و بهشتی، «عرضها السماوات و الارض اعدت للمتقین» که پنهان و گسترده‌گی آن به قدر آسمان‌ها و زمین است، «اعدت» آماده شده است، «للمتقین» برای متقیان.

این جمله معروفی که می‌گویند: آقا شما اهل بهشتید و به بهشت خواهید رفت، اگر ان شاء الله راهتان بدهند، این بسیار حرف به جایی است. ما همه آرزومند بهشتیم، همه در دعاها بهشت را طلب می‌کنیم. گاهی طلب بهشت تنها هم ما را قانع نمی‌کند، دانه دانه خصوصیات آن را هم در دعا می‌آوریم؛ از حورالعینش^{۱۶} و از غذای خویش و از لحم طیرش^{۱۷} و غیره؛ در دعاها ایمان ردیف می‌کنیم. اما خود خدا می‌گوید ما این بهشت را برای مردم باتقوا آماده کردیم، این سفره را برای یک عده مردم خاصی انداختیم، آن‌ها باید بیایند سر این سفره بنشینند و وارد این منطقه بشوند. آن‌ها کی هستند؟ باتقویان. با تقوا کیست؟ «اعدت للمتقین» آماده شده است برای متقیان. (ترجمه‌ها را درست دقت کنید که الان وقتی قاری عزیزمان آمدند اینجا آیات را بخوانند. هر کلمه‌ای را که من مخصوصاً تکیه کردم برای اینکه در ذهنتان باشد، در حین تلاوت، فوراً به معانی کلمات برگردید.) «اعدت للمتقین» آماده شده است برای باتقویان. چه کسانی هستند با تقویان؟ «الذین ینفقون فی السراء و الضراء»^{۱۸} آن کسانی که اتفاق می‌کنند در خوشی و ناخوشی. اتفاق؛ این یک شرط باتقوا بودن است، اتفاق کردن. اتفاق را هم باز چند بار تا حالا معنا کردم. عیبی ندارد این‌ها را تکرار کنیم. چون این‌ها حرف‌هایی است که غالباً تازه‌تازه به گوش شما می‌رسد، هر چه تکرار بشود، بیشتر در دل می‌ماند و چه بهتر. اتفاق با خرج کردن فرق دارد. خرج کردن یعنی اینکه انسان یک پولی را خرج کند. اتفاق خرج کردن است، اما نه هر خرج کردنی. اتفاق آن خرج کردنی را می‌گویند که با آن، یک خلأیی پر بشود. یک نیاز راستینی برآورده بشود. کجایند آن کسانی که میلیون‌ها خرج می‌کنند، به ظاهر هم برای کارهای نیک خرج می‌کنند، تا از زبان قرآن به آن‌ها بگوییم که بدبخت‌ترین مردمند، زیرا کارشان اتفاق نیست. «قل هل ننبئکم بالآخسرین إعمالا الذین ضل سعیمهم فی الحیاة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا». این پول‌هایی که خرج می‌شود، این زر و زیورهای که بر پیکر گرسنه یک عده مردم آویخته می‌شود، این پیرایه‌های زیادی و دروغین؛ این‌ها اتفاق نیست. چرا؟ چون خلایی را پر نمی‌کند.

آقا! اگر این پنج‌زار^{۱۹} را شما دادید به کسی که صد تا پنج‌زاری و یک تومانی در جیبش هست، صدتای دیگر هم می‌تواند فراهم کند، این اتفاق نیست اما اگر دادی به آن آدمی که منتظر یک پنج‌زاری است تا یک نان سنگک

تعالی و تکامل مورد نظرش باز می‌دارد. در مقام مثل و تشبیه، می‌شود همین زخم زدن، همین شکاف را بر پیکره روح تو به وجود آوردن. این گناه که انجام شد، این نقیصه شکل گرفت. شما مال مردم خوردید خدای نخواسته، آنی که شرب خمر کرد، آنی که ربا خورد، آنی که زنا کرد، آنی که دروغ گفت، آنی که افترا گفت، با هر یک از این کارها، یک شکافی به روحش، به پیکره روانش وارد آمد، این روح او زخمی شد، ناقص شد، از کمال که غایه‌الامال^{۲۰} است دور افتاد؛ این گناه حالا باید مغفرت پیدا کند.

غفران یعنی چه؟ غفران یعنی این خلأ، این کمبود روح، این زخم روان، این نقیصه‌ای که در نفس او به وجود آمده است، این برطرف شود، این را می‌گویند غفران. چه جوری برطرف می‌شود؟ چه جوری برطرف می‌شود آن نقیصه‌ای که در روح تو از سوی گناه به وجود آمده؟ با جبران کردن. آن کسی که با یک گناهی جان خود را از اوج انسانیت و تکامل و نقطه پرواز انسانی یک قدری منحط^{۲۱} کرده و دور انداخته، آن وقتی این عقب‌ماندگی‌اش جبران شده است که یک مقداری برود بالا.

یک مثال دیگر بزنم. سوار ماشین شدید. دارید می‌روید سر پنجاه فرسخی. اگر این ماشین در راه توقف کرد، شما چه شدید؟ عقب افتادی. جبران این عقب‌ماندگی به چیست؟ به اینکه یک خرده تندتر بروید، یک مقدار از استراحت بیشتر صرف‌نظر کنید تا در وقت معین به نقطه موردنظر برسید. و الا با نشستن آنجا و گفتن که خدایا من غلط کردم، یک ساعت پیش اینجا در قهوه‌خانه لمیدم و دیر حرکت کردم، خدایا اشتباه کردم، خدایا غلط کردم؛ این کاری از پیش نمی‌برد. حالا بالاخره غلط انجام گرفت، زودتر حرکت کن، تندتر برو تا این توقف و تأخیر یک ساعته را جبران کرده باشی. مغفرت الهی این جوری است.

خدای متعال نمی‌گوید چون تو گناه کردی، حالا هر چه کار نیک بکنی، ما آن گناه را اصلاً از بین نخواهیم برد، لج نمی‌کند خدا. «و انی لغفار»^{۲۲} ما لجباز نیستیم، ما غافریم. آن گناه‌هایی که انجام گرفت، آن اشتباهاتی که به وجود آمد، ما حاضریم از آن اشتباهات صرف‌نظر کنیم، در صورتی که جبران بشود. نمی‌گوییم چون شما یک روزی اشتباه کردید، حالا صد برابر مجاهدت کردید،



پی‌نوشت‌ها

۱. قرآن کریم
۳. در اصطلاح به معنای گوشه‌گیری و ترک دنیا است.
۴. سوره مبارکه حدید/ آیه ۲۷
۵. صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه/ بشکست عهد صحبت اهل طریق را
- گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود/ تا اختیار کردی از آن، این فریق را؟
- گفت آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج/ و این جهد می‌کند که بگیرد غریق را (گلستان سعدی)
۶. سوره مبارکه آل عمران/ آیات ۱۳۰ تا ۱۳۲
۷. جمع خبر، دانایان
۸. سوره مبارکه مائده/ آیه ۱۸
۹. (م ی ز) جدا شده، متمایز
۱۰. سوره مبارکه نساء/ آیه ۶۵
۱۱. سوره مبارکه آل عمران/ آیه ۱۳۳
۱۲. نهایت آرزو
۱۳. (ح ط ط) پست شده، پایین آمده
۱۴. سوره مبارکه طه/ آیه ۸۲
۱۵. به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست رهسپار شود.
۱۶. زنان بهیشتی، برگرفته از آیات قرآن، از جمله آیه ۵۴ سوره مبارکه دخان «... و زوجانهم بحورعین». و همسران بهیشتی را به ازدواج آن‌ها در می‌آوریم.
۱۷. گوشت پرنده، اشاره دارد به آیه ۲۱ سوره مبارکه واقعه «و لحم طیر مما یشتھون» و هر گوشت پرنده‌ای که میل داشته باشند.
۱۸. سوره مبارکه آل عمران/ آیات ۱۳۴ تا ۱۳۶
۱۹. سوره مبارکه کهف/ آیات ۱۰۳ و ۱۰۴: «بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانیم؟» آنان کسانی هستند که کوشش ایشان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند کار خوب انجام می‌دهند.
۲۰. پنج‌ریال
۲۱. سوره مبارکه فتح/ آیه ۲۹
۲۲. سوره مبارکه اعراف/ آیه ۲۰۱

از یک چنین گناهی مشکل صرف‌نظر بکند. از آن عمل خلافی نباید صرف‌نظر کرد که از روی تعمد و عناد انجام گرفته است، اما لغزش‌ها، قصورها که در کار عامه مردم فراوان هست، قابل گذشتن و عفو کردن است. «والعافین عن الناس و الله یحب المحسنین» و خدا دوست می‌دارد مردمان احسان‌کننده را.

از دیگر نشانه‌های باتقواها چیست؟ «والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم» آن کسانی که چون گناه بزرگی انجام دهند، یا بر خویشتن ستم کنند، «و ظلموا انفسهم» بر نفس‌های خود ظلم روا بدارند، «ذکروا الله» فوراً به یاد خدا بیفتند. در وادی غفلت، زیر سرپوش غفلت، دیر نپایند. یک آیه خیلی عجیبی هست در قرآن، در زمینه تذکر پیدا کردن؛ «ان الذین اتقوا»، این هم برای باتقواهاست اتفاقاً، «ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا»^{۱۲} وقتی یک گروه شیطان - با آن معنای وسیعی که شیطان دارد - وقتی یک گروهی شیطان و شیطان صفت او را احاطه می‌کنند تا گمراه کنند، تا از راه به در ببرند، تا او را به فراموشی بیندازند، «ذکروا الله» فوراً به یاد خدا بیفتند انسان. یاد خدا یک چنین چیزی است. یاد خدا حربه‌ای است در دست ما علیه شیطان‌ها، یاد خدا ریسمانی است در اختیار ما، برای نجات از ورطه‌ای که دشمنان هوشیاری ما، در برابر ما به وجود آورده‌اند. یاد خدا خیلی چیز ارزشمند و ذی‌قیمتی است.

«ذکروا الله»، چون کار خلافی بکنند یا بر خویشتن ظلم بکنند، خدا را به یاد می‌آورند. «فاستغفروا لذنوبهم» پس طلب غفران و مغفرت می‌کنند برای گناهانشان، در جست‌وجو می‌آیند که این گناه، این خلأ التیام پیدا کند، اما همین هم بدون کمک پروردگار ممکن نیست. «و من یغفر الذنوب الا الله» و چه کسی با غفران و مغفرت می‌بخشد گناهان را به جز خدا؟

تلاش از تو و حرکت از تو، و برکت از خدا؛ تلاش و کوشش از ما، و قبول از خدای ما. پس تلاش را از پرونده خودمان حق نداریم حذف کنیم. «و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون» بر آنچه که می‌دانند گناه است اصراری نوزند. «ولئک جزاؤهم مغفرة من ربهم» این چنین کسانی که از تلاش و کوشش باز نمی‌ایستند، استغفار می‌کنند برای گناهان، اصرار نمی‌ورزند در راه خطا و خلاف. این چنین آدم‌هایی پاداششان مغفرت از سوی پروردگارشان است.

«و جنات تجری من تحتها الانهار» و بهیشت‌هایی که در زیر آن نهرها جاری است، «خالدین فیها و نعم اجر العالمین» در آن جاودانه‌اند و چه نیکو پاداش عمل‌کنندگان است. باز اینجا می‌گوید پاداش عمل‌کنندگان، «اجر العالمین». مسئله عمل یکی از مسائل بسیار مهم است.

بخرد و شکم خودش را پر کند، این اتفاق است. البته نخواستم با این جمله بگویم آقایان بروند حالا هی پنج‌زاری بدهند به گرسنه‌ها و گداها که شکم‌هایشان را پر کنند، نه. گاهی پر کردن شکم گرسنه هم اتفاق نیست، در یک شرایطی این جوری است. در آن شرایطی که فقر و گرسنگی مانند گیاهان هرزه‌ای، بی‌حساب دارد بر روی زمین‌ها می‌روید، آنجا پر کردن شکم یک گرسنه مثل قیچی کردن پیکره بالای یک دانه علف هرزه است. در صحرا علف هرزه چقدر قیمت دارد؟ بالاخره از جلوی چشم، یک گیاه هرزه کم می‌شود، اما چقدر این کار اساسی است؟ چقدر جالب است این کار؟ خیلی کم و ناچیز. بنابراین اتفاق آن چیزی است که یک خلئی را پر می‌کند. یک نیازی را برآورده می‌کند. آن ملتی که امروز به یک چیزی احتیاج دارد، مانند آب و هوا، اگر در غیر آن چیز، به همان ملت کمک کردی، اینجا اتفاق نکردی، پول حرام کردن، کاری انجام دادی. پس اتفاق کار همه‌کس نیست، اتفاق کار مردمان باهوش است. آن‌هایی که خلأها و نیازها را می‌فهمند و حاضر می‌شوند به جا آن خلأها و نیازها را پر کنند. اتفاق خیلی مهم است. «الذین ینفقون فی السراء و الضراء»، یکی از نشانه‌های باتقواها این است، اتفاق می‌کنند در خوشی و ناخوشی.

«والکاظمین الغیظ» و فروبرندگان خشم. فروبرندگان خشم یعنی چه؟

یعنی بر اساس احساسات کار نمی‌کنند، همه جا عقل. اما گاهی عقل هم با خشم‌های درست همراه است، نمی‌بینید در قرآن می‌گوید: «شداء علی الکفار رُحماء بینهم»^{۱۳}. اینی که می‌گویند «و الکاظمین الغیظ»، معنایش این نیست که شما خیال کنید می‌خواهیم بگوئیم خشم یک ملت، خشم یک انسان، خشم یک جامعه، علیه آن کسانی که باید بر آنان خشم گرفت، نیست و نابود باد، نه. قرآن هم نمی‌گوید که این خشم‌ها را فرو بخورید، می‌گوید بر اساس خشم، کاری انجام ندهید. «و الکاظمین الغیظ» کظم‌کنندگان، فروبرندگان. فراموش کنندگان نه؛ فروبرندگان غیظ و خشم، که وقتی خشم فرونشست، انسان می‌تواند با عقل، با درک، آنچه را که شایسته است انجام بدهد.

«والعافین عن الناس» گذرندگان از مردم، عفوکنندگان از خطاهای مردم. از اشتباهات مردم، از خطاهای مردم، از گناهان مردم، از لغزش‌های مردم باید گذشت، باید صرف‌نظر کرد. از آن گناهی نباید صرف‌نظر کرد که لغزش نبوده است. خدا هم



دکتر سید محسن میرباقری
عضو هیأت علمی دانشگاه فرهنگیان

مقربان و اصحاب یمین و جایگاه آن‌ها در بهشت

مروری بر مباحث پیشین

در مقالات پیشین عذاب‌های جهنم و نعمت‌های بهشت را بیان کردیم و گفتیم که همه نعمت‌های بهشتی در اختیار بهشتیان قرار دارد و خداوند متعال هر چه را که بهشتیان بخواهند برای آن‌ها آماده می‌کند و حتی نعمت‌هایی بیشتر از خواستشان را به آنان می‌دهد:
لهم ما يشاؤون فیها ولدینا مزید^۱
هر چه بخواهند، در آنجا دارند و پیش ما فزون تر [هم] هست.

درآمد

درجات بهشتیان بسیار است و این اعمال انسان‌هاست که درجه آن‌ها را در بهشت تعیین می‌کند. در مقابل مؤمنان، که در بهشت درجاتی دارند، کافران نیز در جهنم درکاتی دارند. برخی از بهشتیان به سبب این درجات بر دیگر بهشتیان برتری دارند؛ چنان‌که در آیه شریف زیر آمده است:
انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض و للاحره اکبر درجات و اکبر تفضیلاً^۲

بنگر که در این دنیا چه سان برخی را بر دیگران فزونی داده‌ایم. و به یقین زندگی آخرت درجات والاتری دارد و در فضل و فزونی، فاصله طبقات آن بیشتر و بزرگ‌تر خواهد بود. با توجه به این درجات و مراتب است که در روایات به مؤمنان امر شده است که برای دستیابی به درجات والای بهشتی با یکدیگر رقابت کنند:
تنافسوا فی الدرجات^۳

برای دستیابی به درجات آخرت از یکدیگر پیشی بگیرید. این درجات از جایگاه مؤمنان معمولی آغاز می‌شود و تا

بدانجا می‌رسد که جمعی در والاترین درجات آن، که همان مقام قرب الهی است، قرار می‌گیرند.

مقربان در بهشت

قرآن کریم انسان‌ها را در قیامت به سه دسته تقسیم می‌کند: و کنتم ازواجاً ثلاثه* فاصحاب المیمنه* ما اصحاب المیمنه* و اصحاب المشئمه* ما اصحاب المشئمه* و السابقون السابقون* اولئک المقربون^۴

شما در آن روز سه دسته خواهید بود: گروهی راستان، اصحاب یمین باشند که چه سعادت‌مندانی هستند این اصحاب یمین! و گروهی ناراستان، اصحاب شومی و شقاوت! که چه وضعی دارند این اصحاب شقاوت! جمعی دیگر که بر همه پیشی گرفته و تقرب یافته‌اند. آنان به حقیقت مقربان درگاه‌اند. قرآن کریم، در ادامه، وضعیت و جایگاه این سه دسته را به این شکل بیان می‌کند:

اصحاب شمال، که همان اصحاب شومی و شقاوت‌اند، در عذاب باد سموم و آب گرم می‌باشند و در سایه‌ای از دود، که نه خنک است و نه نشانی از کرامت در آن است. اینان همان کسانی هستند که در زندگی پیشین - حیات دنیا - تنها در اندیشه ناز و نعمت بودند و برای رسیدن به متاع دنیا، بر گناه بزرگ و پیمان‌شکنی با خدا، لجاجت و اصرار داشتند. اینان برای راحت ساختن وجدان خویش، قیامت را انکار می‌کردند و می‌گفتند: «آیا چون بمیریم و به خاک و استخوانی پوسیده بدل شویم، باز هم زنده می‌شویم؟ آیا پدران پیشین ما زنده خواهند شد؟» بگو: «البته تمام خلق اولین و آخرین در وعده‌گاه روز معین گرد می‌آیند».^۵

و اما اصحاب یمین، که همان اصحاب میمنت و مبارکی

بدین گونه که «و لهم حور عین»، یعنی، برای آنان حورالعین وجود دارد.^{۱۰}

این امکان نیز وجود دارد که «حور عین» به «ولدان مخلصون» عطف شده باشد؛ به این گونه که «و يطوف علیهم ولدان مخلصون... و حور عین» در این صورت، هم ولدان مخلص و هم حوران بهشتی، بر گرد مقربان الهی می گردند و به آنها خدمت می کنند.

این معنا با عبارات قرآنی نیز تطبیق می کند؛ بدین ترتیب که حوران بهشتی، همسران اصحاب یمین هستند، ولی برخی از همین حوران، در خدمت گزاری مقربان هستند.

شواهدی از نظارت مقربان در بهشت

مقربان، در بهشت رضوان، جایگاه ابرار و نیکان را نظاره خواهند کرد. نیکان، همان مؤمنان باتقوایی هستند که به بهشت راه می یابند و به نظر می رسد که اینان همان اصحاب یمین هستند.

قرآن کریم دربارهٔ جایگاه ابرار و مقربان می فرماید:

کلا ان کتاب الابرار لفی علیین* و ما ادراک ما علیون* کتاب مرقوم* یشهده المقربون

هرگز (پندار کافران در انکار قیامت درست نیست)، محققاً دفتر سرنوشت نیکان در بهشت علین است. و چگونه می یابی که علیون چه باشد؟ کتابی است که (از جانب خدای رحمان) رقم خورده است. و مقربان بارگاه الهی، این کتاب سرنوشت ابرار را مشاهده می کنند و [آن را] زیر نظر دارند.

این بخش از آیه، برتری و عظمت ویژهٔ مقربان را نشان می دهد؛ آنان در مقام و منزلتی هستند که جایگاه ابرار را می بینند. در ادامهٔ این آیات نکته ای دیگر در منزلت والای آنان بیان شده است:

ان الابرار لفی نعیم* علی الاراکین ینظرون* تعرف فی وجوههم نضرة النعیم* یسقون من ریحیق مختوم* ختامه مسک و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون* و مزاجهه من تسنیم* عینا یشرب بها المقربون^{۱۱}

محققاً ابرار و نیکان در نعمت های بهشت به سر می برند، بر تخت های عزت تکیه زنند و (مناظر زیبای بهشتی را) نظاره کنند. در رخسارشان نشاط و شادمانی حاصل از نعمت ها را می یابی. به آنها از جامی سر به مهر می نوشاند. مهری که از مشک است و آنان راغب بزم اند؛ باید برای این صحنه رغبت نشان دهند. ترکیب و آمیختهٔ آن جام از تسنیم است. همان چشمه ای که مقربان الهی از آن می نوشند.

قرآن کریم، نعمت های ابرار را چنان بیان می کند که دل را می رباید و با این همه برتری مقربان را نیز به نمایش می گذارد: چشمه ای است به نام تسنیم، که ویژهٔ مقربان است، اما ابرار را هم از آن بی نصیب نمی گذارند. در جامی که برای ابرار می فرستند، اندکی از چشمهٔ تسنیم می ریزند تا طعم آن

هستند، در سایهٔ درختان سدر پرمیوهٔ بدون خار به سر می برند و درختان موز، با خوشه هایی چیده برهم، پر سایبانی پر دوام از شاخسار درختان، با آبشارهای ریزان و میوه های فراوان، که هیچ گاه منقطع نشود و هیچ ممنوعیتی در کار نباشد، و فرش های رفیع پربها، ما آن حوران بهشتی را با آفرینشی نو آفریدیم که همراه دوشیزه بمانند؛ شیدای شوهرند و همسال و همسر برای اصحاب یمین.^{۱۲}

این مقام و منزلت والا و نعمت های پرشمار از آن اصحاب یمین است. اما مقربان را منزلتی دیگر است و جایگاهی بس والاتر. در جای جای قرآن کریم از جایگاه مقربان و نعمت های ویژهٔ آنان سخن رفته است و در برخی آیات، از موهبت هایی دربارهٔ مخلصین سخن رفته و در جایی دربارهٔ سرآمد مقربان و اولیای ویژهٔ خدای رحمان، یعنی اهل بیت رسول اکرم (علیه السلام)، سخن رفته و نعمت های ویژهٔ آنان و قرب و منزلشان نزد پروردگار بزرگ بیان شده است. در ذیل به پاره ای از این آیات اشاره می کنیم:

قرآن کریم در سورة واقعه، دربارهٔ مقربان می فرماید:

(والسابقون السابقون* اولئک المقربون* فی جنات النعیم* ثلثة من الاولین* قلیل من الاخرین)^{۱۳}

و پیشتران که تقدم یافتند. آنان که مقربان درگاه اند، در بوستان هایی پر از نعمت های الهی مأوی گیرند. جمعی از امت های پیشین و اندکی از مردمان پیشین. سپس دربارهٔ وضعیت آنان می فرماید:

علی سرر موضونه* متکئین علیها متقابلین* يطوف علیهم ولدان مخلصون* باکواب و اباریق و کاس من معین* لا یصدعون عنها و لا ینزفون* و فاکهه مما یتخیرون* لحم طیر مما یشتهون* و حور عین* کماثال اللولو المکنون* جزاء بما کانوا یمعملون^{۱۴}

در محفل انس دوستان، بر تخت های بافته از شاخه ها و الیاف ها و شاخه ها و الیاف ها و شاخ و برگ گل ها، حلقه وار روبه روی یکدیگر، بر سریرهای عزت، می نشینند. و پسران بهشتی، که حسن و جوانیشان همیشگی است، بر گرد محفلشان به خدمت می گردند. با کوزه ها و مشربیه ها و جامی از شراب گوار؛ از نوشیدن آن سردرد نگیرند و مستی عقل رنج خمار نکشند و نیز با میوه های رنگارنگ از آنان پذیرایی می کنند تا کدام یک را برگزینند و با مرغ بریان هر مرغی که اشتها دارند و حوران بهشتی سپیداندام و آهوجشم (بر گرد آنان طواف کنند). این به سبب پاداش اعمالی است که در زندگی دنیا انجام داده اند.

در این آیات شریف سخن از مجلس ویژهٔ مقربان و «ولدان مخلصون» است. گویا اینان مجلسی ویژه دارند. خدمت گزاران مجلس پسرانی مخلص در بهشت اند که در این مجلس، از ایشان پذیرایی می کنند. در ادامه این آیات می فرماید: (و حور عین. کماثال اللولو المکنون).

برخی از مفسران، در اینجا عبارتی را در تقدیر گرفته اند؛



اگر بخواهند به نماز آنان نمره دهند از همه نمازها معدل نمی گیرند، بلکه بهترین نمازهایشان را ملاک تعیین درجه نمازگزاری آنان قرار می دهند

دوم آنکه خدای رحمان، گذشته از این محاسبه فوق العاده، از فضل و رحمت خود نیز افزون بر محاسبه به آنان اجر و پاداش می دهد



نمی شود. البته به نظر می رسد که ضریب ده پایین ترین ضریب است؛ زیرا ضرایب بالاتر از آن نیز در متن قرآن کریم و روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است؛ قرآن کریم می فرماید: (مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبة انبتت سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة و الله يضاعف لمن يشاء و الله واسع عليم)^{۱۵}

حکایت آن کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، حکایت آن دانه ای است که چون در زمین افشاندن شود، هفت خوشه برآورد و در هر خوشه صد دانه باشد. خدای رحمان از این مقدار نیز بر هر که بخواهد، بیفزاید و خداوند وسعت بخش و دانای اعمال است.

ملاحظه می شود که در این آیه، که پاداش هفتصد برابر را برای انفاق در راه خدا مطرح می کند، از پاداش بیشتر از آن نیز برای بندگان که اخلاص بیشتری دارند، سخن می گوید.

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: «اگر شما دانه خرمايي را در راه خدا انفاق کنید، خدای رحمان آن را می پروراند، همچنان که شما بچه شتر را پرورش می دهید؛ و در روز قیامت انبوهی حسنه به شما می پردازد».

تا اینجا سخن از محاسبه و ضریب محاسباتی است؛ اعمال خیر با ضریب های مختلفی محاسبه می شود و این ضریب ها به درجه های معرفت و اخلاص بندگان مؤمن بستگی دارد. اما قرآن کریم، در برخی موارد، از رزق بی حساب سخن می گوید؛ برای مثال در سوره مبارک نور، درباره مردان الهی که به خانه های نورانی اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رفت و آمد می کنند، چنین وعده می دهد:

ليجزيهم الله احسن ما عملوا و يزيدهم من فضله و الله يرزق من يشاء بغير حساب^{۱۶}

تا خدای رحمان بهترین اعمال و رفتار آنان را پاداش دهد و از فضل احسان خویش بر پاداش آنان بیفزاید و خداوند، هر که را بخواهد، بدون حسابرسی و بیشتر از حد محاسبه روزی می بخشد. در این آیه سه نکته ملاحظه می شود:

نخست اینکه خداوند، به این مردان الهی، معادل بهترین اعمالشان پاداش می دهد. گویا منظور این است که ملاک محاسبه، بهترین عمل است.

و دوم آنکه گویا به این افراد والامقام، نعمت هایی خارج از حدود محاسبه نیز عنایت می فرماید.

عنایت های ویژه پروردگار بزرگ برای بندگان مخلص خدا نیز به صراحت اعلام شده است. قرآن کریم درباره آنان هم از پاداش خارج از محاسبه سخن می گوید و هم نکاتی خاص را درباره جایگاه آنان در بهشت مطرح می کند؛ چنان که در آیات زیر می فرماید:

و ما تجزون الا ما كنتم تعملون* الا عباد الله المخلصين* اولئك لهم رزق معلوم* فواكه و هم مكرمون* في جناب النعيم* على سرر متقابلين* يطاف عليهم بكأس من معين* بيبضاء لذة للشاربين* لا فيها غول و لا هم عنها ينزفون* و عندهم قاصرات الطرف عين* كانهن بيض مكنون.^{۱۷}

نمونه ای از جایگاه مقربان در بهشت

قرآن کریم برای بندگان مخلص خدای رحمان، پاداشی خارج از حساب و فراتر از آن در نظر می گیرد؛ توضیح اینکه اعمال اهل ایمان، در آخرت با ضریب محاسبه می شود، در حالی که بدی های آنان یا بخشوده می شود و یا حداکثر برابر عمل کیفر می شوند.

(من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسيئة فلا يجزي الا مثلها و هم لا يظلمون)^{۱۸}

در این آیه دو نکته درباره جزای اعمال دیده می شود: الف) کار نیک حتما پاداش داده می شود: «فله عشر امثالها»، ولی درباره کار بد جزا داده نمی شود، جز به اندازه گناه؛ یعنی کیفر آن به صورت قطع و یقین نیست؛ زیرا ممکن است خدای رحمان، به خاطر برخی عبادات یا به دلایلی دیگر، گناه بنده مومن را ببخشد، ولی اگر عفو شامل حال وی نشود و قرار بر این باشد که او مجازات شود، این مجازات حداکثر برابر عمل او است. این تفاوت رفتار الهی در امر مثبت و منفی درباره شکرگزاری و کفران نعمت نیز مشهود است؛ خدای رحمان می فرماید: (لئن شكرتم لازيدنكم و لئن كفرتم ان عذابي لشديد)^{۱۹} اگر سپاسگزار نعمت های من باشید، حتما و مسلما نعمت های خود را بر شما افزون می کنم و اگر کفر و ناسپاسی را پیشه کنید، عذاب من سخت و سهمگین است.

ملاحظه می کنید که در برابر سپاسگزاری با دو تأکید (لام لازیدنکم و نون تأکید ثقلیه) از واژه «لازیدنکم» استفاده کرده و به افزایش نعمت وعده داده است، ولی در برابر کفر و ناسپاسی از واژه «لاعذبنکم»، که وعده قطعی بر عذاب است، استفاده نکرده، بلکه تنها امکان عذاب را مطرح کرده است؛ یعنی، ممکن است عذاب شما را فرا گیرد و چه بسا پیش از رسیدن به مرحله مجازات قیامت (و یا مجازات های دنیایی)، خدای رحمان، به خاطر اعمالی نیکو، گناه و ناسپاسی بندگان را می بخشد و آن ها را مجازات نمی کند. البته این نکته را هم یادآور می شود که اگر عذابی در کار باشد، سخت و شدید خواهد بود.

ب) نکته دیگری که در این آیه وجود دارد، این است که نیکی ها، علاوه بر اینکه حتما پاداش داده می شود، با ضریب ده نیز محاسبه می گردند، اما بدی ها، جز با ضریب یک، محاسبه

شما به جز به اعمالتان جزا داده نمی‌شوید؛ به استثنای بندگان بااخلاص خدا، آنان را یک روزی معین و درجه مشخصی است. میوه‌های گوناگون، با حرمت و کرامت، به آنان تقدیم می‌شود. در بوستان‌های پر نعمت گرد هم، بر تخت‌ها، قرار می‌گیرند. خادمان بهشتی، جامی از شراب طهور را بر آنان دور می‌گردانند؛ سپید و روشن که نوشندگان را خوش کام سازد. در آن شراب، آلودگی نیست که تباهی جسم و جان آورد و نه از نوشیدن آن مست گردند. در کنار آنان، حوران فروهشته چشم‌اند که جز بر شوهر خود ننگرند. گویی در سپیدی و لطافت چون تخم پرند نهان در پرده‌اند. پس از بیان نعمت‌های بالا، نکته دیگری را درباره مخلصین بیان می‌کند:

(قال قائل منهم انی کان لی قرین* یقول ائینک لمن المصدقین* اذا متنا و کنا ترابا و عظاما ائنا لمدینون* قال هل انتم مطلعون. فاطلع فراه فی سواء الجحیم* قال تالله ان کدت لتردین* و لو لا نعمة ربی لکننت من المحضرن* افما نحن بمیتین* الا موتتنا الاولى و ما نحن بمعذبین* ان هذا لهو الفوز العظیم* لمثل هذا فلیعمل العاملون)^{۱۸}

این بندگان مخلص از یکدیگر - درباره گذشته دنیا - سؤال می‌کنند یک نفر از آنان می‌گوید: «من در دنیا هم‌نشینی داشتم که می‌گفت: آیا تو واقعا رسالت انبیا را درست می‌دانی و تصدیق می‌کنی؟ واقعا موقعی که ما مردیم و خاک و استخوان گشتیم، زنده می‌شویم و سزا می‌بینیم؟ آیا میل دارید به او سری بزنیم؟» به او سر می‌زند و او را در میان دوزخ می‌بیند. به او می‌گوید: «به خدا سوگند نزدیک بود مرا هم به سقوط بکشانی. اگر نه آن بود که نعمت هدایت پروردگارم شامل حال من شد، من هم مانند تو در دوزخ بودم. آیا سخت درست درآمد که ما مردنی نداریم؛ جز همان مردن اول که دیگر نه حیاتی در کار است و نه دوزخی و عذابی؟» حقا که این مقام و منزلت که بهشتیان دارند، همان رستگاری بزرگ است. برای نیل به این مقام و منزلت لازم است که اهل طاعت بر طاعت خود بیفزاید.

در آیات بالا از جایگاه بندگان مخلص خدای رحمان سخن رفته است. آنان در مجلس مذاکره خود از گذشته دنیا سخن می‌گویند و دنیا را به‌طور کامل به یاد می‌آورند و این امر گویا برای همه بهشتیان امکان‌پذیر است، اما نکته ویژه این است که این نکته که قرآن کریم درباره مخلصین مطرح می‌کند، درباره عموم بهشتیان دیده نمی‌شود. قرآن کریم، تنها در یک مورد سخن گفتن اصحاب یمین را با جهنمیان مطرح می‌کند، ولی در آنجا از سرکشیدن آن‌ها سخن نرفته است، بلکه سیاق عبارت نشان‌دهنده آن است که در همان محیط بهشت با اهل

جهنم ارتباط کلامی برقرار می‌کنند: فی جنات یتساءلون* عن المجرمین* ما سلککم فی سقر* قالوا لم نک من المصلین* و لم نک نطعم المسکین* و کنا نخوض مع الخائضین* و کنا نکذب بیوم الدین* حتی اتانا البقین^{۱۹}

اصحاب یمین، که در بوستان‌های بهشت مأوی دارند، از احوال دوزخیان می‌پرسند که کدامین کردار زشت، شما را به سلک دوزخیان درآورد؟ می‌گویند: «ما از نمازگزاران نبودیم و در صدد اطعام مساکین نبودیم و با اهل باطل به بطالت می‌پرداختیم و روز قیامت را تکذیب می‌کردیم تا آنکه با فرا رسیدن مرگ به یقین رسیدیم».

بالاترین درجات بهشت

سوره دهر در شأن اهل بیت پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله) نازل شده است.^{۲۰} در این سوره از آن اولیای الهی به «عبدالله» تعبیر می‌کند و می‌فرماید: ان الابرار یشریون من کأس کان مزاجها کافورا* عینا یشرب بها عبدالله یفجرونها تفجیرا^{۲۱}

محققان نیکان از جامی می‌آشامند که آمیخته آن کافور است. چشمه‌ای که «عبدالله» از آن می‌آشامند و آن را می‌شکافند و جاری می‌سازند.

مشاهده می‌شود که چشمه کافور از آن عبدالله دانسته شده است، ولی ابرار و نیکان نیز از آن بی‌نصیب نیستند و در جام آنان، مقداری از آب این چشمه، که ویژگی‌هایی دارد، مخلوط می‌کنند و آن‌ها نیز از این چشمه خاص بهره‌مند می‌شوند. شایان توجه است که در سوره انسان، درباره بهشتی که اهل بیت (علیهم السلام) در آن گام می‌نهند، از نعمت‌ها و عنایاتی سخن رفته است که تنها یک بار در قرآن کریم آمده است و یا مانند «ولدان مخلصون» تنها درباره مقربان بیان شده است. اما آنچه در این سوره درباره بهشت اهل بیت (علیهم السلام) آمده است، تعبیر زیر است:

۱. چشمه کافور که ذکر آن گذشت؛
۲. واژه «زمهریر» که اولیای الهی از آن در امان‌اند؛
۳. واژه «فضه» که تنها در این سوره سه بار آمده است؛^{۲۱}
- الف) «بانیه من فضة»؛ ظرف‌هایی از نقره (در آیه پانزدهم)؛
- ب) «قواریر من فضة»؛ جام‌هایی از نقره (در آیه شانزدهم)؛
- ج) «اساور من فضة»؛ دستواره‌هایی از نقره (در آیه بیست و یکم)
۴. «زنجبیل» در آیه هفدهم؛
۵. «سلسبیل» در آیه هجدهم؛



برای این بندگان مخلص امکان سرکشیدن به جهنمیان نیز وجود دارد. پس آنان احتمالاً در فضا سفر می‌کنند و از جایگاه خود به منطقه جهنم پرواز می‌کنند و جهنمیان را می‌بینند و با آنان سخن می‌گویند و دوباره به جایگاه خویش باز می‌گردند و این یک رستگاری عظیم و بزرگ است



۶. «ملک کبیر» در آیه بیستم؛

۷ و ۸. «و سقاھم ربھم شراباً طہوراً» در آیه بیست و یکم. موارد بالا نشان دهنده این است که جایگاه اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جایگاهی کاملاً ویژه است که حتی نعمت‌های ظاہری خاصی در آن جایگاه وجود دارد، اما آیات بیستم و بیست و یکم نکاتی بسیار مهم را مطرح می‌کنند. الف) در آیه بیستم می‌فرماید: «و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا»؛ و چون آن جایگاه را بنگری، نعمت‌های فراوان و سلطنتی بزرگ را خواهی دید.

شایان توجه است که در قرآن کریم، تنها یک بار درباره فرمانروایی و سلطنت در بهشت، سخن رفته و آن هم در سوره دھر است که درباره اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است و مخاطب آن نیز شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است. این امر می‌تواند نشان دهنده این باشد که سلطان و فرمانروای مطلق بهشت، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است و در مرتبه بعدی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و سایر امامان اهل بیت و سپس سایر پیامبران قرار دارند؛ تا آنجا که در سلسله مراتب این نظارت، مقربان بارگاه ربوبی شاهد و ناظر بر پرونده ابرار خواهد بود.^{۲۲}

این مسئله با روایاتی که درباره اهل بیت یا درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است و آن‌ها را تقسیم‌کننده بهشت و جهنم می‌داند، سازگار است.

ب) در آیه بیست و یکم می‌فرماید:

(و سقاھم ربھم شراباً طہوراً)^{۲۳}

در این آیه دو نکته مهم وجود دارد: نخست آنکه سقایت آنان به پروردگار نسبت داده شده است و این تعبیر تنها در همین آیه آمده است؛ گویا می‌خواهد بگوید که این افراد به شکلی ویژه مورد عنایت پروردگار بزرگ هستند.

نکته دوم یادکرد «شراب طہور» است. تعبیر شراب طہور نیز در قرآن کریم تنها در همین آیه شریف آمده است.

کوتاه سخن اینکه در بهشت رضوان الهی، هر دسته از مؤمنان و شاید هر فرد از آنان، در درجه‌ای ویژه خود قرار دارند. فرد شاخص و سرسلسله اولیای الهی در بهشت، رسول گرانقدر اسلام است که فرمانروایی مطلق در آنجا از آن او است و اداره محیط بهشت رضوان، به هر گونه که با آن محیط نورانی متناسب باشد، در دست باکفایت او است و خدای رحمان، به او ملک کبیر عنایت فرموده است و درجات بعدی از آن اهل بیت مطہر او است که سرآمد آنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و حضرت زهرا (علیها السلام) نیز جایگاهی ویژه دارد و این تفاوت همچنان ادامه دارد تا به بهشتیان معمولی می‌رسد. امید است این نکات قرآنی روشنگر پاره‌ای حقایق درباره سرای آخرت ما باشد.

چکیده

✓ درجات بهشتیان بسیار است و این اعمال انسان هاست که درجه آنان را در بهشت تعیین می‌کند.

✓ در مقابل مؤمنان، که در بهشت درجاتی دارند، کافران نیز در جهنم درکاتی دارند.

✓ در بهشت رضوان مقربان، بر جایگاه ابرار و نیکان نظاره خواهند کرد.

✓ اعمال اهل ایمان در آخرت با ضریب محاسبه می‌شود، در حالی که بدی‌های آنان یا بخشوده می‌شود و یا حداکثر برابر عمل مجازات می‌شوند.

✓ فرد شاخص و سرسلسله اولیای الهی در بهشت، رسول گرانقدر اسلام است که فرمانروای مطلق در آنجا از آن او است و اداره محیط بهشت رضوان، به هر گونه که با آن محیط نورانی متناسب باشد، در دست باکفایت او است و خدای رحمان، به او ملک کبیر عنایت فرموده است و درجات بعدی از آن اهل بیت مطہر او است.

پی‌نوشت‌ها

۱. ق/۳۵

۲. اسراء/۲۱.

۳. علامه مجلسی، بحارالانوار، بیروت مؤسسه الوفاء، ج ۷۱، ص ۳۰۸

۴. واقعه/ ۱۱-۷

۵. واقعه/ ۵۰-۴۱

۶. واقعه/ ۳۸-۳۷

۷. واقعه/ ۱۴-۱۰

۸. واقعه/ ۲۴-۱۵

۹. البته در آیه ۲۴ سوره طور عبارت (و یطوف علیهم غلمان لهم کانهم لولول مکنون) را برای جمع دیگری به کار برده است. که تعبیری متفاوت است.

۱۰. رک: مجمع‌البیان و المیزان، ذیل آیه.

۱۱. مطفین/ ۲۱-۱۸

۱۲. مطفین/ ۳۸-۲۲

۱۳. انعام/ ۱۶۰.

۱۴. ابراهیم/ ۷.

۱۵. بقره/ ۲۶۱.

۱۶. نور/ ۳۸

۱۷. صافات/ ۴۹-۳۹

۱۸. صافات/ ۶۱-۵۰

۱۹. مدثر/ ۴۷-۴۰

۲۰. این سوره مبارک در وصف اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که در زمان نزول عبارت بودند از امیرالمؤمنین، حضرت زهرا، امام حسن و امام حسین (علیهم السلام). در این زمینه مدارک فراوانی از شیعه و اهل سنت وجود دارد. این امر به حدی مشهور است که از شافعی، رئیس مذهب شافعی، نقل شده است که در دفاع از خویش، در محبت حضرت علی (علیه السلام)، گفته است: «انا مولی لفتی انزل فیه هل اتی. الی متی اکتمه الی متی؛ من بنده آن جوانمردی هستم که سوره هل اتی در وصف او نازل شده است. من تا کی می‌توانم این محبت را پوشیده دارم؟» تفصیل بیشتر این مطلب را در کتاب اسباب النزول، دکتر سید محمدباقر حجتی، ص ۴۶-۳۰ ملاحظه کنید.

۲۱. برخی احتمال داده‌اند که ذکر فضه در اینجا شاید به خاطر همراهی خادمه حضرت زهرا (سلام الله علیها) در این روزه سه روزه بوده است.

۲۲. مطفین/ ۲۱-۱۸

۲۳. انسان/ ۲۱



روش‌شناسی پاسخ‌گویی به پرسش‌های اعتقادی

حجت الاسلام والمسلمین
محسن عباسی‌ولدی

جایگاه عالم در معارف دینی

برای تبیین جایگاه عالم دینی در معارف اسلامی به ذکر روایات ذیل بسنده می‌کنیم.

امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود:

ای کمیل! مال‌اندوزان با آنکه [به ظاهر] زنده‌اند مرده‌اند و عالمان تا دنیا هست زنده‌اند. پیکرهایشان از میان می‌رود؛ اما یادشان در دل‌ها باقی است.^۱

امام صادق(ع) فرمود:

مرگ هیچ‌کس نزد شیطان محبوب‌تر از مرگ عالم نیست.^۲

امام موسی کاظم(ع) نیز فرمود:

چون مؤمن بمیرد فرشتگان و معابد (مساجد، کنیسه‌ها، کلیساها و ...) زمینی که او خدا را در آن‌ها عبادت می‌کرده، و درهای آسمانی که اعمالش از آن‌ها بالا می‌رفته بر وی گریه کنند، و در اسلام رخنه‌ای افتد که چیزی آن را نبندد، زیرا مؤمنین دانشمند دژهای اسلام‌اند؛ همچون دژهای اطراف شهر.^۳ از ذکر این نکته نمی‌توان چشم پوشید که صرف مطالعه کتب و حاضر شدن بر سر کلاس‌ها نمی‌تواند از یک انسان، عالم تأثیرگذاری بسازد. عالمی که از چنین جایگاه والایی برخوردار است باید دارای ویژگی‌هایی باشد. یکی از این ویژگی‌ها خشیت

الهی است که در قرآن به آن اشاره شده است.

از بندگان خدا تنها خاشعان از او می‌ترسند.^۴

با توجه به این آیه باید گفت آن کس که در دل، خشیت خداوند را ندارد، از زمره علما خارج است. علم باید روی اخلاق و باطن انسان تأثیر بگذارد و اگر چنین نباشد، آنچه انسان به دست آورده علم نیست.^۵

اهمیت پاسخ‌گویی به پرسش‌ها در معارف دینی

تأملی در مفهوم ایتمام آل محمد (ص) و رسیدگی به امور این ایتمام می‌تواند تا اندازه زیادی اهمیت پاسخ‌گویی به پرسش‌ها را نشان دهد.

در روایات اهل بیت (ع) دو تعریف درباره یتیم وجود دارد؛ یکی کسی که پدر از دست داده و یکی هم کسی که از نعمت ارتباط با امام خود محروم است. رسول خدا (ص) در روایتی علاوه بر تعریف این دو، فضیلت توجه به امور یتیم نوع دوم را بیان می‌دارد. ایشان فرمود:

از یتیمی کسی که پدرش را از دست داده سخت‌تر، یتیمی کسی است که از امام خود بریده شده و توان دسترسی به او را ندارد و حکم مسائل دینی مورد ابتلایش را نمی‌داند. بدانید



امام حسین (ع) فرمود: برتری کسی که یتیم آل محمد (ص) را که از سرپرستان خود جدا شده و در جهل فرو رفته است سرپرستی کند و او را از جهل بیرون آورد و امور مشتبه را برای او روشن سازد، بر کسی که یتیمی را سرپرستی کند و به او آب و غذا دهد، مانند برتری خورشید بر ستارهٔ سیاه است

حضور داشتند. امام، فقیه مذکور را بالا برد تا در صدر مجلس در جایگاه مخصوص نشاند و خود نیز رو به او نشست. این عمل امام (ع) بر اشراف مجلس سنگین آمد. علویون اعتراضی نکردند؛ اما بزرگ هاشمیان گفت: ای پسر رسول خدا! این گونه یک فرد عامی را بر سادات بنی هاشم - اعم از فرزندان ابوطالب و عباس - ترجیح می دهی؟

امام (ع) فرمود: مباد که از کسانی باشید که خداوند متعال فرمود: «آیا داستان کسانی را که بهره‌ای از کتاب [تورات] یافته‌اند ندانسته‌ای که [چون] به سوی کتاب خدا فراخوانده می‌شوند تا میانشان حکم کند، آنکه گروهی از آنان به حال اعراض، روی بر می‌تابند؟»^{۱۱} آیا به کتاب خدا به عنوان حکم راضی هستید؟ گفتند: بلی.

فرمود: آیا خداوند نفرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون به شما گفته شود: «در مجالس جای باز کنید، پس جای باز کنید تا خدا برای شما گشایش حاصل کند» و چون گفته شود: «برخیزید»، پس برخیزید. تا خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [برحسب] درجات بلند گرداند، و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است»^{۱۲} پس خداوند دربارهٔ دانشمند مؤمن به چیزی جز این راضی نیست که نسبت به مؤمنی که عالم نیست برتری داده شود؛ همان گونه که دربارهٔ مؤمن به چیزی جز این راضی نیست که بر غیر مؤمن برتری داده شود. به من بگویید که آیا خداوند فرمود: «تا خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [برحسب] درجات بلند گرداند.» یا اینکه فرمود: «خداوند کسانی را که شرافت نسب دارند، [برحسب] درجات بلند گرداند.»؟ آیا خداوند نفرمود: «آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟»^{۱۳}

پس چرا شما با جایگاهی که من برای این فقیه قائل شدم، به جهت جایگاهی که خدا برای او قائل شده مخالفت می‌کنید؟ اینکه این فقیه توانست با براهین الهی آن فرد ناصبی را شکست دهد از هر شرافت نسبی ارزشمندتر است.^{۱۴}

پی‌نوشت‌ها

۱. «قال علی (ع): یا کمیل هلک خزان الاموال و هم احياء، و العلماء باقون ما بقى الدهر. أعيانهم مفقودة، و أمثالهم فى القلوب موجودة» الارشاد، ج ۱، ص ۲۲۷؛ کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۲۹۱؛ نهج‌البلاغه، قصار ۱۴۷؛ الامالی (شیخ طوسی)، ص ۳۰؛ بحار‌الانوار، ج ۶، ص ۲۰۳.
۲. «قال أبی عبدالله (ع): ما أحد يموت من المؤمنین أحب إلی إلیس من موت فقیه» الکافی، ج ۱، ص ۳۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۶؛ بحار‌الانوار، ج ۲۲۰.
۳. «عن علی بن أبی حمزة قال: سمعت أبی الحسن موسی بن جعفر (ع) یقول: إذا مات المؤمن بکت علیه الملائكة و بقاع الأرض التي کان یعد الله علیها، و أبواب السماء التي کان یصعد فیها بأعماله، و ثلثم فی الإسلام

که هر کس از شیعیان ما به علوم ما آگاه باشد، این شخصی که به شریعت ما آگاه نیست و دسترسی به ما ندارد، یتیمی است در دامن او. بدانید که هر کس او را هدایت و ارشاد کند و شریعت و احکام ما را به او بیاموزد، در جمع بهشتیان برین با ما خواهد بود.^۶

امام حسن (ع) به فردی که برای او هدیه‌ای آورده بود فرمود: کدام یک از این دو برایت محبوب‌تر است: این که در عوض این هدیه بیست برابر، بیست هزار درهم به تو بدهم، یا بابی از دانش بگشایم که فلان ناصبی را که در قریهٔ شماسه شکست دهی و اهل قریه‌ات را از دست او نجات دهی؟ اگر گزینهٔ خوب را انتخاب کنی، هر دو را به تو خواهم داد و اگر گزینهٔ بد را انتخاب کنی تو را مخیر می‌کنم تا هر یک را خواستی بگیری. مرد گفت: ای پسر رسول خدا! پاداش من در شکست دادن آن ناصبی و نجات آنان از دست اوست. بیست هزار درهم چه ارزشی دارد؟

امام (ع) فرمود: بلکه بیش از دنیا؛ بیست میلیون بار بیشتر. مرد گفت: چرا گزینهٔ پست‌تر را انتخاب کنم؛ همان گزینهٔ برتر را انتخاب می‌کنم.

آنگاه امام (ع) آن مطلب را به او آموخت و بیست هزار درهم به او عطا کرد.

این مرد رفت و با دلیل بر آن ناصبی غلبه کرد. وقتی به محضر امام حسن (ع) آمد، حضرت فرمود: کسی مانند تو سود نکرد و کسی مانند تو مودت‌هایی را برای خویش به دست نیاورد: مودت خدا در مقام اول، مودت حضرت محمد (ص) و علی (ع) در مقام دوم، مودت پاکان از اهل بیت محمد و علی (ع) سوم، مودت ملائکه مقرب درگاه خداوند متعال چهارم و مودت برادران دینی پنجم. تو به عدد تمام مؤمنان و کافران چیزی را به دست آوردی که هزار برابر دنیا ارزش دارد، پس گوارایت باد گوارایت باد.^۷

هر کس یتیمی از ما را که به سبب در خفا و استتار بودن ما، به ما دسترسی ندارد سرپرستی کند و از علوم ما که نصیب او شده است در اختیار وی بگذارد و او را راهنمایی و هدایت کند، خداوند عز و جل می‌فرماید: ای بندهٔ کریم و غمخوار! من به کرم و بخشندگی از تو سزاوارترم. ای فرشتگان من! به تعداد هر حرفی که به او آموخته است، هزار هزار قصر در بهشت‌ها برایش بسازید و از دیگر نعمت‌هایی که در خور این قصرها است به آن‌ها اضافه کنید.^۸

امام حسن عسکری (ع) فرمود:

به امام هادی (ع) خبر رسید که یکی از فقه‌های شیعه با فردی ناصبی سخن گفته و با دلیل او را محکوم و رسوا کرده است. فقیه مذکور بر امام (ع) وارد شد. در صدر مجلس جایگاه رفیعی تدارک دیده شده بود و امام کنار آن جایگاه نشسته بود و تعداد زیادی از علویان و بنی‌هاشم نیز در آن مجلس





محمد(العسكري)(ع): ان رجلا من فقهاء شيعة كلم بعض النصاب فافهمه بحجته حتى ابان عن فضيحته، فدخل إلى علي بن محمد(ع) و في صدر مجلسه دست عظيم منصوب و هو قاعد خارج الدست، و حضرت خلق من العلويين و بني هاشم، فما زال يرفعه حتى أجلسه في ذلك الدست، و اقبل عليه فاشتد ذلك على اولئك الاشراف، فاما العلوية فاجلوه عن العتاب، و اما الهاشميون فقال له شيخهم: يابن رسول الله هكذا تؤثر عاميا على سادات بني هاشم من الطالبين و العباسيين؟! فقال(ع): اياكم و ان تكونوا من الذين قال الله تعالى فيهم: «لم تر الى الذين اوتوا نصيبا من الكتاب يدعون الى كتاب الله ليحكم بينهم ثم يتولى فريق منهم و هم معروضون» أترضون بكتاب الله حكما؟ قالوا: بلى. قال: أليس الله يقول: «يا أيها الذين آمنوا إذا قيل لكم تفسحوا في المجالس فافسحوا ففسح الله لكم» إلى قوله «يرفع الله الذين آمنوا منكم و الذين اوتوا العلم درجات» فلم يرض للعالم المؤمن إلا ان يرفع على المؤمن غير العالم، كما لم يرض للمؤمن إلا أن يرفع على من ليس بمؤمن، اخبروني عنه قال: «يرفع الله الذين آمنوا منكم و الذين اوتوا العلم درجات»؟ أو قال: «يرفع الذين اوتوا شرف النسب درجات»؟ أو ليس قال الله: «هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون» فكيف تنكرون رفعى لهذا لما رفعه الله؟! ان كسر هذا (لفلان) الناصب يحجج الله التي علمه إياها، لا فضل له من كل شرف في النسب» الاحتجاج، ج ٢، ص ٢٥٩؛ بحار الانوار، ج ٢، ص ١٣.

پرسش‌های اعتقادی

ثلثة لا يسدها شئ لأن المؤمنين الفقهاء حصون الإسلام كحصن سور المدينة لها» الكافي، ج ١، ص ٣٨؛ من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ١٣٩؛ قرب الاسناد، ص ٢٣؛ وسائل الشريعة، ج ٣، ص ٣٨٣؛ منية المريد، ص ١١٣؛ بحار الانوار، ج ٧٩، ص ١٧٧.

٤. إنما يخشى الله من عباده العلماء، سورة فاطر: ٣٥، آية ٢٨.

٥. ر.ك: اربعين حديث، ص ٣٩٣.

٦. «أبو يعقوب يوسف بن محمد بن زياد و ابوالحسن علي بن محمد بن سيار - و كانا من الشيعة الامامية - قالوا حدثنا أبو محمد الحسن بن علي العسكري(ع)، قال حدثني ابي عن ابيه(ع) عن رسول الله(ص) انه قال: اشد من يتم اليتيم الذي انقطع من امه و ابيه يتم يتيم انقطع عن امامه و لا يقدر على الوصول إليه و لا يدري كيف حكمه فيما يتبلى به من شرائع دينه، ألا فمن كان من شيعتنا عالما بعلومنا، و هذا الجاهل بشر يعتنا المنقطع عن مشاهدتنا يتيم في حجره، ألا فمن هده و ارشده و علمه شريعتنا كان معنا في الفريق الأعلى» الاحتجاج، ج ١، ص ٩؛ منية المريد، ص ١١٤؛ الفصول المهمة في اصول الائمة، ج ١، ص ٥٩٩؛ بحار الانوار، ج ٢، ص ٢.

٧. «بالإسناد عن أبي محمد(ع) قال: قال الحسن بن علي بن أبي طالب(ع) - و قد حمل إليه رجل هدية - فقال له: أيما أحب إليك؟ أن أرد عليك بدلها عشرين ضعفا عشرين ألف درهم أو أفتح لك بابا من العلم تقهر فلان ناصبي في قريتك، تنقذ به ضعفاء أهل قريتك؟ إن أحسنت الاختيار جمعت لك الأمرين، و إن أسأت الاختيار خيرتك لتأخذ أيهما شئت، فقال: يا ابن رسول الله فتواي في قهرى ذلك اناصب و استنقاذي لاولئك الضعفاء من يده قدره عشرون ألف درهم؟ قال بل أكثر من الدنيا عشرين ألف مرة! فقال: يا ابن رسول الله فكيف أختار الأدون بل أختار الأدون بل أختار الأفاضل: الكلمة التي أقهر بها عدو الله و أذوده عن أولياء الله. فقال الحسن بن علي(ع): قد أحسنت الاختيار و علمه الكلمة و أعطاه عشرين ألف درهم، فذهب فأفحم الرجل فاضل خبره به، فقال له إذ حضره: يا عبدالله ما ربح أحد مثل ربحك، و لا اكتسب أحد من الأوداء ما اكتسبت، اكتسبت مودة الله أولا، و مودة محمد صلى الله عليه و آله و علي ثانيا، و مودة الطيبين من ألهمنا ثالثا، و مودة ملائكة الله رابعا، و مودة إخوانك المؤمنين خامسا، فاكسبت بعدد كل مؤمن و كافر ما هو أفضل من الدنيا ألف مرة فهنيئا لك هنيئا» الاحتجاج، ج ١، ص ١٩؛ الصراط المستقيم، ج ٣، ص ٥٧؛ بحار الانوار، ج ٢، ص ٨.

٨. ستارة كوچكى از ستارگان دب اكبر.

٩. «عن ابي محمد الحسن بن علي العسكري(ع) قال: قال الحسين بن علي فضل كافل يتيم آل محمد المنقطع عن مواليه الناشب في رتبة الجهل يخرج من جهله و يوضح له ما اشتبه عليه على فضل كافل يتيم يطعمه و يسقيه كفضل الشمس على السها» الاحتجاج، ج ١، ص ١١؛ منية المريد، ص ١١٦؛ الفصول المهمة، في اصول الائمة، ج ١، ص ٦٠١؛ بحار الانوار، ج ٢، ص ٣.

١٠. «عن ابي محمد الحسن بن علي العسكري(ع) قال: قال الحسين بن علي(ع): من كفل لنا يتيما قطعته عنا محنتنا باستارتنا فواساه من علومنا التي سقطت إليه حتى ارشده و هداه قال الله عزوجل: ايها العبد الكريم المواسي لاخيه انا اولي بالكرم منك، اجعلوا له يا ملائكتي في الجنان بعدد كل حرف علمه ألف ألف قصر وضموا إليها ما يليق بها من سائر النعيم» الاحتجاج، ج ١، ص ١١؛ منية المريد، ص ١١٦؛ الفصول المهمة، في اصول الائمة، ج ١، ص ٦٠١؛ بحار الانوار، ج ٢، ص ٤.

١١. سورة آل عمران: ٣، آية ٢٣.

١٢. سورة مجادلة: ٥٨، آية ١١.

١٣. سورة زمر: ٣٩، آية ٣٩.

١٤. «وروى عن الحسن العسكري(ع): انه اتصل بأبي الحسن علي بن

تمثیل‌های فلسفی: آیا خداوند دعای بندگانش را می‌شنود؟

مهدی حاجیان
دکترای فلسفه تطبیقی

توجه موجود عالی به دانی را منکر شوند. اما نتیجه چنین فکری چیست؟ ظاهراً نتیجه آن خیلی خطرناک و وحشتناک است. کمی بیاندیشید که عالی‌ترین موجود یعنی خدا به موجودات پایین‌تر از خود نظری نکند؛ یعنی همه دعاها و راز و نیازهای ما در درگاه الهی هیچ و پوچ خواهد بود زیرا خدا کمال مطلق است و نظر او به ما که در کف عالم قرار داریم نقصی برای او خواهد بود. پس برای که دعا می‌کنیم و سخنان و درددل‌های خود را به که می‌گوییم؟ این در حالی است که خود خدا ما را به دعا کردن دعوت می‌کند. می‌فرماید: «وإذا سألک عبادی عنی فأنی قریب أجیب دعوة الداع إذا دعان...» (بقره: ۱۸۶)؛ هنگامی که بندگام از تو درباره من بپرسند، [بگو]: «یقیناً من نزدیکم، دعای دعاکننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می‌کنم...». این است که خیلی‌ها فکر کردند سخنان فلاسفه بوی کفر می‌دهد و همین موجب دردسر برای اهل فلسفه شده است. اما آیا چنین برداشتی درست است؟ آیا واقعاً حکمایی مثل ملاصدرا و شیخ اشراق با خدا راز و نیاز نمی‌کرده‌اند؟! درباره بی‌دینی فلاسفه زیاد سخن گفته‌اند اما وقتی در تاریخ و زندگی آن‌ها نگاه می‌کنیم خلاف این را می‌بینیم، و چه سخنان

فلسفه و عرفان همیشه مخالفان زیادی داشته است و خیلی‌ها در طول تاریخ اندیشه اسلامی، عرفا و فلاسفه را به بی‌دینی متهم کرده‌اند و چه خون‌ها که بر سر این مسئله ریخته نشده است! اما از انصاف دور نشویم. خیلی مطالب هست که وقتی درباره‌شان صحبت می‌شود هیچ‌گونه نمی‌شود آن‌ها را توجیه کرد. یک نمونه‌اش اینکه در فلسفه و عرفان گفته می‌شود که «موجود عالی به دانی نظر نمی‌کند». یعنی اگر موجودی دارای مرتبه بالاتری باشد به موجودی که مرتبه پایین‌تری دارد توجهی ندارد.

البته اهل فلسفه برای این مطلب استدلالی دارند که مربوط به نقص و کمال و سلسله مراتب وجود می‌شود؛ یعنی موجود بالاتر کامل است و موجود پایین‌تر ناقص و در درجه کمتری قرار دارد. حال می‌پرسیم چرا باید موجود کامل به موجود ناقص توجه و نظر کند؟ و آیا چیزی از این توجه به او می‌رسد؟ یا اینکه موجب کمالی برای او می‌شود؟ در هر دو صورت به بن‌بست می‌خوریم، زیرا قبول کرده‌ایم که چیزی از موجود پایین‌تر به موجود کامل‌تر رسیده و این تناقض است. چطور ممکن است موجودی که پایین‌تر است چیزی داشته باشد که بالاتر نداشته باشد؟ این بن‌بست فلاسفه را بر آن داشته که هرگونه نگاه و



فارابی که به قولی آغازگر اصلی فلسفه اسلامی است راز و نیازی دارد البته پر از اصطلاحات فلسفی و می گوید: «اللهم انی أَسئَلُکَ یا واجب الوجود و یا علة العلل، یا قديماً لم یزل أن تعصمینی من الزلل...»^۱

التجأت بالنبی روحی فداء
انما اکثر من فعل الذنوب
من هوی الشیطان وقعت فی العیوب
اغفر اللهم لی الذنب العظیم
واعف عنی الخطیئات الجسیم^۲
پس ظاهراً چاره‌ای نیست جز اینکه در باب نظرات اهل
فلسفه بیشتر دقت کنیم. استدلال اهل فلسفه برای آنچه
گفته‌اند که ظاهراً صحیح است. اگر موجود بالاتر به کمتر از
خود نظر کند خبر از نقص آن می‌دهد و لذا باید قبول کرد که
نمی‌تواند به مادون خود نظر کند.
این موضوع در تاریخ اندیشه اسلامی سرآغاز بحثی طولانی
و جنگی تمام‌عیار میان مذاهب و مرام‌های مختلف شد. از
یک‌سو، معتزلیان بر غرض داشتن خدا تأکید داشته‌اند و از
سویی، اشاعره حق تعالی را از هر نوع غرض و غایت مبرا و
پاک می‌دانستند. استدلال طرفین نیز همان بود که بیان شد.
اشاعره غایت و غرض داشتن را مساوی با نقص حق تعالی
می‌دانستند ولی معتزله و عدلیه بی‌غایت بودن کارها را مساوی
عبث و بیهوده بودن آن‌ها می‌گرفتند.^۳

عمیق و دلچسبی از احوال و مناجات‌های آن‌ها در کتاب‌ها
نقل شده است!

و از ابن سینا نقل شده است که هرگاه فهم مطلبی برایش
سخت می‌شده به مسجد می‌رفته و دو رکعت نماز می‌خوانده
تا جواب را بیابد و همیشه نیز با این کار به خواسته خود
می‌رسیده است.^۴

شیخ اشراق نیز می‌گوید: «ألا انّ اخوان البصيرة الذين التأموا
على التسبیح و التقدیس عاکفین یخشعون لله، و هم قیام
قانتون»^۵؛ همانا ای برادران بصیر من، ای کسانی که خود را از
تسبیح و تقدیس حق تعالی جدا نمی‌سازید و در برابر حق تعالی
خشوع می‌نمایید ...

و نیز ملاصدرا در اشعارش سوز و گداز را در مناجات با حق
تمام می‌کند:

یا غیاث‌المذنبین یا مرتجی
لیس لی الا ببابک التجاة
قد تشفعت بآل المرتضی
والرسول المصطفی خیر الوری
فی التجاوز عن ذنوبی یا إله

معارف بنندگان

اما راه حل

وقتی، هم نگاه عالی به مادون محال است و هم بی توجهی، پس چه باید کرد؟ راه حل فلاسفه چیست؟ اهل حکمت چگونه از این مسیر که هر دو طرف آن بن بست است خارج می شوند؟ به اعتقاد حکما همه این ایرادات در صورتی درست است که موجود عالی مستقیماً و مستقلاً به مادون خود نظر کرده باشد در حالی که چنین فرضی شدنی نیست.

در تصویر عامیانه از خدا چنان سخن گفته می شود که گویی نسبت خدا به مخلوقاتش همچون پادشاهی است که از ایوان قصر به رژه سربازان و خادمانش می نگرد و با دیدن صدا و فریاد آن ها به شوق می آید و احیاناً پولی نیز برای آنان پرتاب می کند.

اگر با این نگاه ظاهر گرایانه و عوامانه، خداشناسی خود را تنظیم نماییم با مشکلات متعددی مواجه می شویم که خلاصی از آن ها گاه بسیار دشوار است. وقتی خدا به نحو کودکانه و ظاهری شناخته شد و صفاتی که مناسب ممکنات است به او نسبت دادیم، نتیجه اش جز این نخواهد بود که خدا همانند انسان در کارهای خود اغراضی داشته باشد که از آن نفعی عاید او شود و یا اینکه هرگونه غرضی از او نفی شود. به بیان دیگر، ایراد اصلی متکلمان در باب غرض، تفسیر فاعلیت الهی شبیه انسان هاست که باید حتماً هدف خارجی خاصی داشته باشند که محذورات مذکور در آن اجتناب ناپذیر است. وقتی لازم شود که فاعل برای فعل خود قصد فعل داشته باشد، برای انتخاب این قصد، نفع و سود وی مطرح خواهد بود.

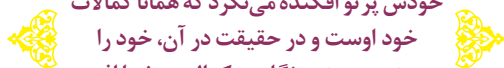
در چنین تصویری خدایی وجود دارد و مخلوقات هم وجود دارند که خدا به آنان نظر لطف دارد. گویی نوعی جدایی بین خدا و مخلوقات هست؛ در حالی که حکما هیچ نوع نسبت استقلالی را برای مخلوقات نمی پذیرند. موجودات در عمق وجود خود محتاج به خدای خود اند و این وابستگی چنان است که هیچ فاصله ای بین خدا با مخلوقات باقی نمی ماند.

مردم عادی می پندارند همان گونه که ما هستیم خدا هم هست؛ گویی ما در برابر خدا استقلال وجودی داریم. مثالی پیش از این در توضیح رابطه علت و معلول ذکر شد. وقتی من کتابی را به دوستم می دهم، در این عمل چهار مفهوم از هم تفکیک می شوند؛ من هستم و دوستم و کتاب و عمل دادوستد بین من و دوستم. آیا این مفاهیم چهارگانه در جایی که خالق به مخلوقاتش وجود می دهد نیز صادق است؟! خدا و مخلوق و وجود و خلقت؟ تصور ابتدایی ما همین است که اینجا هم چهار مفهوم را از هم جدا می توان کرد اما با دقت بیشتر و چند سؤال ساده معلوم می شود چنین تشبیهی در اینجا معنا ندارد. قبل از خلقت، مخلوقی نیست تا وجود را دریافت کند و وقتی یک طرف نباشد داد و ستد نیز معنا ندارد. می ماند خدا و رحمتی که از حضرتش پرتو دارد.^۶

اگر از این زاویه به بحث خلقت نظر کنیم خیلی از معادلات برایمان عوض خواهد شد. به قول شیخ اشراق^۷، حق سبحانه نور همه نورهاست و

هیچ چیز مستقل از حق نیست تا خدا

خواهد به آن بنگرد. خدا به خود و آنچه از خودش پرتو افکنده می نگرد که همانا کمالات



خود اوست و در حقیقت در آن، خود را

می بیند. در چنین نگاهی، کمالی به خدا افزون

نمی شود زیرا هر چه هست کمالات خود اوست

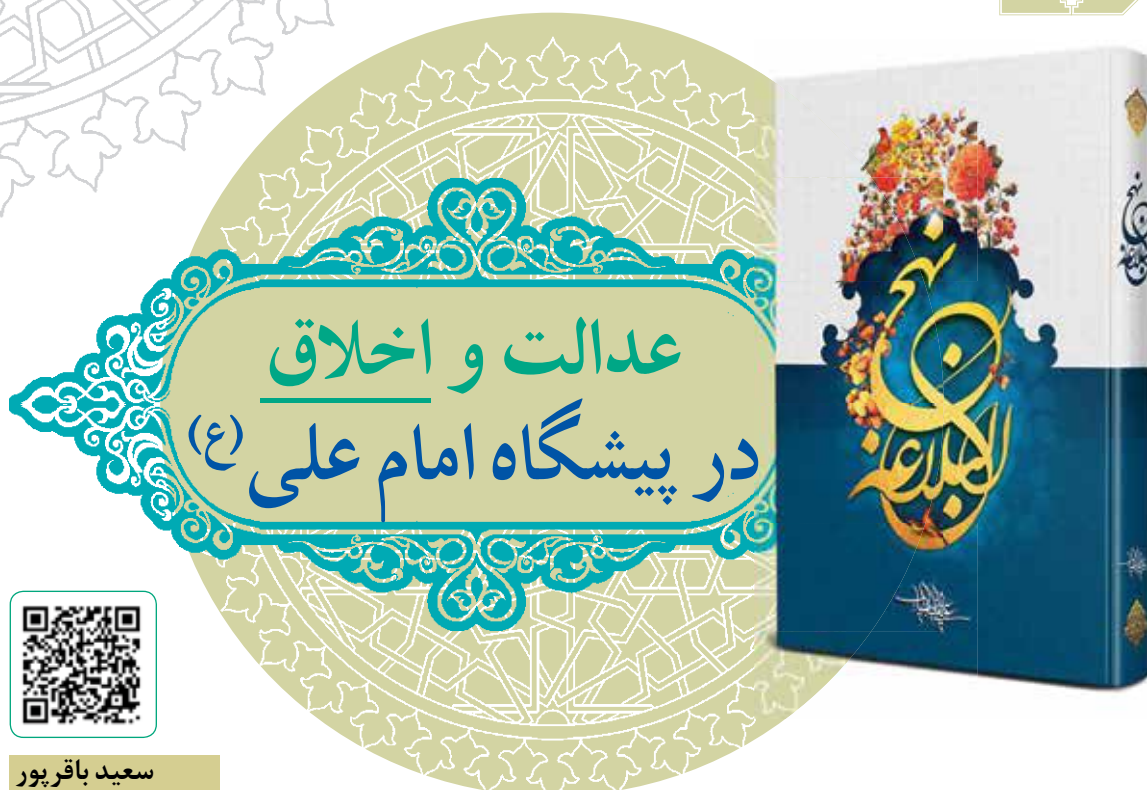
و اگر احسانی می کند بر رحمت خود می افزاید.

وجودش از همه نقص ها منزّه است و چیزی که در مرتبه اعلی واقع شده، آنچنان بر همه چیز و همه جا سلطه دارد که نزدیک است به همه چیز؛ چه موجودات آسمانی و چه زمینی. پس هیچ چیز به ما دورتر و نزدیک تر از نورالانوار نیست، زیرا هیچ چیز بزرگ تر و روشن تر از او نیست. دور بودن او به خاطر علو مرتبه اوست و نزدیکی اش به جهت شدت ظهور و قوت نور اوست؛ همان طور که می فرماید: «نحن أقرب إلیه من حبل الوريد» (ق: ۱۶).

در واقع باید گفت و دانست که حکما در توجه کردن خدا به پایین تر از خود (مخلوقات) ایرادی نمی بینند، بلکه جدا محسوب کردن او و مستقل دیدن مخلوقات را محل اشکال می دانند.

پی نوشت ها

۱. غلامحسین ابراهیمی دینانی، نیایش فیلسوف، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ۱۳۷۷، ص ۲۱.
۲. زندگی نامه خودنوشت ابن سینا و تکمله آن؛ به نقل از مقدمه حامد ناجی اصفهانی بر شرح کتاب النجاة ابن سینا، فخرالدین اسفرائینی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲، ص ۳۵.
۳. مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، ص ۲۴۵.
۴. صدرالدین شیرازی، رساله سه اصل، تصحیح سیدحسین نصر، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰، ص ۱۵۲.
۵. مهناز کهندانی تفرشی، غرض الهی از دید ابن سینا و مقایسه آن با نظر متکلمان، حکمت سینوی، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، شماره ۵۸، ص ۴۲ - ۴۵.
۶. شهید مطهری، شرح منظومه (مجموعه آثار)، ج ۵، ص ۳۴۵؛ و مهدی حاجیان، چند تمثیل فلسفی امکان فقری ملاصدرا، رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی، زمستان ۹۱، شماره ۸۷، ص ۱۴.
۷. شیخ اشراق، حکمة الاشراق، (مجموعه مصنفات، ج ۲)، تصحیح هانری کربن و سیدحسین نصر و نجفقلی حبیبی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۵۳.



سعید باقرپور

دانشجوی دانشگاه فرهنگیان

محمدرضا کیانی

دانشجوی مشاوره خانواده دانشگاه پیام نور سمنان

مقدمه

مشهور است که حضرت علی امیرالمؤمنین (ع) در روز سیزدهم رجب سی سال پس از عام الفیل متولد شده است. در باب کیفیت تولد این بزرگوار در زمینه جزئیات اندکی اختلاف بین شیعه و سنی موجود است اما در باب کلیات آن اختلافی وجود ندارد. (محلاتی ۱۴۰۴ قمری)

پس از رحلت پیامبر (ص) بازگشت خوی و خصلت‌های جاهلی به اعراب و فراموشی نصایح پیامبر سرانجام در سقیفه بنی‌ساعده شکافی بزرگ در اسلام که منشأ مشکلات زیادی در اسلام شد، آن‌ها خلافت را به بهانه‌های واهی همچون صغرسن از دست امام علی (ع) گرفتند. (بی‌نام ۱۳۸۸)

علی (ع) اخلاق را در جنبه‌های مختلفی از زندگی به کار می‌برد و سعی داشت نمونه عملی و ملموسی از کاربرد اخلاق در حالات متفاوت باشد. پس بررسی اخلاق در سیره امام علی را در این مطلب در ذیل سه شاخه‌ی اخلاق در کسب و کار، جنگ و سیاست بررسی خواهیم کرد.

اشاره

امام علی (ع) در راه بازپس‌گیری خلافت که حق مسلم او بود تلاش فراوانی کرد ولی وقتی دید ثمری ندارد سکوت پیش گرفت تا وحدت امت اسلامی به هم نخورد. اما زندگی و حکومت ۴ سال و ۹ ماهه ایشان آینه تمام‌نمایی است از خلیقات و روحیات این مرد بزرگ که می‌تواند چراغ هدایتی باشد برای آنان که اهل هدایت هستند. ما از بین خصلت‌های دریاگونه آن حضرت به دو خصلت اخلاق و عدالت خواهیم پرداخت. اخلاق را با معنای صفات پسندیده برای انسان و عدالت را به معنی قضاوت و تقسیم مناسب گرفته‌ایم. می‌توان گفت همین دو صفت باعث شد که بخشی بزرگ از مردم با حضرت علی (ع) دشمنی بورزند اما ایشان هرگز از تلاش برای نهادینه کردن این دو صفت در جامعه اسلامی دست برنداشت.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، عدالت، امام علی (ع)

نکوهیده بودن فرار از مقابل دشمن، ممنوعیت کشتار جمعی، پرهیز از آسیب زدن به درختان و حیوانات، حفظ عمران و آبادی‌ها، منع تعقیب کردن فراریان و کشتن مجروحان و رفتار نیک با اسیران در دیدگاه امیر مؤمنان از اخلاق جهاد شمرده می‌شود

اخلاق امام علی (ع) در کسب و کار

کار به آن دسته از فعالیت‌هایی اطلاق می‌شود که با هدف کسب درآمد و رفع نیازهای فردی و اجتماعی انجام می‌شود. یکی از حوزه‌های اخلاق، اخلاق کاربردی است که رسالت تحلیل و بررسی ریشه‌های مسائل اخلاقی را دارد و راه تشخیص تکالیف اخلاقی و شیوه تحقق آن‌ها را در حوزه‌های خاص زندگی مورد بررسی قرار می‌دهد. (مشایخی‌پور و دیگران ۱۳۹۲)

تجارت و کسب و کار نقش عمده‌ای در شکوفایی اقتصادی یک جامعه دارد به‌طوری که می‌توان گفت رابطه مستقیمی میان توسعه اقتصادی و رشد و گسترش تجاری وجود دارد. به عبارت دیگر در هر جامعه‌ای که فعالیت‌های تجاری رونق داشته باشد، رشد و توسعه اقتصادی نیز وجود خواهد داشت. از همین روست که تجارت در همه زمان‌ها یکی از ارکان فعالیت‌های اقتصادی است و تجار و کسبه به‌عنوان طبقه فعال و ارزشمند جامعه به حساب می‌آیند. به همین دلیل از قدیم‌الایام همه دولت‌ها و حکومت‌ها با هر عقیده و مرامی به ناچار به تجارت و حرفه‌های مرتبط با آن اهمیت داده‌اند زیرا هرگونه فعالیت تجاری که در کشوری دست‌خوش نابسامانی گردیده است، در تمام ارکان جامعه اثر گذاشته است. (توکلی ۱۳۸۹)

در اقتصاد نوین هم که ریشه آن را کتاب «ثروت ملل» آدام اسمیت می‌دانند کار اهمیت فراوانی دارد. آدام اسمیت برخلاف فیزیوکرات‌ها (که زمین را منبع ثروت می‌دانستند و آدام اسمیت در اولین صفحه کتاب خود آن‌ها را مورد حمله قرار داده) به جای زمین فعالیت انسان را منبع ثروت و کار افراد را سرمایه اولیه هر جامعه قلمداد کرده است.

برای اسمیت، کار، لااقل در جوامع ابتدایی، معیار حقیقی ارزش قابل تعویض اشیاء است، و تمیز جامعه‌های متمدن از جوامع ابتدایی در افزایش ثروت ناشی از تقسیم کار است. تنها کار کشاورز مولد ثروت نیست بلکه کار همه افراد جامعه تولید ثروت می‌کند، ثروتی که با همکاری و تعاون همه افراد به دست می‌آید. به این ترتیب تفکیک طبقه بی‌حاصل از طبقه مولد بی‌معنی است و بی‌حاصل کسی است که کار نمی‌کند و همه آحاد جامعه به مانند کارگران یک کارگاه بزرگ‌اند که با تعاون و همکاری یکدیگر ثروت جامعه را فراهم می‌کنند. (اسمیت ۱۳۵۷)

البته نباید فراموش کنیم که در نظام سرمایه‌داری، خرید و فروش نیروی کار خود را در ایجاد استثمار آشکار می‌سازد. اگر کارگر می‌توانست به‌تنهایی کار کند و اسیر کسی نبود، به اندازه‌ای کار می‌کرد که توانایی لازم برای ادامه حیات را داشته باشد؛ اما حالا که مزدور دیگری است بیش از اندازه

لازم برای تأمین معاش خود کار کند تا کارفرما حداقل معیشت او را تأمین کند. (سروش ۱۳۵۸)

اخلاق امام علی (ع) در جنگ

براساس این بررسی، مقدم شمردن صلح بر جنگ، پرهیز از آغاز کردن جنگ در میدان نبرد، رعایت اصول اخلاقی و پرهیز از پیمان‌شکنی، ممنوعیت جنگ با غیرجنگجویان و عدم تعرض به اموال ایشان، دفاع از هم‌زمان، دعا و خیرخواهی برای دشمنان، پرهیز از دشنام دادن به دشمن، (پهلوان و آشتیانی ۱۳۹۵)

اخلاق امام علی (ع) در سیاست

در فرهنگ لغت عرب «سیاست» را اقدام شخص به چیزی می‌دانند که برای او مصلحت داشته باشد (بن منظور). از میان فرهنگ‌های فارسی هم دهخدا پاس‌داشتن ملک، حراست و حکم راندن بر رعیت، مصلحت، تدبیر، شکنجه و عذاب و عقوبت را بخشی از معنای این لغت دانسته است (دهخدا). از سیاست در معنای اصطلاحی حداقل دو برداشت وجود دارد:

سیاست به معنای عام: مراد از سیاست هر گونه مشی و تدبیری است که انسان به منظور تأمین مصالح خویش و جامعه در پیش می‌گیرد در این صورت کاربرد واژه سیاست وسیع و شامل حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی انسان خواهد شد.

سیاست به معنای خاص: می‌توان سیاست را مساوی با مدیریت کلان جامعه گرفت. که در این صورت تدابیری است که حکومت‌ها در اداره امور کشور و تعیین شکل و محتوای فعالیت خود اتخاذ می‌کنند و این تدابیر در دو مجرای داخلی و خارجی معمول می‌گردد. (شبان‌نیا ۱۳۹۷)

عدالت امام علی (ع)

واژه عدل در زبان تازی دارای معانی متعددی از جمله استقامت در نفس، حکم به حق، پاک فدیة و امثال آن آمده است. دهخدا نیز برای واژه عدل معانی متفاوتی ذکر کرده است. از جمله: داد، قسط، انصاف، مساوات و مکافات نیکی به نیکی و بدی به بدی. قسط را هم‌معنی عدالت گرفته‌اند و اهداف پیامبران را به‌پا داشتن قسط دانسته‌اند و یکی از دشمنان امام علی (ع) را هم قاسطین دانسته‌اند.

درباره مساوات و اینکه ایدئولوژی اسلامی امتیاز طبقات و تبعیض نژادی و اختلافات افراد را در برابر قانون نمی‌شناسد و در این دنیا همه را صاحب حقوق مساوی در حکومت قضاوت و بهره‌های مالی اجتماعی می‌داند. (بازرگان ۱۳۴۵)

عدالت سیاسی و اجتماعی امام علی (ع)

رعایت عدالت اجتماعی در آن برهه از زمان به شدت سخت بود. برخلاف شیوه رسول خدا و حتی دو خلیفه پیشین منصب‌های حکومت و اداره شهرها و استان‌ها را به بنی‌امیه که خویشان وی بودند واگذار کرد و هیچ امتیازی جز خویشاوندی خلیفه نداشت. همین امر باعث شد افراد فاسق و فاجری مثل ولید بن عقبه، مروان بن حکم، معاویه و ... که هر کدام پرونده قطوری از خلاف کاری و جنایت داشتند بر مردم حاکم شوند و حقوق‌های کلان و پول‌های زیادی در اختیار آن‌ها قرار گیرد (محلانی ۱۴۰۴ ه.ق). عدالت حقیقی را شاید به صورت روشن و آشکار در دوران خلافت امام علی بتوان به وضوح دید. (دلشاد تهرانی ۱۳۹۲)

امام علی (ع) و آزادی

علی (ع) معنای آزادی را در ادراک مردم توسعه داد و به موازات آن به توسعه مفهوم احساس مسئولیت پرداخت. از علائم و آثار او در این کار رفتار او با مردم دهکده‌ای است که می‌خواستند مجرای نهری را که خراب شده بود لایروبی و پاک کنند. نماینده امام به دهکده آمده و از او خواستند آنان را به این کار وادارد. ولی امام علی به او دستور داد آن‌ها را مجبور به کار نکنند بلکه از آن‌ها بخواهد در کار پاک کردن نهر اقدام کنند و در قبال آن مزدی بخواهند و سپس مزد و نهر هر دو از آن کسی بشود که به آزادی کار کرده است و متعلق به آن‌هایی باشد که احساس کرده‌اند در کاری که کرده‌اند مسئولیتی بر عهده داشته‌اند و البته آنان آزاد و مختار بودند به انجام کاری نیک بپردازند یا آن را انجام ندهند. (جرداق ۱۳۸۷)

عدالت اقتصادی امام علی (ع)

امام علی (ع) در تمام دوران حکومتش همواره در این فکر بود که نه تنها حقوق هیچ گروهی پایمال نشود بلکه حقوق پایمال شده قبلی را هم بازپس گیرد. ایشان در سخنرانی خود بازپس‌گیری اموال از غاصبان و احیای سنت برابری و مساوات در بهره‌مندی از بیت‌المال را از جلوه‌های حکومت به شمار می‌آورد و روز نخست حکومت به همه اعلام می‌کند. (مولایی ۱۳۹۲)

نتیجه‌گیری

آنچه بیان شد گوشه‌ای از افکار و اعمال امام علی (ع) در زمان حیات و حکومت است که می‌تواند برای آدمی در هر سطحی الگوی عمل مناسبی باشد. ایشان در باب رعایت اخلاق در زمینه‌های مختلف از کسب و کار و زندگی معمولی گرفته تا شرایط جنگی همواره توصیه نمود و خود به عنوان پیش‌قدم در این زمینه عملکرد اخلاقی از خود به نمایش گذاشت تا نشان دهد که اهمیت اخلاق در دین تا چه حد است.

در جامعه علوی و سیاست علوی همه دارای حقوقی هستند و از آنجا که حقوق و حدود و حق

و تکلیف ملازم‌اند جامعه زمانی به سامان می‌شود که حقوق و حدود همه به سامان گردد و این گونه نباشد که توازن حدود و حقوق بر هم خورد یا برخی گروه‌ها دیده و برخی نادیده شوند

منابع

۱۴. اسمیت، آدام ۱۳۵۷، **ثروت ملل**، ترجمه سیروس ابراهیم‌زاده، انتشارات پیام، تهران.
۲. بازرگان، مهدی ۱۳۴۵، **بعثت و ایدئولوژی**، انتشارات طلوع، مشهد.
۳. بی‌نام ۱۳۸۸، **عدالت از نگاه شهید مطهری**، مجله پگاه حوزه، شماره ۲۵۳.
۴. پهلوان، منصور؛ آشتیانی، فرهاد احمدی ۱۳۹۵، **اخلاق در جهاد از دیدگاه امام علی**، پژوهش‌های نهج‌البلاغه شماره.
۵. توکلی محمدجواد ۱۳۸۹، **درآمدی بر فلسفه اخلاق تجارت با رویکرد اسلامی**، فصلنامه معرفت اقتصادی، سال اول، شماره اول.
۶. جرداق، جرج ۱۳۸۷، **امام علی صدای عدالت انسانی**، مؤسسه بوستان کتاب، قم.
۷. جعفریان، رسول ۱۳۸۷، **تاریخ خلفا**، انتشارات دلیل ما، قم.
۸. دهخدا علی‌اکبر، **لغت‌نامه دهخدا**، ج ۲۹، ص ۷۴۱، ذیل واژه سیاست.
۹. دلشاد تهرانی، مصطفی ۱۳۸۹، **دلالت دولت**، انتشارات دریا، تهران.
۱۰. دشتی، محمد ۱۳۸۸، **ترجمه نهج‌البلاغه**، انتشارات دارالبشارات، قم.
۱۱. رسولی محلانی، سیدهاشم ۱۴۰۴ ه. **زندگی حضرت امیرالمؤمنین (ع)**، انتشارات علمیه اسلامی، تهران.
۱۲. سروش، عبدالکریم ۱۳۵۸، **دانش و ارزش**، انتشارات یاران.
۱۳. شبان‌نیا، قاسم ۱۳۹۷، **فلسفه سیاست**، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم.
۱۴. عبدالمقصود عبدالفتاح ۱۳۵۱، **تاریخ تحلیلی نیم‌قرن اول اسلام**، ترجمه سید محمود طالقانی، شرکت سهامی انتشار، تهران.
۱۵. محمدبن مکرم‌بن منظور، **لسان‌العرب**، ج ۶، ص ۱۰۸، ذیل واژه السوس.
۱۶. مشایخی‌پور، محمدعلی؛ واعظی، محمود؛ فقهی‌زاده، عبدالهادی ۱۳۹۲، **اصول اخلاق کار از دیدگاه امام علی**، پژوهش‌های اخلاقی سال سوم شماره چهارم.
۱۷. مولایی محمد ۱۳۹۲، **آشنایی با اندیشه‌های اقتصادی امام علی در نهج‌البلاغه**، فصلنامه پژوهش‌نامه نهج‌البلاغه، شماره ۴.





یادگیری درس منطق و فلسفه کی و چگونه؟

دکتر مهدی رئیسی

سرگروه فلسفه و منطق استان فارس

اشاره

سرفصل	تعداد سؤال
منطق	۹
فلسفه یازدهم	۶
فلسفه دوازدهم	۱۰

در اینجا به بخشی از این سؤالات مهم پاسخ می‌دهیم و امیدواریم راهکار مناسبی برای دانش‌آموزان در جهت موفقیت آن‌ها در آزمون سراسری باشد.

۱. پس از تدریس این درس توسط معلم وظیفه دانش‌آموز چیست؟

الف: دانش‌آموز در کلاس درس فلسفه و منطق باید فارغ از اشتغالات روزمره با آمادگی کامل و دقیق به معلم گوش فرا دهد و تلاش کند ابهامات ذهنی خود در رابطه با محتوای درس و مباحث آن را برطرف سازد و هر کجا که مطلبی ابهام داشت آن را از معلم بپرسد و یادداشت کند.

ب: پس از یادگیری کامل درس به دانش‌آموز توصیه می‌شود که در همان روز و حداکثر سه ساعت پس از کلاس، یک‌بار درس را مطالعه و تلاش کند خلاصه‌ای از آن را با زبان و بیان خود به هر صورت که بهتر تشخیص می‌دهد به صورت خلاصه یادداشت نماید.

ج: خلاصه‌نویسی‌ها را یکی دوبار مطالعه کند و در صورتی که در برخی از آن‌ها همچنان ابهام دارد در ابتدای جلسه بعد از معلم بپرسد. از آنجایی که ملاک پاسخ‌گویی به سؤالات در

با توجه به اینکه سؤالات درس منطق و فلسفه در کنکور سراسری کاملاً مفهومی است، مطالعه و تست‌زنی فلسفه و منطق و روش موفق شدن در آن‌ها برای دانش‌آموزان جای سؤال و تردید داشته و دارد. دانش‌آموزان همواره از خود می‌پرسند که فلسفه و منطق را با چه شیوه‌ای مطالعه کنیم؟ کتاب را مطالعه کنیم یا از کتاب‌های کمک‌درسی استفاده کنیم؟ چقدر مطالعه کنیم؟ چقدر تست بزنیم؟ کی متوجه می‌شویم که به حد مطلوب رسیده‌ایم؟ اصلاً حد مطلوب در درس فلسفه و منطق برای کنکور سراسری چقدر است؟ تست‌های سخت فلسفه و منطق را چگونه پاسخ دهیم؟ تأثیر این درس در کنکور سراسری در رشته‌های گروه علوم انسانی تا چه حد است؟ و از این سؤالات.

حاشیه‌نویسی نوعی خلاصه‌نویسی است. در این روش دانش‌آموز می‌تواند با علامت‌گذاری مباحث هر درس، مطالب مفید و نکته‌های آن را در حاشیه صفحات با شماره‌گذاری و با زبان و بیان خود یادداشت نماید

امتحانات نهایی و کنکور سراسری صرفاً کتاب درسی است اگر دانش‌آموز کتاب را به خوبی یاد بگیرد و خلاصه‌نویسی کند می‌تواند در امتحانات نهایی و کنکور سراسری در این درس موفق باشد.

۲. چگونگی تثبیت یادگیری در ذهن:

با توجه به فزاینده بودن مباحث منطق و فلسفه دانش‌آموز باید به گونه‌ای مطالعه کند که مطالب در ذهن او باقی بماند و مباحث در ذهن او تثبیت گردد. لذا توصیه می‌شود یکی از راهکارهای زیر را پس از یادگیری در این درس انتخاب کند و به کار بندد.

الف: محتوای هر درس را حداکثر در دو صفحه خلاصه‌نویسی کند، یا جملات و عبارات مهم را لایت نماید یا زیر آن‌ها خط بکشد.

یکی دیگر از روش‌های خلاصه‌نویسی خلاصه صفحه‌ای است. در این روش دانش‌آموز هر صفحه از کتاب را حداکثر در پنج خط خلاصه و در دفتر جداگانه‌ای با نظم دقیق یادداشت می‌نماید. روش نمودار درختی هم نوعی خلاصه‌نویسی است. در این روش دانش‌آموز با توجه به مطالبی که آموخته است آن‌ها را به صورت نمودارهای درختی تنظیم و در یک دفتر منظم و به طور دقیق یادداشت می‌کند.

ب: بازگویی نیز روشی مفید برای تثبیت یادگیری در ذهن است، بدین ترتیب که دانش‌آموز می‌تواند مطالب یادگرفته در کلاس درس یا مطالبی را که خود مطالعه نموده است برای فرد دیگری بازگو کند. بازگویی می‌تواند حتی بدون آنکه فرد دیگری در کار باشد با تمرکز و برای شخص خود بیان شود روش بازگویی موجب می‌شود که مطالب و محتوای آموخته شده برای مدت زیادی در ذهن تثبیت گردد.

ج: تست‌زنی یکی دیگر از روش‌های معمول مورد استفاده دانش‌آموزان برای تثبیت یادگیری است. تست زدن پس از مطالعه درس و یادگیری مباحث در کلاس درس می‌باشد. در این مورد دانش‌آموز می‌تواند پس از یادگیری مباحث و یا مطالعه دقیق آن‌ها برای تثبیت یادگیری حداکثر سه ساعت پس از مطالعه و یادگیری در کلاس درس برای مباحث یادشده به صورت اتفاقی از ۱۰ تا ۲۰ تست آموزشی کار کند. توجه داشته باشید که در این مرحله لازم نیست دانش‌آموز تست‌های زمان‌دار یا کنکوری و یا تست‌های پیچیده کار کند بلکه بهتر است تست‌های آموزشی و در سطح متوسط و پایین کار کند تا مباحث در ذهن او تثبیت گردد.

د: یکی از مهم‌ترین شیوه‌های تثبیت یادگیری در ذهن طراحی سؤال است. دانش‌آموزی که بتواند از مباحث مطالعه نموده و یادگرفته در کلاس درس سؤالاتی را به صورت تستی یا تشریحی به طور دقیق و منظم طراحی کند و سپس خودش به آن‌ها پاسخ بگوید به یکی از بالاترین سطح یادگیری دست یافته است دانش‌آموزانی که به این سطح یادگیری می‌رسند توانایی پاسخ گفتن به انواع سؤالات تشریحی و تستی را دارند

و با اعتمادبه‌نفس بیشتری در کنکور سراسری به سؤالات درس فلسفه و منطق پاسخ می‌گویند.

۳. تداعی یادگیری

مطالب برای ماندگاری درازمدت در ذهن و در نتیجه استفاده از آن‌ها در پاسخ‌گویی به سؤالات کنکور سراسری باید دائماً تکرار شود. برای این منظور دانش‌آموزان می‌توانند چندین بار در طول یک ماه برای تداعی یادگیری خلاصه‌نویسی‌های خود را مرور کنند و در هر مرتبه ۲۰ تا ۳۰ تست از مباحث یادگرفته‌شده کار شود و جواب‌های تشریحی آن‌ها مورد بررسی قرار گیرد. توجه داشته باشیم که بررسی جواب‌های تشریحی تست‌ها نکات آموزنده بسیار مهمی برای دانش‌آموز به بار می‌آورد. بر این اساس حتماً به دانش‌آموزان عزیز توصیه می‌شود پس از تست زدن پاسخ‌های تشریحی آن‌ها را نگاه کنند. تداعی یادگیری و تست زدن برای درس فلسفه و منطق در طول هفته حداقل دو بار و در طول یک ماه حداقل هفت بار باید انجام پذیرد. در این صورت است که مباحث آموخته شده ماندگاری بسیار زیادی در ذهن دانش‌آموز خواهد داشت و می‌تواند به راحتی او را در پاسخ گفتن به سؤالات گوناگون کمک کند.

۴. استفاده از تست‌های موضوعی و ترکیبی

در سؤالات کنکور سراسری درس فلسفه و منطق برخی از سؤالات به صورت ترکیبی و برخی به صورت موضوعی است. دانش‌آموز برای پاسخ گفتن به سؤالات موضوعی بهتر است آن موضوع را پس از مطالعه کردن به صورت خلاصه‌نویسی و سپس تست‌های رندمی کار کند تا در ذهن وی ماندگار شود مثلاً موضوع خدا در فلسفه که در درس‌های ۵ و ۶ فلسفه دوازدهم آمده از این نوع است. دانش‌آموز در این زمینه می‌تواند پس از مطالعه این دو درس به صورت خلاصه‌نویسی با زبان و بیان خود خدا در فلسفه را خلاصه نموده و سپس تست‌های آن را به صورت موضوعی پاسخ دهد و جواب‌های تشریحی آن را ببیند.

اما برخی از سؤالات به صورت ترکیبی است. مثلاً برخی از سؤالات ممکن است درس سوم منطق و درس هفتم و هشتم منطق را با همدیگر در قالب سؤالاتی آورده باشد. در این مورد توصیه می‌شود که دانش‌آموز پس از مطالعه کامل یک کتاب سراغ سؤالات ترکیبی برود تا بتواند با ارزیابی کل کتاب و مقایسه درس‌ها با یکدیگر و تناسب میان آن‌ها به سؤالات ترکیبی پاسخ دهد دانش‌آموز در این زمینه باید توجه داشته



برخی از کتاب‌های
تستی موجود در بازار
دارای غلط‌های مشهود و
حتی تست‌های انحرافی
می‌باشد و هیچ کمکی به
دانش‌آموز نمی‌کند و حتی
ذهن او را پر از ابهامات و
سؤالات و تردید می‌نماید.
لذا توصیه می‌کنیم
کتاب‌هایی را انتخاب
کنند که دارای صلاحیت
آموزشی بهتری است



باشد که دروسی که با همدیگر تناسب دارند پس از مطالعه آن‌ها را در کنار یکدیگر خلاصه‌نویسی نماید و کتاب را چندین مرتبه مطالعه کند، سپس سؤالات ترکیبی را در پایان مطالعه یک کتاب درسی پاسخ داده و جواب‌های تشریحی آن‌ها را کنترل کند.

پاسخ به این نوع سؤالات نیاز به تحلیل مطالب دارد و دانش‌آموزانی که قدرت تحلیل مطالب را داشته باشند در پاسخ‌گویی به این نوع سؤالات موفق‌ترند.

دانش‌آموزان باید توجه داشته باشند که در سال‌های اخیر سؤالات کنکور سراسری عمق بیشتری داشته است و سطح سؤالات از سطح دانش به سطح امور واقعی و مفهومی از جمله کاربرد، تجزیه و تحلیل، ارزشیابی و حتی آفریدن رسیده است به این منظور دانش‌آموزان باید قابلیت‌های بالای سطوح یادگیری و دانش را داشته باشند و صرفاً به حفظ کردن مطالب و سطح پایین یادگیری یعنی دانش و صرفاً مطالب جزئی در کتاب‌های درسی بسنده نکنند و خود را به سطح تحلیل و حتی تجزیه و حتی آفریدن برسانند.

۵. پاسخ به سؤالات تشریحی

برخی از دانش‌آموزان بر این باورند که برای مطالعه کنکوری درس فلسفه و منطق نیازی به پاسخ‌گویی به سؤالات تشریحی نیست و بر این اساس از همان ابتدا تلاش می‌کنند که هنگام پاسخ گفتن به سؤالات صرفاً از سؤالات تستی و چندگزینه‌ای استفاده کنند. اما یکی از راهکارهای بسیار مهم و ارزشمندی که می‌تواند مطالب درسی را در ذهن دانش‌آموز ماندگار نماید و توانایی پاسخ‌گویی دانش‌آموز به سؤالات را زیاد کند پاسخ گفتن به سؤالات تشریحی است. دانش‌آموزان بهتر است در پایان هر درس از کتاب‌های منطق و فلسفه حتماً یک یا دو نمونه سؤالات تشریحی را کار کنند و سپس به سراغ سؤالات تستی بروند. این شیوه، به دانش‌آموز فرصت می‌دهد که سؤالات تستی و پاسخ‌های آن‌ها را در درون سؤالات تشریحی یاد گرفته و هنگام ورود به سؤالات تستی مشکلی در پاسخ‌گویی نداشته باشد توصیه می‌شود که دانش‌آموزان علاوه بر پاسخ دادن به سؤالات تشریحی درس، چند نمونه سؤالات تشریحی نیم‌سال و پایان سال درس‌های منطق و فلسفه را پاسخ دهند و به پاسخ‌های خوب توجه نموده و نکات کلیدی و دقیق را از درون آن‌ها

استخراج نمایند.

۶. استفاده از کتاب‌های کمک آموزشی

از آنجایی که کتاب‌های درسی برای پاسخ دادن به سؤالات امتحان نهایی و کنکور سراسری مبنای اصلی است به دانش‌آموزان توصیه می‌کنیم که حتماً مطالعه خود را از کتاب‌های درسی آغاز کنند و حتماً قبل از رفتن به سراغ انواع سؤالات و تست‌ها یک یا دو بار کتاب‌های درسی را با دقت کامل مطالعه و خلاصه‌نویسی کنند و سپس در صورت نیاز سراغ کتاب‌های کمک آموزشی و تستی رفته و به تست‌های درسی موضوعی ترکیبی و کلی پاسخ دهند. متأسفانه برخی از دانش‌آموزان از همان ابتدا به جای مطالعه کتاب‌های درسی به‌طور مستقیم سراغ کتاب‌های کمک آموزشی می‌روند و حتی درسنامه و محتوای درس‌ها را از کتاب‌های کمک آموزشی مطالعه می‌نمایند که این شیوه درستی نیست.

باید دانست که در برخی از کتاب‌های کمک آموزشی مطالب به‌گونه‌ای آموزش داده شده است که از اهداف آموزشی کتاب درسی خارج شده و نتوانسته است محتوای اصلی را به خوبی به دانش‌آموز آموزش دهد.

۷. نشان‌دار کردن تست‌ها

به دانش‌آموزان توصیه می‌شود تست‌هایی را که در پاسخ دادن به آن‌ها دچار مشکل می‌شوند یا پاسخ آن‌ها را نمی‌دانند در کنار آن‌ها علامتی مشخص قرار دهند و اصطلاحاً آن‌ها را نشان‌دار نمایند، سپس پاسخ تشریحی آن‌ها را بررسی کرده و در مراحل تست‌زنی بعدی تست زدن حتماً تست‌های نشان‌دار را چندین بار مجدداً پاسخ‌داده و پاسخ‌های تشریحی آن‌ها را نگاه کنند. این کار به آن‌ها فرصت می‌دهد تست‌هایی را که مشکل دارد به خوبی شناسایی نموده و نوع مطالعه خود را متناسب با آن‌ها هدف‌دار کنند و اصطلاحاً همان موضوعی که تست آن را نمی‌دانند دوباره مطالعه کرده و سپس تست‌ها را کار کنند و به تدریج تمام مباحث و موضوعاتی را که تست‌های آن‌ها برایشان مشکل است مطالعه کنند و این کار به او فرصت می‌دهد تا در هنگام پاسخ گفتن به تست‌ها مطالب درسی و محتواهای متفاوت کتاب برای دانش‌آموز فرقی نداشته باشد.

۸. مباحث حفظ کردنی

از میان ۲۵ سؤال درس منطق و فلسفه نزدیک به ۵ سؤال دقیقاً از عبارات‌ها و مطالب کتاب درسی طرح می‌شود. لذا دانش‌آموز برای پاسخ‌گویی مطالب بهتر است آن‌ها را در حافظه خویش بسپارد. توصیه می‌شود مطالب حفظی را هر هفته چندین بار مرور نمایند تا در ذهن آن‌ها باقی بماند.

۹. تست‌های مفهومی

از میان ۲۵ سؤال درس منطق و فلسفه نزدیک به ۱۵ سؤال کاملاً مفهومی است، به این معنا که دانش‌آموز باید به حد

تسلط کامل بر محتوای درسی برسد تا بتواند به آن‌ها پاسخ بدهد. بر این اساس دانش‌آموز باید چندین مرتبه کتاب‌های درسی را مطالعه نموده و مطالب را در ذهن خود تحلیل نماید. پس بهتر است مطالب آموخته شده را حتما خلاصه‌نویسی کرده و یا با ادبیات و زبان خودش آن‌ها را در قالب‌های دیگری یادداشت کند و سپس به سراغ تست‌های مفهومی برود.

۱۰. بررسی سؤالات کنکورهای سراسری سال‌های گذشته

به دانش‌آموزان توصیه اکید داریم که پس از مطالعه کامل محتوای کتاب‌های درسی منطق و فلسفه پایه یازدهم و فلسفه پایه دوازدهم سراغ تست‌های کنکور سال‌های گذشته بروند و تست‌های کنکور سال‌های گذشته به خصوص سؤالات کنکور سال ۹۸ و ۹۹ و ۴۰۰ آن‌ها را پاسخ داده و جواب‌های تشریحی آن‌ها را کنترل نموده سپس سؤالات کنکور را در کتاب درس و در محتوای آموزشی کتاب درسی پیدا نموده و جواب‌های آن‌ها را نیز در کتاب درسی بررسی کنند توجه داشته باشید که از آنجایی که سؤالات درس منطق و فلسفه ممکن است به دلیل مفهومی بودن کمی با محتوای اصلی کتاب درسی تفاوت داشته باشد بر این اساس بررسی سؤالات کنکور سراسری سه نتیجه مفید دارد:

اول اینکه دانش‌آموز متوجه نوع سؤالات به کار رفته در کنکور سراسری می‌شود و تلاش می‌کند که نحوه مطالعه و پاسخ دادن به تست آن را متناسب با سؤالات کنکور سال‌های گذشته تنظیم نماید.

دوم اینکه دانش‌آموز متوجه تیپ سؤالات و کم و کیف آن‌ها می‌شود و می‌داند که کدام بخش از کتاب‌های درسی برای کنکور سراسری از اهمیت بیشتری برخوردار است.

سوم اینکه دانش‌آموز متوجه دقت در مطالعه خویش یا انحراف در مسیر مطالعه خویش می‌شود و در صورت انحراف در مسیر مطالعه در فرصت باقی‌مانده مطالعه‌اش را متناسب با سؤالات کنکور سراسری تنظیم می‌نماید.

اگر دانش‌آموزان تسلط کامل بر محتوای کتاب درسی پیدا کرده باشند می‌توانند سؤالات کنکور را با محتوای کتاب درسی مطابقت داده و محتوای درسی مناسب و مطابق سؤال را پیدا کرده و آن‌ها را رنگی نموده یا زیر آن‌ها خط کشیده و برای موارد دیگر از آن‌ها استفاده کنند

۱۱. مرور و جمع‌بندی

مرور و جمع‌بندی مطالب می‌تواند به سه شکل باشد
الف: مرور موضوعی: در پایان هر بخش از کتاب درسی دانش‌آموز می‌تواند مطالب آن بخش را مرور نموده و در صورت امکان خلاصه آن را یادداشت کند و سپس ۳۰ تا ۱۰۰ تست از آن بخش را پاسخ داده و جواب‌های تشریحی آن‌ها را کنترل کند.

ب: مرور کتابی: دانش‌آموز در پایان مطالعه هر کتاب می‌تواند آن را به‌صورت کلی مرور نموده و یک جمع‌بندی کامل از کتابی درسی را به‌صورت خلاصه‌نویسی یادداشت نموده و ۱۰۰ تا ۲۰۰ تست از آن کتاب را کار کرده و جواب‌های تشریحی آن‌ها را کنترل نماید.

ج: مرور تورقی: دانش‌آموز نزدیک به ۱۰ روز قبل از کنکور سراسری می‌تواند با ورق زدن کتاب‌های درسی آن‌ها را با چشم و ذهن خود مطابقت داده و در صورتی که مطالبی از کتاب هنوز برای او جای ابهام دارد این موضوع را صرفاً به صورت خاص مورد مطالعه هدف‌دار قرار داده و برای یادگیری بهتر آن برای آن موضوع ۱۰ تا ۲۰ تست کار کرده و جواب تشریحی آن‌ها را کنترل نماید.

منطق فلسفه



امامت انسان ۲۵۰ ساله

سيد حسين مسعودي

دانش آموز دبیرستانی

برگرفته از کتاب:

انسان ۲۵۰ ساله، بیانات مقام معظم رهبری درباره زندگی سیاسی - مبارزاتی ائمه معصومین (ع)

مقدمه

در وجود انسان، استعدادهاي زیادی نهفته شده که از آن جمله آزادی و اختیار است، و خداوند هم به همین سبب او را لایق و شایسته تکلیف و آزمایش قرار داده است. شناختن «انسان کامل» از نظر اسلام، از این جهت برای مسلمانان واجب است که بتوانند خود و جامعه را مانند آن الگو و سرمشق بسازند. کسانی می‌توانند انسان‌ها را نجات دهند که اول خودشان نجات پیدا کرده باشند. تا وقتی انسان از خودخواهی و از نفس اماره خود نجات پیدا نکند هرگز از اسارت طبیعت و اسارت انسان‌های دیگر نجات پیدا نمی‌کند چه رسد به این که انسان‌های دیگر را نجات دهد. پس انسان کامل کسی است که همه ارزش‌های انسانی، در حد اعلا و به‌طور هماهنگ در او رشد کرده باشد. رشد یعنی قدرت مدیریت. وقتی موضوع رشد اداره انسان‌های دیگر باشد آن را مدیریت و رهبری می‌نامیم که در اسلام برای نامیدن آن از واژه هدایت یا امامت استفاده شده است. ویژگی خاص مذهب تشیع را می‌توان در نگاه خاص آن به

انسان دانست که از طرفی انسان را دارای استعدادهاي شگرف می‌شمارد و جهان را هرگز خالی از وجود انسان کامل نمی‌داند و از طرف دیگر، تنها راه رسیدن به مقامات انسانی را عبودیت می‌داند؛ عبودیتی که جز با عنایت معنوی و قافله‌سالاری انسان کامل، که همان ولی و حجت خداست، میسر نمی‌شود. در جامعه‌ای که با حکومت اسلامی به امامت امام معصوم (ع) اداره می‌شود؛ محور اصلی، فضیلت و اخلاق است. در چنین جامعه‌ای همه برکات و همه نعم و همه نیکی‌ها و زیبایی‌های عالم بروز می‌کند و در اختیار انسان قرار می‌گیرد. جامعه‌ای است که در آن تقوا و فضیلت و گذشت و ایثار و برادری و برابری و مهربانی و یکرنگی اصل و محور است. این، در واقع یک بهشت این دنیائی اسلامی است.

فلذاست که ائمه معصومین (ع) به دنبال تشکیل حکومت اسلامی بوده‌اند و در راه نجات بشریت رنج‌های بسیار کشیده‌اند؛ و ما در نظر داریم در این مقاله، مختصری از این مسیر طی شده توسط ائمه (ع) را بیان نماییم.

معرفی انسان ۲۵۰ ساله!

ما باید زندگی ائمه را به‌عنوان درس و اسوه و دستور چگونه زیستن فرا بگیریم؛ نه فقط به‌عنوان روایت‌های شکوهمند



باید یک انسانی را در نظر بگیریم که به مدت ۲۵۰ سال، از سال یازدهم هجرت، قدم در راهی گذاشته و تا سال ۲۶۰ هجری آن را طی کرده است. تمام حرکات این انسان با این دید، قابل فهم و قابل توجیه خواهد بود



اکرم (ص) می‌نشستند. این مشکل بزرگی بود که با توجه به اهمیت مسئله حکومت در جامعه و تأثیر حاکم در جهت‌گیری جامعه، بزرگ‌ترین خطر برای عالم اسلام به شمار می‌آمد. لذا ائمه (ع) بر خود لازم می‌دانستند دو چیز را به مردم بگویند؛ اول اینکه بگویند امام دارای این شرایط است: عصمت - تقوا - علم - معنویت - رفتار خداپسندانه با مردم - عمل در مقابل خدا - رهبر فکری - مفسر قرآن - آگاه از همه رموز و دقائق دین - مبرا از هر عیب و نقیصه خلقی و خلقی و نسبیتی - از دودمانی پاک و پاک‌دامن تولد یافته‌اند؛ خصوصیات امام، یعنی ویژگی‌های حاکم اسلامی را برای مردم بیان کنند و دوم، مشخص کنند که آن کسی که دارای این خصوصیات هست، امروز کیست؟ و او را معرفی می‌کردند و، یعنی خودشان را بیان می‌کردند.

امامت در تشیع

اسلام برای حکومت شیوه و نسخه امامت را به بشریت ارائه می‌کند که در آن انسان، هم دلش از فیض هدایت الهی سرشار و لبریز می‌شود، هم معارف دین را می‌شناسد و می‌فهمد، یعنی هم راه درست را تشخیص می‌دهد، هم دارای قدرت عملکرد است، هم خواست و زندگی شخصی برایش حائز اهمیت نیست؛ اما جان و زندگی و سعادت انسان‌ها، برای او همه چیز است (که امیرالمؤمنین (ع) در کمتر از پنج سال حکومت خود این گونه بودن را در عمل نشان داد).

در مکتب تشیع، امام و زمامدار سیاسی جامعه اسلامی باید از سوی خدا معین و به وسیله پیامبر اکرم (ص) معرفی شده باشد. امام یک جامعه، همان قدرت فائده‌ای است که حرکت جمعی و منش فردی افراد آن جامعه را توجیه و رهبری می‌کند و در آن واحد، هم آموزگار دین و اخلاق و هم فرمانروای زندگی و تلاش آن‌هاست. با این بیان، پیامبر نیز امام است؛ چه آنکه رهبری فکری و سیاسی جامعه‌ای که خود شالوده‌ریزی کرده - به دست اوست؛ و پس از پیامبر، طبق تصریح ایشان، جانشینی از آن علی بن ابی طالب (علیه السلام) و سپس متعلق به امامان معصوم آن خاندان است.

نتیجه آنکه: امام در فرهنگ تشیع «رهبر امت» است؛ هم در امور دنیایی و نظم و نسق زندگی مردم و اداره سیاسی و اجتماعی جامعه، و هم در تعلیم و ارشاد معنوی و روحی و گره‌گشایی از مشکلات فکری و تبیین ایدئولوژی اسلام. فلذا، ائمه (ع) به مجرد اینکه بار امانت امامت را تحویل می‌گرفتند، یکی از کارهایی که شروع می‌کردند مبارزه و تلاش برای گرفتن حکومت بود.

دوران چهارگانه جریان امامت

جریان امامت (تا قبل از غیبت حضرت مهدی (عج))، به مدت ۲۵۰ سال در میان جامعه مسلمانان ادامه یافت. طی این

و ارزنده؛ و این، بدون توجه به روش و منش سیاسی این بزرگواران ممکن نیست. اگرچه ائمه مبارزان بزرگی بودند که در راه اعتلای کلمه توحید و استقرار حکومت الهی فداکاری می‌کردند؛ اما نکته مهم این است که زندگی این بزرگواران علی‌رغم تفاوت ظاهری - که بعضی، حتی میان برخی از بخش‌های این زندگی تناقض کردند - در مجموع، یک حرکت مستمر و طولانی است. این حرکت مستمر ائمه از سال ۱۱ هجرت - با رحلت حضرت رسول (ص) در ماه صفر و آغاز امامت امام علی (ع) - شروع می‌شود و - تا شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) در ماه ربیع‌الاول سال ۲۶۰ هجری قمری (آغاز غیبت صغری) - به مدت ۲۵۰ سال ادامه می‌یابد. ائمه معصومین (ع) به یک تعبیر، در واقع یک واحدند، یک شخصیت‌اند و شک نمی‌شود کرد که هدف و جهت آن‌ها یکی است. پس به جای اینکه زندگی امام حسن مجتبی (ع) را جدا و زندگی امام حسین (ع) را جدا و زندگی امام سجاد (ع) را جدا تحلیل کنیم - تا احیاناً در دام این اشتباه خطرناک بیفتیم که در سیره این سه امام به خاطر اختلاف ظاهری آن‌ها با هم در تعارض است - هر انسانی که از عقل و حکمت برخوردار باشد - ولو نه از عصمت - در یک حرکت بلندمدت، روش‌ها و اختیارات موضعی خواهد داشت. گاهی ممکن است تند حرکت کند و گاهی کند، گاهی حتی ممکن است به عقب‌نشینی حکیمانه دست بزند. با این دید، زندگی امیرالمؤمنین، با زندگی امام مجتبی، با زندگی اباعبدالله، با زندگی هشت امام دیگر (علیهم السلام) تا سال ۲۶۰ هجری - یک حرکت مستمر است.

مبارزات انسان ۲۵۰ ساله

مبارزات ائمه معصومین (ع) در طول این ۲۵۰ سال، فقط مبارزه علمی و اعتقادی و کلامی نبوده؛ همچنین، یک مبارزه مسلحانه نبوده بلکه یک مبارزه سیاسی حاد بود با هدف سیاسی که همان تشکیل «حکومت اسلامی» است.

ائمه (ع) که در اینجا همان انسان ۲۵۰ ساله است، وقتی احساس کردند اسلام به غربت افتاد و جامعه اسلامی چند هدف را اهداف اصولی خود قرار دادند. یکی «تبیین اسلام به شکل درست» بود. ائمه می‌دیدند که میراث ارزشمند پیغمبر اکرم (ص)، یعنی احکام اسلامی که باید برای طول تاریخ بماند و انسان‌ها را در تمام ادوار تاریخ هدایت بکند، دستخوش تحریف شده؛ و لذا یکی از هدف‌های اصلی خود را تبیین درست اسلام و تفسیر حقیقی قرآن و افشاگری تحریف‌ها و تحریف‌کنندگان قرار دادند.

کار مهم دیگر آنان تبیین مسئله «امامت» (زمامداری جامعه اسلامی) بود. کار به جایی رسیده بود که کسانی که به اغلب احکام اسلامی عمل نمی‌کردند و بیشتر مجرمات را علناً انجام می‌دادند، ادعا می‌کردند جانشین پیغمبرند و در مسند پیغمبر

بزرگ‌ترین هدف آن چیزی جز «تشکیل حکومت علوی» و تأسیس نظام عادلانه اسلامی نبود. بیشترین دشواری‌های زندگی پر از ایثار ائمه (ع) و یاران آنان، به خاطر داشتن این هدف بود و ائمه از آغاز دوران امام سجاد و بعد از حادثه عاشورا به زمینه‌سازی درازمدت برای این مقصود پرداختند.

مدت، به‌طور تقریبی، امامت چهار دوره را گذرانید که هر دوره از لحاظ موضع‌گیری امامان در برابر قدرت‌های مسلط سیاسی دارای ویژگی‌های خاص است.

۱. دوره اول، دوره سکوت یا همکاری امام با حاکمیت است. جامعه نوپا و جدیدالولاده اسلامی با وجود دشمنان قدرتمند و ضربت‌خورده خارجی و با وجود عناصر تازه‌مسلمان داخلی، به‌هیچ‌وجه تاب دودستگی و اختلاف صفوف را ندارد. کمترین رخنه‌ای در پیکر استوار این جامعه می‌تواند همچون تهدیدی نسبت به اصل و اساس آن باشد. از طرفی زاویه انحراف واقعیت از حقیقت آنچنان فاحش نیست که برای کسی همچون امیرالمؤمنین علی (ع) - که خود دلسوزترین و متعهدترین انسان نسبت به مکتب و جامعه اسلامی است - قابل تحمل نباشد؛ و شاید به همین جهات آن حضرت صبر و تحمل پیشه ساخت.

این دوره، به مدت ۲۵ سال، از سال ۱۱ هجری تا آغاز خلافت امیرالمؤمنین در سال ۳۵ هجری، را در برمی‌گیرد. آن حضرت در نامه‌ای خطاب به مصریان، وضع خود را در آغاز این فترت، این‌گونه تشریح می‌کند: «تخت از همه جریان‌ها کناره گرفتم تا آنکه دیدم گروه‌هایی از اسلام رجعت کرده و به نابودی اسلام دعوت می‌کنند. بیم آن بود که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام ویرانی یا رخنه‌ای پدید آید که خسارت آن عظیم‌تر باشد از موضوع از دست دادن خلافت؛ این بود که به پاخاستم و کمر بستم»^۱

زندگی ۲۵ ساله علی (ع) در این دوره، حاکی از دخالت فعال و کمک و حمایتی است که او از روی کمال دلسوزی نسبت به اسلام و جامعه مسلمانان انجام داده است.

۲. دوره دوم، دوره به قدرت رسیدن امام است. این دوره، همان چهارسال و نه ماه خلافت امیرالمؤمنین (ع) و چند ماه خلافت حسن بن علی (ع) است؛ که با همه کوتاهی مدت و با وجود ملالت‌ها و دردسرهای فراوانی که از یک حکومت انقلابی، غیرقابل تفکیک است؛ درخشنده‌ترین سال‌های حکومت اسلامی به شمار می‌رود. روش‌های انسانی آن حضرت و رعایت عدالت مطلق در ابعاد گوناگون اسلام، همراه با قاطعیت و صراحت و جرئت، در این دوره، بیش از همه تاریخ، ثبت و ضبط است. این دوره از زندگی امامان (آن امام ۲۵۰ ساله) اسوه و نمونه‌ای بود برای حکومت و نظام اجتماعی که در دو قرن بعد از آن همواره امامان شیعه بدان فراخوانده شده و در راه آن تلاش کرده‌اند و درس و تجربه‌ای آموزنده بود که می‌توانست وضع و حال یک حکومت انقلابی و صدرداد اسلامی را در میان جامعه و مردمی تربیت‌نیافته

و یا به انحراف کشانیده شده، نشان دهد.

۳. دوره سوم، بیست سال میانه صلح امام حسن (ع) (سال ۴۱ هجری) و حادثه شهادت امام حسین (ع) (محرم سال ۶۱ هجری) است. پس از ماجرای صلح، عملاً کار نیمه‌مخفی شیعه شروع شد و برنامه‌ای که هدفش تلاش برای بازگرداندن قدرت به خاندان پیامبر در فرصت مناسب بود، آغاز شد. این فرصت طبق برآورد عادی، چندان دور از دسترس نبود و با پایان یافتن زندگی شرارت‌آمیز معاویه، امید آن وجود داشت؛ بنابراین می‌توان دوره سوم را دوره تلاش سازنده کوتاه‌مدت برای ایجاد حکومت «رژیم اسلامی» نام داد.

۴. چهارمین دوره، روزگار تعقیب و ادامه همین روش در برنامه‌ای درازمدت است. در زمانی نزدیک به دو قرن و با پیروزی‌ها و شکست‌ها در مراحل گوناگون و همراه با پیروزی قاطع در زمینه دعوت به حقیقت دین، آمیخته با صدها روش مناسب زمان و مزین با هزاران جلوه از اخلاص و فداکاری و نمودارهای عظمت انسان طراز اسلام.

حکومت علوی

از آغاز نیمه دوم قرن اول هجری که خلافت اسلامی به‌طور آشکار، با پیرایه‌های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرانه پادشاهی بدل گشت؛ ائمه اهل‌بیت (ع) مبارزه سیاسی خود را به شیوه‌ای متناسب با اوضاع و شرایط شدت بخشیدند. بی‌شک تبیین و تفسیر دین با دیدگاه مخصوص اهل‌بیت وحی و رفع تحریف‌ها و کج‌فهمی‌ها از معارف اسلامی و احکام دینی نیز هدف مهمی برای جهاد اهل‌بیت (ع) به حساب می‌آمد؛ اما طبق قراین حتمی، جهاد اهل‌بیت (ع) به این هدف‌ها محدود نمی‌شد.

در تمام دوران ۱۴۰ ساله میان حادثه عاشورا و ولایتعهدی امام هشتم، جریان وابسته به امامان اهل‌بیت (ع) - یعنی شیعیان - همیشه بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین دشمنان دستگاه خلافت به حساب می‌آمدند. در این مدت بارها زمینه‌های آماده‌ای پیش آمد و مبارزات تشیع که باید آن را «نهضت علوی» نام داد، به پیروزی‌های بزرگ نزدیک گردید، اما هر بار موانعی بر سر راه پیروزی نهایی پدید آمد که غالباً بزرگ‌ترین ضربه از ناحیه تهاجم بر محور و مرکز اصلی این نهضت، یعنی شخص امام در هر زمان، و به زندان افکندن یا به شهادت رساندن او، وارد می‌گشت. ائمه (ع) در میان توفان سخت این حوادث، هوشمندانه و شجاعانه، تشیع را همچون جریانی کوچک اما عمیق و تند و پایدار - از لابه‌لای گذرگاه‌های دشوار و خطرناک گذراندند و خلفای اموی و عباسی در هیچ زمان نتوانستند با نابود کردن امام، جریان امامت را نابود کنند.

پی‌نوشت

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۶۲

علیت از نظر هیوم و نقد آن با تمسک به اندیشه ابن سینا

دکتر فخری ملکی

کارشناس حوزه حکمت و معارف، دکترای فلسفه غرب



می گوید: «همه این گونه استدلال های تجربی بر مشابَهتی که در بین اشیای طبیعی می یابیم بنا شده اند و از آن طریق است که تشویق می شویم اثراتی را شبیه به آن هایی که دریافته ایم انتظار داشته باشیم». (همان، ص ۴۳)

وقتی از هیوم می پرسند: چرا مشاهده پیوستگی دو شیء ما را به علیت رهنمون می کند و چرا از علل مشابه انتظار معلول های مشابه داریم؟ پاسخ او این است که ما قوه ای به نام تخیل داریم که از ویژگی عادت برخوردار است و قادر است امور تجربه نشده را بازسازی کند و به آینده تعمیم دهد. این کار قوه تخیل با ضرورت علی و معلولی اشتباه گرفته می شود. یعنی «هنگامی که دو پدیدار به طور دائم و تغییرناپذیر با یکدیگر اتصال دارند، در قوه تخیل آدمی چنان پیوندی می یابند که قوه تخیل بدون شک و تردید از یکی به دیگری گذر می کند». (هیوم، ۱۳۹۷، ص ۱۷۲)

لذا بیهوده است که بکوشیم بدون یاری مشاهده و تجربه علت یا معلولی را استنتاج کنیم. (هیوم، ۱۳۹۹، ص ۳۷)

باید گفت که با توجه به مبنای حسی و تجربی اندیشه هیوم، سخن وی سخن درستی است و این مطلبی است که ابن سینا هفت قرن قبل از هیوم در مقاله اول الهیات شفا این گونه بیان کرده است:

«از حس چیزی جز تعاقب امور به دست نمی آید و وقتی دو چیز متعاقب هم بودند واجب نیست یکی علت برای دیگری باشد، و نباید بر این تأکید داشت که کثرت و تعدد حس و تجربه نفس را قانع می سازد، مگر با معرفت به اینکه این امور موجود در موارد متعدد دارای علتی طبیعی و اختیاری هستند». (ابن سینا، ۱۳۹۰، ص ۷-۶)

پس حس فقط همراهی و همزمانی دو شیء را نشان می دهد و نمی توان از این همراهی ضرورت علی و معلولی را نتیجه گرفت، مگر اینکه ترجمان تجربی اصل علیت را که «الاتفاق لا

رابطه علیت یا علت و معلول از قدیمی ترین مسائلی است که فکر بشر را به خود معطوف کرده و او را به اندیشیدن وا داشته است. حال سؤال این است که این رابطه چگونه رابطه ای است؟ آیا همانند رابطه پدر با پسر، رابطه تضایف، است. یا همانند رابطه اجزای یک ساعت با یکدیگر است که از رابطه نظم برخوردارند و یا...؟

با کمی دقت معلوم می شود که به طور کلی تأثیر و تأثراتی که موجودات عالم با هم دارند فرع بر وجود دو طرف رابطه است و روابط بعد از وجود به حساب می آید. اما رابطه علیت رابطه وجوددهندگی است، یعنی علت و معلول در اصل وجود با هم مرتبطاند و هر رابطه دیگری فرع بر این رابطه است. با توجه به این ویژگی است که حکما رابطه علیت را اساسی ترین مبحث فلسفه دانسته و با این تعبیر کلی بیان می کنند که:

«هر حادثه ای علتی دارد.»

این اصل که مبدأ تمام معارف بشری است اصلی است که طی قرن ها مورد قبول همه حکما بود و غالباً آن را یک اصل بدیهی می دانستند. اما در قرن هجدهم دیوید هیوم اسکاتلندی^۱ که به سنت تجربه گرایی تعلق دارد، منشأ این اصل را مورد کاوش قرار داد و اعلام کرد که این اصل فاقد ارزش معرفتی است. این موضوع مشغله فکری بسیاری از فلاسفه و حکما شد. هیوم معتقد بود که از تحلیل عناصر تجربه عنصر ضرورت به دست نمی آید؛ عنصر ضرورت به این معناست که همیشه علل مشابه معلول های مشابه دارند. هیوم می نویسد: «فرض کنید شیئی به یک نفر با توانایی ها و عقل طبیعی بسیار قوی عرضه شود؛ اگر آن شیء تماماً برای وی تازه باشد او با دقیق ترین وارسی خصوصیات محسوس اش هم قادر نخواهد بود هیچ یک از علت ها و معلول هایش را کشف کند. برای مثال نمی توان از مایع بودن و شفافیت آب، خفه کنندگی آن و یا از روشنایی و گرمای آتش، سوزاندگی آن را استنتاج کرد». (هیوم، ۱۳۹۹، ص ۱۸) و نیز

به نظر ابن‌سینا نیز اصل حدوث همانند نظر هیوم نیازی به علیت ندارد. اما اگر معنای حادث را تحلیل و لوازم آن را استخراج کنیم به اثبات اصل علیت نائل شده‌ایم. این مطلبی است که هیوم از آن غافل است



یکون دائماً و لا اکثریاً» در امور طبیعی قائل شویم. بنابراین اصل علیت از نظر ابن‌سینا نیز مبنای حسی ندارد، بلکه این اصل مبنا و منشأ عقلی دارد و در فلسفه با برهان اثبات می‌شود. اما مطلب قابل تأمل این است که هیوم اصل علیت را از جهت منشأ عقلی نیز فاقد ارزش معرفتی معرفی می‌کند. هیوم در این خصوص دو پرسش مطرح می‌کند و سپس مباحث خود را برای رد منشأ عقلی اصل علیت در پاسخ به این دو پرسش بیان می‌نماید. دو پرسش او این است که:

اولاً، به چه دلیل ضروری می‌گوییم که هر چیزی که وجودش آغازی دارد، باید علتی داشته باشد؟
ثانیاً، چرا نتیجه می‌گیریم که علت‌های خاص باید بالضروره معلول‌های خاص داشته باشند؟ (Hume, 1888, p: 78)

به نظر هیوم این که می‌گوییم «هر موجودی که وجودش مسبوق به عدم باشد حتماً و بالضروره علتی دارد.» یا باید به بداهت و به‌طور بی‌واسطه دریافت کرده باشیم یا از طریق برهان و استدلال. سپس می‌گوید: ما به‌طور بدیهی و بی‌واسطه دریافت نمی‌کنیم که هر چیزی که آغاز زمانی داشته باشد حتماً نیاز به علت دارد، لذا یقین به این مبدأ به شهود دریافت نمی‌شود.

اما در مورد برهان ناپذیری، هیوم معتقد است ما چیزی را در یک آن معدوم و در آن دیگر موجود تصور می‌کنیم بدون آنکه تصور متمایزی از علتی داشته باشیم لذا جدایی بالفعل این موضوعات چندان ممکن است که مستلزم تناقض و محالی نیست». (Ibid, p:80)

استدلال هیوم را می‌توان این‌گونه بیان کرد که اگر این مبدأ که «تصور شیء حادث بدون علت محال است» یقینی است، باید تصور قضیه مقابل آن مستلزم تناقض باشد، در حالی که می‌توان گفت «تصور شیء حادث بدون علت ممکن است» و به هیچ تناقض و محالی برخورد نکرد. لذا هرگز نمی‌توانیم در ذات و ساختار اجسام چنان نفوذ کنیم که اصل زیربنایی تأثیر دوسویه آن‌ها را دریابیم. ما فقط با اتحاد دائم آن‌ها آشناییم و ضرورت نیز از همان اتحاد دائم نشئت می‌گیرد. (هیوم، ۱۳۹۷، ص ۱۶۸)

با مراجعه به آثار ابن‌سینا درمی‌یابیم که به نظر ابن‌سینا نیز اصل حدوث همانند نظر هیوم نیازی به علیت ندارد. اما اگر معنای حادث را تحلیل و لوازم آن را استخراج کنیم به اثبات اصل علیت نائل شده‌ایم. این مطلبی است که هیوم از آن غافل است. لذا ابن‌سینا با تحلیل معنای حادث سه مفهوم از آن استخراج می‌کند: ۱. عدم ۲. وجود ۳. وجود بعد از عدم اینکه

«هر حادثی محتاج علت است» به کدام‌یک از این سه مفهوم برمی‌گردد؟ آیا علیت به «عدم» تعلق می‌گیرد؟ پاسخ این است که عدم لاشیء است و تمایزی در عدم نیست، لذا متعلق فعل قرار نمی‌گیرد. آیا علیت به «وجود بعد از عدم» که صفت برای وجود است تعلق می‌گیرد؟ پاسخ این است که صفت بدون موصوف متعلق فعل قرار نمی‌گیرد. پس علیت به وجود تعلق می‌گیرد یعنی ماهیت وجود یک ویژگی دارد که آن را محتاج علت می‌کند.

پس از نظر ابن‌سینا «معنای حدوث چیزی جز وجود بعد از عدم نیست. پس یک وجود هست و یک وجود بعد از عدم هست و یک عدم قبلی جایز است وجود از این حیث که وجود این ماهیت است دارای علتی باشد؛ اما جایز نیست صفت این وجود یعنی وجود بعد از عدم بودن، دارای علتی باشد. یعنی شیء از این حیث که وجود آن به موجود بعد از عدم بودن موصوف است، در حقیقت دارای علت نیست بلکه از این حیث دارای علت است که ماهیت آن دارای وجودی است.» (ابن‌سینا، ۱۳۹۰ ص ۱۹۲) به عبارت دیگر، فاعل نه عدم قبلی آن را به آن داده است و نه وجود بعد از عدم آن را به آن داده است. فاعل فقط وجود آن را به آن داده است. (همان، ۱۹۰)

حال سؤال این است که: ویژگی ماهیت وجود چیست که آن را محتاج به علت می‌کند؟ پاسخ این است که ماهیت حدوث زمانی طوری است که می‌تواند باشد و می‌تواند نباشد، حال که به عرصه هستی قدم نهاده و بود شده و در زمانی نبوده است نشان از این دارد که ضروری‌الوجود نیست و اکنون که موجود است ضروری‌العدم بودن آن نیز آشکار می‌شود. از اینجاست که از معنای حدوث به سلب‌الضرورتین در مقام ذات ماهیت (امکان ذاتی) منتهی می‌شویم و از امکان ذاتی موجودات، اصل علیت را اثبات می‌کنیم.

پس اگر ماهیتی تساوی‌اش نسبت به وجود و عدم به هم خورد و موجود و یا معدوم شد، براساس اصل امتناع ترجیح بلا مرجح، حتماً یک مرجحی و یک عاملی ماهیت را از نسبت تساوی خارج کرده است. آن عامل یا مرجح را علت می‌نامیم. لذا اگر هیوم به لوازم حدوث زمانی توجه و معنا و مفهوم حدوث را تحلیل می‌کرد اصل علیت را که بنیادی‌ترین اصل دانش بشری است بی‌اعتبار نمی‌دانست و بذر شکاکیت را در اذهان نمی‌افشاند.

پی‌نوشت

1. David Hume (1711-1771)

منابع

۱. ابن‌سینا، الشیخ‌الرئیس، الهیات شفا، ویرایش و ترجمه ابراهیم دادجو، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۹۰.
۲. هیوم، دیوید، کاوشی در خصوص فهم بشری، ترجمه کاوه لاجوردی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۹۹.
۳. هیوم، دیوید، رساله‌ای درباره طبیعت آدمی، ترجمه جلال پیکانی، تهران، نشر ققنوس، ۱۳۹۷.
4. David Hume, a Treatise of Human Nature, oxford at the Clarendon press, MDCCCLXXXVIII(1888)



سیر تطورات نظریه فطرت در تفسیر، عرفان و فلسفه اسلامی

محمد غفوری نژاد

۱. درآمد

رسالت اصلی تعالی حاضر، توصیف و تبیین تطورات تاریخی نظریه فطرت در حوزه فلسفه و عرفان اسلامی است. از آنجایی که آیاتی از کتاب الهی در شکل گیری و تکون این نظریه نقش اساسی داشته است، بخش هایی از این کتاب به مطالعه آرای مفسران در ذیل آیه میثاق (اعراف: ۱۷۲) و آیه فطرت (روم: ۳۰) اختصاص یافت. اکنون پس از گزارش تفصیلی آرای مهم ترین فلاسفه و عرفای مسلمان درباره موضوع، نوبت جمع بندی و تحلیل تطورات تاریخی نظریه است. هدف از انعقاد این فصل، جمع بندی تطورات تاریخی نظریه و مطالعه عوامل مؤثر بر آن است. به همین منظور، ابتدا چکیده سیر تطورات تاریخی نظریه در قالب کرداری ارائه شده است، سپس چکیده ای از گزارش مفصلی که در طی هفت فصل گذشته ارائه شده، تدوین و در خلال آن، نوآوری های هر یک از شخصیت های مورد مطالعه و نقش هر یک در تطورات نظریه روشن شده است؛ ضمن آنکه تلاش شده است تطورات مزبور تبیین^۱ شود. مراد از تبیین در این مقام، کشف علل و عواملی است که تطورات نظریه در پرتو آن رقم خورده است.

نمودار سیر تطورات تاریخی نظریه

ردیف	فلاسفه و عرفا	سال وفات	سیر تطورات نظریه
۱	کندی	۲۵۲ ق	نظریه فطرت در آثار او جایگاهی ندارد و جز اشاراتی پراکنده، سخنی در این باب ندارد. واژه فطرت در آثار او کمتر به چشم می‌خورد.
۲	فارابی	۳۳۹ ق	۱. کاربرد واژه فطرت در آثار او بیشتر است. ۲. به‌طور پراکنده به فطری بودن اموری همچون نظم و ترتیب‌گرایی و زندگی اجتماعی برای انسان اشاره کرده است. ۳. در مقوله ادراکات فطری، از قضایای مقبوله بالطبع یا حاصل بالطبع نام می‌برد.
۳	اخوان الصفا	تاریخ تدوین رسائل: اواسط قرن چهارم	۱. برای نخستین بار سخن از خداشناسی و خداگرایی فطری را در یک منبع فلسفی مطرح کرده‌اند. ۲. خداشناسی فطری در آثار آنان مورد تعلیل قرار گرفته و علت آن بررسی شده است.
۴	ابن‌سینا	۴۲۸ ق	تقریراتی از خداگرایی فطری در آثار عرفانی او انعکاس یافته است. شوق و وجد نفوس انسانی در هنگام استماع احوال مفارقات و همچنین سریان عشق در جمیع موجودات از آن جمله است.
۵	غزالی	۵۰۵ ق	۱. به مرکز بودن همه علوم در نفس انسانی اعتقاد دارد. ۲. بر اساس نظریه خداشناسی فطری، تفسیری جدید از آیه میثاق به‌دست داده است.
۶	شیخ اشراق	۵۸۷ ق	تقریراتی از خداگرایی فطری در آثار او انعکاس یافته است. عشق انوار سافله با انوار عالیّه (که لازمه آن نوعی خضوع و خشوع در مقابل انوار عالیّه است)، عشق همگان به کمال و وجود نقطه‌ای در انسان که با عوالم قدسی مناسبت دارد، از جمله این تقریرهاست.
۷	فخر رازی	۶۰۶ ق	۱. در گفتمان درون‌دینی، خداشناسی فطری را می‌پذیرد. ۲. یکی از مبانی انسان‌شناختی نظریه فطرت (تمائل ماهوی افراد انسانی) را انکار کرده است.
۸	ابن عربی	۶۳۸ ق	۱. نظریه‌پردازی مستقل، اما مختصر، درباره چپستی فطرت در آثار او دیده می‌شود. ۲. به تفسیر فطرت با استفاده از مفاهیم و انگاره‌های عرفانی و کشف رابطه فطرت و توحید از این طریق پرداخته است. ۳. بر ایمان فطری انسان‌ها آثار متعدد دنیوی و اخروی مترتب می‌داند که وجوب نماز میت بر اطفال کفار و انقطاع عذاب از مشرکان در آخرت، از آن جمله است.
۹	ملاصدرا	۱۰۵۰ ق	۱. در مواضع گوناگون، مفهوم‌سازی‌های متعدد از فطرت به‌دست داده است. ۲. بر اساس مبانی حکمت صدرایی، تفسیری خاص از خداشناسی فطری به‌دست داده است که نخستین تلاش برای تبیین فلسفی خداشناسی فطری محسوب می‌شود. ۳. به فطرت کمال‌گرا، حقیقت‌طلب، طاعت‌گرا و معصیت‌ستیز برای انسان اعتقاد دارد. ۴. به فطری بودن (= مرکز بودن در نفس) قضایایی همچون استحاله ترجیح بلا مرجح عقیده دارد.
۱۰	حکیم محمدعلی شاه‌آبادی	۱۳۶۱ ق	۱. به نظریه‌پردازی مستقل و مبسوط درباره فطرت پرداخته است. ۲. اصول اساسی مذهب شیعه را از طریق تمسک به مقتضیات فطرت مستدل ساخته است (اثبات واجب از هفت طریق، نبوت و امامت عامه از دو طریق، و معاد از چهار طریق). ۳. اثبات برخی مباحث فلسفی، از جمله نفی ماهیت، جسمانیت و مکان‌مندی از واجب تعالی از طریق فطرت در آثار او دیده می‌شود. ۴. تحلیلی جامع از رابطه فطرت و مجموعه معارف دین ارائه کرده است (تبیین فطری بودن دین). ۵. برای اثبات تجرد نفس به فطرت تمسک کرده است. ۶. به مقتضیات فطرت به‌عنوان راهکاری برای خودسازی و سیروسلوک پرداخته است.



۱۱	امام خمینی	۱۳۶۸ ش	۱. در اثبات اصول معارف از طریق فطرت نوآوری‌هایی دارد. ۲. تحلیلی جدید از فطری بودن دستورات دینی از طریق تمسک به فطرت عشق به کمال و تنفر از نقص ارائه کرده است. ۳. در دانش اخلاق به فطرت تمسک بسته و درباره رابطه مقولات اخلاقی با فطرت پژوهیده و این رابطه را درباره عمده فضایل و رذایل نشان داده است.
۱۲	علامه طباطبایی	۱۳۶۰ ش	۱. کارکردهای معرفتی نظریه فطرت را در سه حوزه کلام اسلامی، معرفت‌شناسی و جامعه‌شناسی توسعه داده است. ۲. تقریرات متعددی از خداشناسی و خداگرایی فطری، تقریری از فطری بودن دین بر اساس پاسخ‌گویی دین به نیازهای فطری و اثبات نبوت عامه از طریق فطرت، برخی از کارکردهای نظریه در حوزه کلام اسلامی در اندیشه علامه است. ۳. اثبات امکان و روایی بحث از ماوراءالطبیعه از طریق تمسک به فطری بودن جست‌وجو از علت فاعلی جهان و همچنین فطری دانستن تفکر منطقی بر اساس تألیف مقدمات و استنتاج از آن، اهم اندیشه‌های علامه در حوزه معرفت‌شناسی است که با تمسک به نظریه فطرت سامان یافته است. ۴. وجود غریزه استخدام در انسان و تحلیل مدنیت طبیعی انسان در پرتو آن، تحلیل رابطه فطرت و آزادی، فطری دانستن دفاع و جهاد، فطری دانستن مالکیت، و تحلیل رابطه فطرت و عدالت، از اهم نظریه‌پردازی‌های علامه در حوزه اندیشه‌های اجتماعی با تمسک به نظریه فطرت است.
۱۳	استاد مطهری	۱۳۵۸ ش	۱. در آثاری وی شاهد نخستین نظریه‌پردازی مستقل و مبسوط درباره فطرت از رهیافتی صرفاً عقلانی و فلسفی هستیم. ۲. مفهوم‌شناسی دقیق و روش‌مند فطرت از طریق بررسی صرفی و فقه‌اللغوی واژه، مقایسه آن با مفاهیم متقارب و بیان افتراقات آن‌ها و ارائه مؤلفه‌های مفهومی فطریات از نوآوری‌های اوست. ۳. فطریات را به فطریات ادراکی و گرایشی تقسیم کرده است. ۴. از طرق متعددی به اثبات فطریات ادراکی پرداخته و بدیهیات را به مقتضیات فطرت انسانی ارجاع داده است. ۵. درصدد اثبات گرایش‌های فطری از طرق متعدد برآمده و پنج مقوله از این گرایش‌ها را احصا کرده است. ۶. درباره راه‌های تشخیص گرایش‌های فطری از غیر آن به پژوهش پرداخته است. ۷. کارکردهای معرفتی نظریه را به حوزه‌های متعدد علوم انسانی و مسائل گوناگون هر یک از این دانش‌ها، شامل معرفت‌شناسی (مسئله بنیاد علوم، مطابقت ذهن با عین)، وجودشناسی (خداشناسی، انسان‌شناسی، معادشناسی)، فلسفه دین (منشأ دین، ختم نبوت و ...) روان‌شناسی (تقدم روان‌شناسی بر جامعه‌شناسی، فطرت و شخصیت، و ...) اخلاق (تبیین جاودانگی و جهان‌شمولی اخلاق)، فلسفه تعلیم و تربیت (تعیین هدف تعلیم و تربیت)، جامعه‌شناسی و فرهنگ (وحدت یا اختلاف ماهوی جوامع انسانی، وحدت ماهوی فرهنگ اصیل انسانی، تعیین ملاک اصالت هر فرهنگ، اصالت فرد یا جامعه)، فلسفه تاریخ (تاریخ‌سازی انسان، جهت‌گیری تکامل تاریخ) توسعه داده است.



سائدرس پیرس^۱ را آغازگر مکتب پراگماتیسم می‌دانند که پس از او این اندیشه به ویلیام جیمز^۲ رسید. از دیگر پیشگامان این فلسفه می‌توان به جان دیویی^۳ و جرج هربرت مید^۴ و فردیناند اسکات شیلر^۵ اشاره کرد [۱].

ریشه اندیشه پراگماتیسم را باید در افکار فیلسوفان یونانی و متفکران جدید مانند: کانت^۶، هگل^۷ و استوارت میل^۸ پیدا کرد [۱].

پراگماتیسم را در فارسی به اصالت عمل، عمل‌گرایی و ابزارنگاری ترجمه کرده‌اند. این کلمه از واژه یونانی پراگما (pragma) به معنی عمل، مشتق شده است. واژه‌های پراتیک (practic) به معنی اصل عمل و تمرین و پراکتیکال (practical) به معنی «عملی» از همین کلمه ناشی می‌شود. از نظر فلسفی، پراگماتیسم یا عمل‌گرایی در پاسخ این پرسش که «معیار درست بودن یک گزاره چیست؟» می‌گوید: سودمندی و به‌کارآمدن. پس هر اندیشه‌ای زمانی درست است که به کار آید و مشکل را بگشاید. به‌نظر صاحبان فلسفه پراگماتیسم، غرض از حیات همان «عمل» است و «حقیقت» امری جدای از انسان نیست. بنابراین تنها دلیل برای اینکه نظری درست و حقیقی است و نظر دیگری باطل و خطاست، این است که اولی در عمل به درد انسان بخورد و برای او کارآمد و مؤثر باشد و دیگری چنین نباشد. به عبارت دیگر، پراگماتیسم نتایج عملی ایده‌ها و نظریه‌ها را به عنوان معیار تعیین ارزش و صدق آن به کار می‌برد [۱].

طبق یک تعریف، پراگماتیسم یا «مکتب عمل» در مقابل با «مکتب اندیشه یا نظر» تنها نوعی مسلک یا عقیده فلسفی است و متکی بر اصالت عمل و فایده و نتیجه است. همان‌طور که ملاحظه می‌شود در این مکتب برای تشخیص صحیح از سقیم و حقیقت از غیر حقیقت، به جای اینکه موضوع را از نظر تئوری مورد مطالعه قرار دهند، اثر عملی و نتیجه و فایده آن را مشخص می‌کنند [۳]. از نظر

پراگماتیسم

رقیه زراعتی ایده‌لو

آموزگار و دکتری روان‌شناسی تربیتی

پراگماتیسم به عنوان یک مکتب فلسفی- سال‌هاست مورد توجه برخی از اندیشمندان قرار دارد و به نظر می‌رسد موضوع بالارزشی برای مطالعه است. در این مطالعه ابتدا پراگماتیسم را از نظر معنی، تاریخچه و متفکران طراز اول آن بررسی می‌کنیم و سپس ویژگی‌های فرد پراتیک (عمل‌گرا)، تئوریک (نظرگرا) و فرد خداپرست پرداخته و آن‌ها را با هم مقایسه می‌نماییم. در ادامه، به بررسی پراگماتیسم دینی و آیاتی از قرآن که به اهمیت عمل (پراگما) اشاره دارد و در پایان به نقد پراگماتیسم خواهیم پرداخت.

پراگماتیسم، مکتب فلسفه‌ای است که نتایج عملی ایده‌ها و عقاید را به عنوان معیار تعیین ارزش به کار می‌برد. چارلز

جامعه‌شناسی، پراگماتیسم‌ها معتقدند که ما انسان‌ها اجتماعی هستیم؛ زیرا خویشتن هر یک از ما و تصویری که از «خود» داریم تا حد زیادی حاصل محیط اجتماعی است.

اکنون با توجه به جدول شماره ۱ به مقایسه یک فرد پراتیک با یک فرد تئوریک و یک فرد خداپرست می‌پردازیم:

بعد از مقایسه فوق، اینک نگاهی می‌کنیم به مبحث **پراگماتیسم و دین**:

ویلیام جیمز از مهم‌ترین نظریه‌پردازان فلسفه پراگماتیسم است که به مسئله دین نیز در آثارش توجه نموده است. پرداختن او به آثار دینی از دو نظر حائز اهمیت است: نخست آنکه وی قائل به فلسفه پراگماتیسم است و در فلسفه پراگماتیسم آثار و کارکردهای هر چیز، معیار حقانیت و صدق آن است. دوم اینکه: از نظر روان‌شناسان دینی، جیمز کتاب «انواع تجربه دینی» را به‌عنوان یک درمانگر، کشیش و فیلسوف برای خودش ملاحظه می‌کند [۴]. اما باید دانست که دید ویلیام جیمز به دین شدیداً تحت‌تأثیر همان فلسفه فکری اوست، طوری که: صریحاً معیار آزمودن باورهای دینی را چگونگی آثار عملی آن می‌داند برای جیمز، «... نه منشأ و سرچشمه دین بلکه شیوه‌ای که از آن طریق بر همه چیزها اثر می‌گذارد؛ مهم است». جیمز می‌گوید: «... من پراگماتیسم را به‌عنوان نوعی فلسفه مطرح می‌کنم که می‌تواند هر دو نیاز را برطرف کند. این فلسفه می‌تواند، همچون دیدگاه

جدول شماره ۱: مقایسه فرد پراتیک، تئوریک و خداپرست
فرد پراتیک: دارای هدف معین و معلوم است و تمام اعمال او متوجه همان هدف است. در هر کوشش وی هدف خاصی دیده می‌شود. برای رسیدن به اهدافش منطقی‌ترین، کوتاه‌ترین و ساده‌ترین راه را انتخاب می‌کند. در هر موضوعی تنها به اثر عملی و فایده و نتیجه آن توجه دارد. او حتی علم را به خاطر فایده عملی که در زندگی دارد فرا می‌گیرد.
فرد تئوریک: اصولاً در پی اندیشه‌هاست، نظریه‌ها و نظریه‌پردازی برایش خیلی مهم است، در این راه خیلی نتیجه عملی افکار و اعمالش برایش مهم نیست. او علم را فقط برای علم یاد می‌گیرد، هنر را فقط برای هنر و ...
فرد خداپرست: فرد خداپرست هم مثل فرد پراتیک هدف مشخص دارد، به عمل هم خیلی اهمیت می‌دهد، منتهی اهداف و اعمال او برای خداست: «فلان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین» - پرستش و نیایش من، راه رفتن و زندگی و مرگ من برای خداست که آفریدگار جهانیان است. فرد خداپرست هم مانند فرد پراتیک دنبال کوتاه‌ترین و مؤثرترین راه است. او روزی حداقل ۱۰ بار از خدا می‌خواهد که: «اهدنا الصراط المستقیم» «ما را به راه مستقیم هدایت کن» راه مستقیم کوتاه‌ترین راه است و ما را زودتر به هدف می‌رساند. اما توجه داشته باشید که این راه مستقیم با به طریقی به هدف رسیدن فرق می‌کند. الهی است و عاری از گناه و ظلم و ...

عقل‌گرایانه، دینی باقی بماند و در عین حال همچون دیدگاه‌های تجربه‌گرایانه، نزدیکی عمیق به واقعیات را حفظ کند.» در جای دیگر می‌گوید: «... برای درک معنی یک اندیشه تنها باید این امر را مشخص کنیم که این اندیشه چه رفتاری را موجب می‌شود؟ این رفتار کل معنای آن اندیشه است.» [۵].

جیمز در کتاب خود به نام «پراگماتیسم» می‌گوید: اگر حیاتی وجود داشته باشد، و فی‌الحقیقه بهتر از حیات ما باشد، که در صورت اعتقاد به آن، بتواند ما را رهبری به آن حیات افضل بنماید، بهتر است معتقد به آن شویم، مگر آنکه عقیده به آن ما را از فواید بیشتری محروم کند [۶].

از نظر پراگماتیسم، دین به دلیل داشتن ثمرات متعدد فردی - روانی مثل انسجام شخصیت، نشاط، امیدواری، بهداشت روانی و ... ضرورت کارکردی برای انسان دارد.

اسلام و پراگماتیسم: اکنون به هدف اصلی این مطالعه نزدیک‌تر شده‌ایم و آن بررسی رابطه پراگماتیسم و اسلام است. فراتر از آن، پراگماتیسم را می‌خواهیم در آینه قرآن بررسی نماییم. ببینیم این پراگما یا عمل در قرآن چه نمودی دارد؟ با مراجعه به تعلیمات اسلامی می‌بینیم که اسلام همواره از پیروان خود عملی نیک، مثبت و مفید می‌خواهد. عملی که سودمند باشد. ولی لزومی ندارد که سود آن فقط مادی باشد. بلکه هر عملی که سودی برای خود فرد یا مردم جامعه - در دنیا و آخرت - داشته باشد، از جدار و اسیل است. به عبارت دیگر، از نظر اسلام آن عملی اصالت و ارزش دارد که برای خدا باشد. بدین ترتیب می‌توان گفت: اسلام پیش از پیرس و جیمز و دیویی، یعنی حدود ۱۳ قرن پیش، هوادار سرسخت عمل بوده است. در قرآن کریم آیات فراوانی با عبارت «عمل صالح» آمده است و خداوند به همه کسانی که عمل صالح انجام می‌دهند پاداش نیک


اسلام خواستار اجرای حق و عدالت است حتی اگر اجرای حق و عدالت برای خود فرد ضرر داشته باشد، باید اجرا شود. زیرا ارزش و مقام حق و عدالت بالاتر از آن است که به خاطر مقام فرد از بین برود. می‌بینید که این با پراگماتیسم غربی که هوادار منافع شخصی است مغایرت دارد.




پراگماتیسم هادین
را به امری ابزاری و
مصرفی تنزل می‌دهند،
از این رو به نگرش
کارکردی به دین بیش
از حقیقت و ماهیت آن
توجه دارند



می‌دهد. در ذیل تعدادی از آیات قرآن را که در آن بر عمل تأکید شده می‌آوریم:

از نظر قرآن، ایمان از عمل صالح جدا نمی‌شود و همواره عمل صالح مقدمه‌اش ایمان است [۷].

در تربیت اسلامی، مسلمان خداوند را بر خود و تمام اعمالش ناظر می‌داند «و هو معکم اینما کنتم و الله بما تعملون بصیر» (حدید: ۴). و او با شماست هر جا که باشید، و خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

در اسلام عمل صالح اصالت دارد «من عمل صالحا من ذکر و انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبه و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون» (نحل: ۹۷). هر کس از زن و مرد کار نیکی انجام دهد [به شرط اینکه] ایمان داشته باشد، ما او را به یک زندگی پاکیزه حیات می‌بخشیم و بهتر از آنچه عمل کرده به او می‌دهیم.

قرآن بهترین مخلوقات خدا را انسان‌های مؤمن و صالح معرفی می‌کند: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه» (بینه: ۷) همانان کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنان بهترین مخلوق خداوند [۷].

عامل رهایی از اندوه و ترس را ایمان به خدا و عمل صالح معرفی می‌کند: «ان الذین آمنوا و الذین هادوا و النصرای و الصابین من آمن بالله و الیوم الآخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» (بقره: ۶۲) هر مسلمان، یهودی، نصاری و ستاره‌پرست که از روی حقیقت به خدا و روز قیامت ایمان آورد و نیکوکاری پیشه کند البته از خدا پاداش نیک یابد و هیچ‌گاه [در دنیا و عقبی] بیمناک و اندوهگین نخواهد شد.

بهشت پرنعمت را از آن کسانی می‌داند که ایمان و عمل صالح داشته باشند: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم جنات النعیم» (لقمان: ۸) آنان که به خدا ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند باغ‌های پرنعمت برای ایشان است.

در جای دیگر از انسان‌ها می‌خواهد که مواظب [اعمال] خودشان باشند: «یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضركم من ضل اذاهتدیتم الی الله مرجعکم جمیعاً فینبئکم بما کنتم تعملون» (مائده: ۱۰۵) ای اهل ایمان بر شما باد رعایت نفس خودتان. اگر همه عالم گمراه شوند و شما به راه هدایت باشید زبانی از آن‌ها به شما نخواهد رسید. بازگشت همه شما به سوی خداست. پس شما را از آنچه کرده‌اید آگاه می‌سازد.

به کسانی که ایمان دارند و عمل صالح انجام می‌دهند، بشارت می‌دهد: «ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم و یشیر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا کبیرا» (اسرا: ۹). به‌درستی که این قرآن به استوارترین طریقه هدایت می‌کند و اهل ایمان را که عمل صالح انجام می‌دهند به اجر و ثواب عظیم بشارت می‌دهد [۸]. این‌ها تعدادی از آیات قرآن در مورد عمل «پراگما» بود. اکنون به نقد پراگماتیسم می‌پردازیم: **نقد پراگماتیسم:** پراگماتیسم با وجود محاسن زیاد مانند ایسم‌های دیگر نقاط ضعف‌هایی دارد از جمله: عدم

وجود معیاری برای تشخیص منفعت، نسبی‌گرایی غیرواقعی، آنارشی، بی‌توجهی به ارزش‌های انسانی، نفی درستی مطلق، عدم توجه به آخرت، استقامت در راه هدف بدون توجه به نتیجه در نگاه دینی. ... [۶].

یکی دیگر از انتقادات بر نگرش دینی پراگماتیسم، عدم تمایز بین باور و عمل دیندار است. ممکن است فرد انگیزه غیردینی و حتی غیراخلاقی داشته باشد و مثلاً برای فریب دادن دیگران عمل نیک انجام دهد!

همان‌طور که در متن ملاحظه فرمودید اسلام فلسفه‌ای کامل از زندگی ارائه می‌دهد که در عین حال ضعف‌های نظرگرایی، عمل‌گرایی و ... را ندارد. آیات فراوانی در قرآن در حوزه عمل آمده است که در این مقاله به بعضی از آن‌ها اشاره شد. خودم و شما را به مطالعه آیات روشنگر کتاب الهی و تأمل در آن‌ها دعوت می‌کنم. موفق باشید.

بی‌نوشت‌ها

1. Charls Sanders Peirc
2. William James
3. John Dewey
4. Georg Herbert Mead
5. Ferdinand C Shiller
6. Kant
7. Hegel
8. Stuart Mill

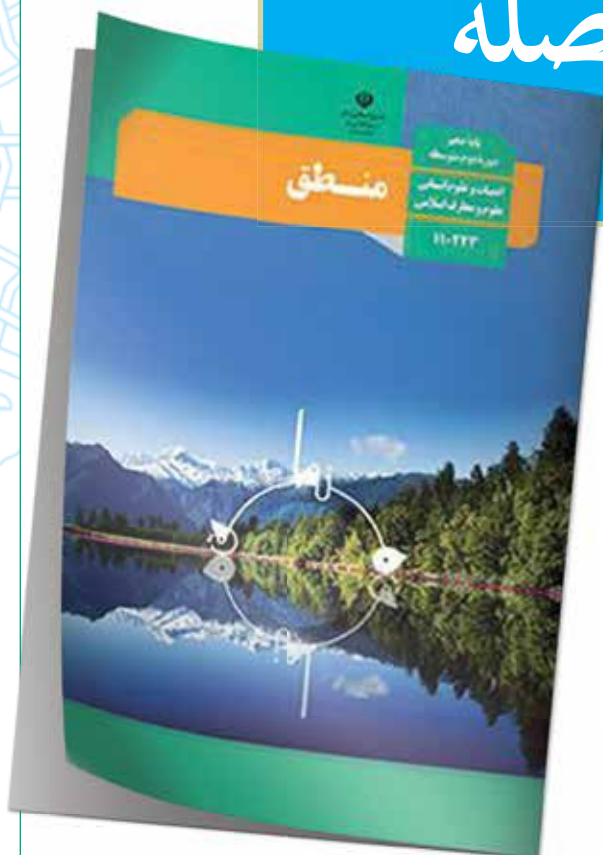
منابع

۱. آذربایجانی، مسعود. ۱۳۸۶. آثار دینداری از دیدگاه ویلیام جیمز. مطالعات اسلام و روان‌شناسی: ۲ (۱۴۸-۱۱۷).
۲. آنا پاتنم، روت، مترجم: یاسر خوشنویس. ۱۳۹۱. سوره تفکر. ۶۶-۱۶۷: ۶۷-۱۶۲.
۳. بازارگان مهدی. ۱۳۲۸. پراگماتیسم در اسلام. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ۱۲: ۲۰-۱۵.
۴. پازوکی، مهدی. ۱۳۸۹. عمل‌گرایی مدرن در دین. جاویدان خرد: ۷ (۳)، ۵-۱۷.
۵. پسندیده، اسماعیل. ۱۳۹۰. نسبت مؤلفه‌های مؤثر در عمل‌گرایی حضرت امام (ره) با پراگماتیسم. ره‌آورد سیاسی: ۲۴، ۲۱۲-۱۸۵.
۶. خسروشاهی، سید هادی. ۱۳۹۰. پراگماتیسم و معنویات. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۹ (۵): ۳۴-۳۱.
۷. سلیمان‌نژاد، اکبر؛ سرمدی، محمدرضا؛ عزیزی، عبدالله. ۱۳۸۹. بررسی مقایسه‌ای اهداف و اصول تربیتی در پراگماتیسم و اسلام. معرفت در دانشگاه اسلامی: ۱۴ (۱)، ۱۳۰-۱۰۴.
۸. قرآن کریم
- [۱]. پسندیده، ۱۳۹۰
- [۲]. عقلی و عابدینی، ۱۳۹۲
- [۳]. بازارگان ۱۳۲۸
- [۴]. آذربایجانی، ۱۳۸۶
- [۵]. آنا پاتنم، مترجم: یاسر خوشنویس، ۱۳۹۱
- [۶]. خسروشاهی، ۱۳۹۰
- [۷]. پازوکی، ۱۳۸۹
- [۸]. سلیمان‌نژاد و همکاران، ۱۳۸۹

تشخیص قضایای منفصله و نحوه ساخت آنها

مسلم غلامحسینی

سرگروه فلسفه و منطق استان مرکزی



شیوه‌ای که برای بازشناسی قضایای منفصله از یکدیگر در اینجا ارائه می‌گردد روشی است که با به‌کارگیری و استفاده از آن احتمال خلط قضایای منفصله به صفر می‌رسد و اگر هم اشتباهی در این روش رخ دهد و یا اختلاف نظری پیش آید، یا به این دلیل است که شخص اطلاعات لازم، علاوه بر اطلاعات منطقی ضروری را ندارد و یا اینکه معنایی که از الفاظ برداشت می‌نمایند متفاوت است. باید یادآور شد که در این شیوه سعی شده است دانش آموز به راحتی بتواند این شیوه را به کار برده و از آن، جهت تشخیص قضایا بهره ببرد؛ لذا در بعضی از مراحل این روش به جای اصطلاحات منطقی از اصطلاحات ساده و عامیانه استفاده شده است.

انواع قضایای منفصله

۱. حقیقیه: لا یجتمعان و لا یرتفعان (جمع نمی‌شوند و رفع نمی‌شوند)؛
۲. مانعةالجمع: لا یجتمعان و یرتفعان (جمع نمی‌شوند و رفع می‌شوند)؛
۳. مانعةالرفع: یجتمعان و لا یرتفعان (جمع می‌شوند و رفع نمی‌شوند).

- در مرحله اول از دانش آموز می‌خواهیم منفصله حقیقیه را با علامت اختصاری (جمع غلط و رفع غلط)، مانعةالجمع (جمع غلط و رفع درست) را و مانعةالرفع (جمع درست و رفع غلط) را بشناسد.

- در مرحله دوم از او می‌خواهیم که قضیه منفصله را به دو جمله تبدیل کند. جمله اول به این صورت تحریر شود که حرف «یا» را از قضیه منفصله حذف کرده و عین مقدم و تالی را با حرف «و» به هم عطف نماید و اسم این جمله را «جمع» بگذارد و جمله دوم به این صورت تحریر شود که «یا» را از

قضیه منفصله حذف کرده و فعل مقدم را اگر مثبت است، منفی نماید؛ و اگر منفی است مثبت نماید و فعل تالی را نیز اگر مثبت است، منفی نماید و اگر منفی است مثبت نماید؛ سپس به وسیله حرف «و» به هم عطف نماید و اسم این جمله را «رفع» بگذارد.

- در مرحله سوم از او می‌خواهیم که درستی یا نادرستی دو جمله به دست آمده را بررسی نموده و نتیجه بررسی را با اطلاعاتی که در مرحله اول به او ارائه شد، تطبیق داده و نوع قضیه را ذکر نماید.

به‌طور مثال قضیه «یا بهروز در خواب است یا بهروز خواب نمی‌بیند.» را به دو جمله تبدیل کند:

جمله شماره ۱: بهروز در خواب است و بهروز خواب نمی‌بیند. «جمع»

جمله شماره ۲: بهروز در خواب نیست و بهروز خواب می‌بیند. «رفع»

نحوه ساخت انواع قضایای منفصله

۱. **حقیقیه:** از شیء با نقیضش؛ مثل یا عدد زوج است یا عدد غیر زوج است. انفصال در منفصله حقیقیه، متناظر با «تناقض» است؛ توضیح اینکه همان طور که دو قضیه‌ای که رابطه تناقض دارند هر دو صادق یا هر دو کاذب نیستند؛ در قضیه منفصله حقیقیه نیز هر دو نسبت صادق نیست (جمع غلط) و هر دو نسبت کاذب نیست (رفع غلط).

۲. **مانعه الجمع:** دو تصور که نسبتشان اعم و اخص است «غیر» را بر سر تصور اعم درآوریم مثل: یا این شخص ایرانی است یا این شخص غیر آسیایی است. انفصال در مانعه الجمع، متناظر با «تضاد» است؛ توضیح اینکه دو قضیه‌ای که رابطه تضاد دارند هر دو نمی‌توانند صادق باشند، اما هر دو می‌توانند کاذب باشند؛ در مانعه الجمع نیز هر دو نسبت نمی‌توانند صادق باشند (جمع غلط) اما هر دو نسبت می‌توانند کاذب باشند (رفع درست).

۳. **مانعه الرفع:** دو تصور که نسبتشان اعم و اخص است غیر را بر سر تصور اخص درآوریم مثل آسیایی و غیرایرانی؛ یا این شخص آسیایی است یا این شخص غیرایرانی است. انفصال در مانعه الرفع متناظر با «تداخل تحت تضاد» است؛ توضیح اینکه دو قضیه‌ای که رابطه تداخل تحت تضاد دارند هر دو می‌توانند صادق باشند، اما هر دو نمی‌توانند کاذب باشند؛ در مانعه الرفع نیز هر دو نسبت نمی‌توانند کاذب باشند (رفع غلط) اما هر دو نسبت می‌توانند صادق باشند (جمع درست).

نکته

مانعه الجمع را نقض کنیم، مانعه الرفع به دست می‌آید. مثل: یا او آسیایی است یا او آفریقایی است. (مانعه الجمع) یا او غیر آسیایی است یا او غیر آفریقایی است. (مانعه الرفع) مانعه الرفع را نقض کنیم، مانعه الجمع به دست می‌آید. مثل: یا هواپیما در آسمان است یا هواپیما سقوط نمی‌کند. (مانعه الرفع) یا هواپیما در آسمان نیست یا هواپیما سقوط می‌کند. (مانعه الجمع)

بدون نیاز به اطلاعات منطقی پی می‌برد که جمله شماره ۱ درست و جمله شماره ۲ غلط است؛ لذا می‌گوید قضیه منفصله‌ای که جمعش درست و رفعش غلط باشد مانعه الرفع است.

مثال دیگر: یا قایق در آب است یا غرق نمی‌شود.

جمله شماره ۱: قایق در آب است و غرق نمی‌شود. «جمع»
جمله شماره ۲: قایق در آب نیست و غرق می‌شود. «رفع»
جمله شماره ۱ درست و جمله شماره ۲ غلط است؛ لذا قضیه منفصله فوق، مانعه الرفع است.

مثال دیگر: یا او اسرار مردم را می‌داند یا اسرار مردم را فاش نمی‌کند.

جمله شماره ۱: او اسرار مردم را می‌داند و اسرار مردم را فاش نمی‌کند. «جمع»

جمله شماره ۲: او اسرار مردم را نمی‌داند و اسرار مردم را فاش می‌کند. «رفع»

جمله شماره ۱ درست و جمله شماره ۲ غلط است؛ لذا جمع درست و رفع غلط، پس پی می‌برد قضیه فوق مانعه الرفع است. **تذکر اول:** گاهی اوقات علی‌رغم استفاده از این شیوه، به‌خاطر برداشت معانی مختلف از الفاظ، اختلاف نظر پیش می‌آید. اختلاف نظر ذکر شده را با مثال ذیل شرح می‌دهیم. مثال: یا او معتقد به خداست یا خدا را ستایش نمی‌کند.

جمله شماره ۱: او معتقد به خداست و خدا را ستایش نمی‌کند. «جمع»

جمله شماره ۲: او معتقد به خدا نیست و خدا را ستایش می‌کند. «رفع»

روشن است که جمله دوم غلط است، لذا رفع غلط می‌باشد. اما جمله اول را عده‌ای به‌خاطر برداشت معنایی که از لفظ معتقد و ستایش دارند آن را غلط می‌دانند و بر این مبنا قضیه منفصله فوق را حقیقیه به‌شمار می‌آورند، اما عده‌ای به‌خاطر برداشت معنایی دیگر جمله اول را درست می‌دانند؛ لذا قضیه منفصله فوق را بر این اساس مانعه الرفع به‌شمار می‌آورند.

تذکر دوم: حرف «یا» باید در اول قضیه منفصله نوشته شود، زیرا اگر «یا» در اول قضیه نباشد آن قضیه دیگر شرطیه نیست، بلکه حملیه مردده‌المحمول است. مثل قضیه ذیل: عدد یا زوج است یا فرد. عدد موضوع است و اطراف تردید، زوج و فرد با هم محمول هستند که محمول بین زوج و فرد مردد است.



برخی از تصوراتی که با هم نسبت تباین دارند می‌توان با آن‌ها مانعه الجمع ساخت؛ مثل: درخت و سنگ، و برخی از تصوراتی که با هم نسبت تباین دارند می‌توان با آن‌ها حقیقیه ساخت؛ مثل: زوج و فرد.



حضور نهج البلاغه در زندگی

مهدی ایلکا

نارضایتی بیش از هشت میلیارد انسان از زندگی به ظاهر متمدن امروزی، همه را به فکر یافتن راه علاجی آسان و قطعی در درمان دردهای بشری انداخته است. لذا اعتراف صاحب‌نظران بی‌شماری از مسلمان و غیرمسلمان در نیاز به کتاب شریف نهج‌البلاغه، گوش فلک را پر کرده است. بزرگانی چون سید رضی، عبدالحمید کاتب، ابن ابی‌الحدید، طه حسین، علامه حسن‌زاده آملی، علی دوانی و ...، همگی به خسران دوری از نهج‌البلاغه اقرار و اذعان داشته‌اند. متأسفانه این غربت و مظلومیت کتاب نهج‌البلاغه در بین شیعیان بیشتر درآورد است، زیرا آن‌ها نام مولایشان را بیشتر در جهت حل مشکلات روزمره و یا طلب حاجت دنیایشان می‌خوانند ولی از علوم بی‌ظیر و معارف آن حضرت بی‌بهره‌اند. پس از گذشت چهل سال از انقلاب اسلامی، نمی‌توان حتی یک مدرسه، یک دانشگاه، یک اداره، یک محله و یا حتی خانه را نام برد که تماماً رنگ و بوی مسلک و معارف تربیت امیرالمؤمنین را داشته باشد.

مقام معظم رهبری فرموده‌اند: «مردم ما نهج‌البلاغه را فقط اسمش را شنیده‌اند. اصلاً نمی‌دانند نهج‌البلاغه کتاب عمل است. کتاب معرفی اسلام است...»^۱

آمار انس و ارتباط با کتاب شریف نهج‌البلاغه در ایران بسیار تأسفبار است، به‌طوری که در یک جامعه آماری با طرح این پرسش که «تاکنون چند بار نهج‌البلاغه را به‌طور کامل خوانده‌اید؟» مشخص شد که از شش هزار نفر فقط حدود پنج درصد، آن هم فقط یک بار نهج‌البلاغه را خوانده‌اند.^۲ این در حالی است که جرج جرداق، نویسنده و ادیب مسیحی از کشور لبنان، بیش از دویست بار نهج‌البلاغه را خوانده بوده است. جا دارد عالم از این مظلومیت و تنهایی و غربت ادامه‌دار امیرالمؤمنین علیه‌السلام جان دهد، چرا که هنوز هم طنین الهی مولای عالمیان، در خطبه ۲۶ شنیده می‌شود که: «پس از وفات پیامبر و بی‌وفایی یاران، به اطراف خود نگاه کردم و یآوری جز اهل بیت خود ندیدم، که اگر مرا یاری کنند کشته

خواهند شد. پس به مرگ آنان رضایت ندادم، چشم پر از خاشاک را فرو بستم و با گلوئی که استخوان شکسته در آن گیر کرده بود جام تلخ حوادث را نوشیدم.» و یا در خطبه ۲۷ می‌فرماید: «ای مرد نمایان نامرد! ای کودک صفتان بی‌خرد که عقل‌های شما به عروسان پرده‌نشین شباهت دارد! چقدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی‌دیدم و نمی‌شناختم.»

این دوری و فاصله از امیرالمؤمنین، بشریت را غرق در ظلمت و بیماری کرده است. رهبر فرزانه انقلاب اسلامی فرموده‌اند: «ما مثل آن بیماری هستیم که نسخه کاملی از یک طبیب حاذق را در جیب خود یا در طاقچه اتاق خود دارد، اما در عین حال لای آن نسخه را باز نمی‌کند و به آن عمل نمی‌کند و از آن بیماری دائماً رنج می‌برد.»^۳ بدون تردید طبیب این بیماری‌ها را می‌توان در کتاب نهج‌البلاغه یافت. خود حضرت در خطبه ۳۴ فرموده است: «ای مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب شده است. حق شما بر من، آنکه از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت‌المال را میان شما عادلانه تقسیم کند و شما را آموزش دهم تا بی‌سواد و نادان نباشید و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید...»

با این مقدمه اکنون باید به توضیح چند مسئله بپردازیم. متأسفانه عده‌ای بر این باورند که مطالعه کتاب شریف نهج‌البلاغه غیرممکن است و نیازمند استاد می‌باشد. در حالی که وجود نازنین امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «سخن رسا آن است که به آسانی بر زبان آید و به سادگی فهمیده شود.»^۴ و نیز فرموده: «زیباترین سخن آن است که با نظم و ترتیبی زیبا و آراسته شده و برای خاص و عام قابل فهم باشد.»^۵ در خطبه ۸۷ آن حضرت در معرفی الگوی انسان کامل، که بی‌شک خود اوست، می‌فرماید: «او چراغ تاریکی‌ها و روشنی‌بخش تیرگی‌ها، کلید درهای بسته و برطرف‌کننده دشواری‌ها و راهنمای گمراهان در بیابان‌های سرگردانی است. سخن می‌گوید، خوب می‌فهماند، سکوت کرده و به سلامت می‌گذرد.» حال امیری که خود در خطبه ۲۳۳ فرموده است: «ما امیران سخن هستیم» چگونه می‌تواند طوری سخن بگوید که غیرقابل فهم و سخت باشد؛ او امامی است که قرار است خودش حلال مشکلات باشد نه اینکه کلامش مشکل و مشکل‌ساز باشد.

عده‌ای دیگر که در توهّم، فقط خود را عالم می‌دانند و مردم را به علوم خود فرا می‌خوانند نیز باید بدانند که برای تعلیم قاطبه مردم، تنها راه چاره، هدایت مردم به سوی اهل بیت (ع) است؛ همچون تابلوی راهنمایی که گم‌شده را به سوی مقصد هدایت می‌کند. خود حضرت در خطبه سوم فرموده است: «... سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و مرغان دور پرواز اندیشه، به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد.»

با توجه به اهمیت جایگاه نهج‌البلاغه در علاج دردهای امروزی بشر، انس با این کتاب و بهره‌مندی از معارف نورانی آن، بیشتر از هر زمان دیگر احساس می‌شود. لذا پیشنهاد می‌شود تا جای‌جای کشور عزیزمان ایران، پایگاهی باشد برای

تربیت علوی فرزندان این مرز و بوم. برای رسیدن به این مهم، ذکر چند مورد ضروری است:

۱. تهیه کتاب نهج البلاغه: این قدم نخست است. متأسفانه هنوز در بسیاری از خانه‌های شیعیان، نسخه‌ای از این کتاب شریف وجود ندارد. با توجه به روان و ساده بودن ترجمه مرحوم محمد دشتی بهتر است ترجمه ایشان انتخاب شود. مقام معظم رهبری درباره ترجمه نهج البلاغه مرحوم دشتی فرموده‌اند: «... ترجمه نهج البلاغه ایشان از همه ترجمه‌ها، بلکه از اغلب ترجمه‌های موجود بهتر است، وقتی برای مدارس، نهج البلاغه تقاضا کردند، ترجمه ایشان را پیشنهاد دادم.»^۶

۲. برنامه‌ریزی نهج البلاغه‌خوانی: سیر و سلوک در امر نهج البلاغه‌خوانی دارای پنج مرحله است: خواندن، فهمیدن، چشیدن (تغییر ذائقه و تشنگی برای کسب معارف علوی)، خوردن (ذوب شدن در معارف علوی)، و مردن (فنا در امیرالمؤمنین شدن). بدون شک برای انس با نهج البلاغه باید از نقطه‌ای وارد عمل شد و خواندن و مطالعه این کتاب شریف را شروع کرد. قطعاً داشتن یک برنامه منظم فردی با روزی ده دقیقه مطالعه و ترجیحاً تشکیل جلسات جمعی می‌تواند بیشترین تأثیر را در انس با سخنان حضرت داشته باشد، بدین ترتیب که از نامه‌ها شروع کرد، حکمت‌ها را خواند و سپس خطبه‌ها را مطالعه نمود. این شیوه حتی در مدارس، مساجد و ادارات قابل اجراست.

۳. تشکیل محافل انس با نهج البلاغه: مهم‌ترین هدف انس با نهج البلاغه، بهره‌مندی از معارف بی‌نظیر این کتاب شریف و جامه عمل پوشاندن به دستورات حضرت و زمینه‌سازی ظهور حضرت صاحب‌الزمان (عج) است. بهره‌مندی کامل از این معارف بی‌نظیر مستلزم دریافت درست است که با مطالعه جمعی، حاصل خواهد شد. در این صورت چنان جذبه‌ای در انسان فراهم خواهد شد که ارتباط همیشگی با حضرت را

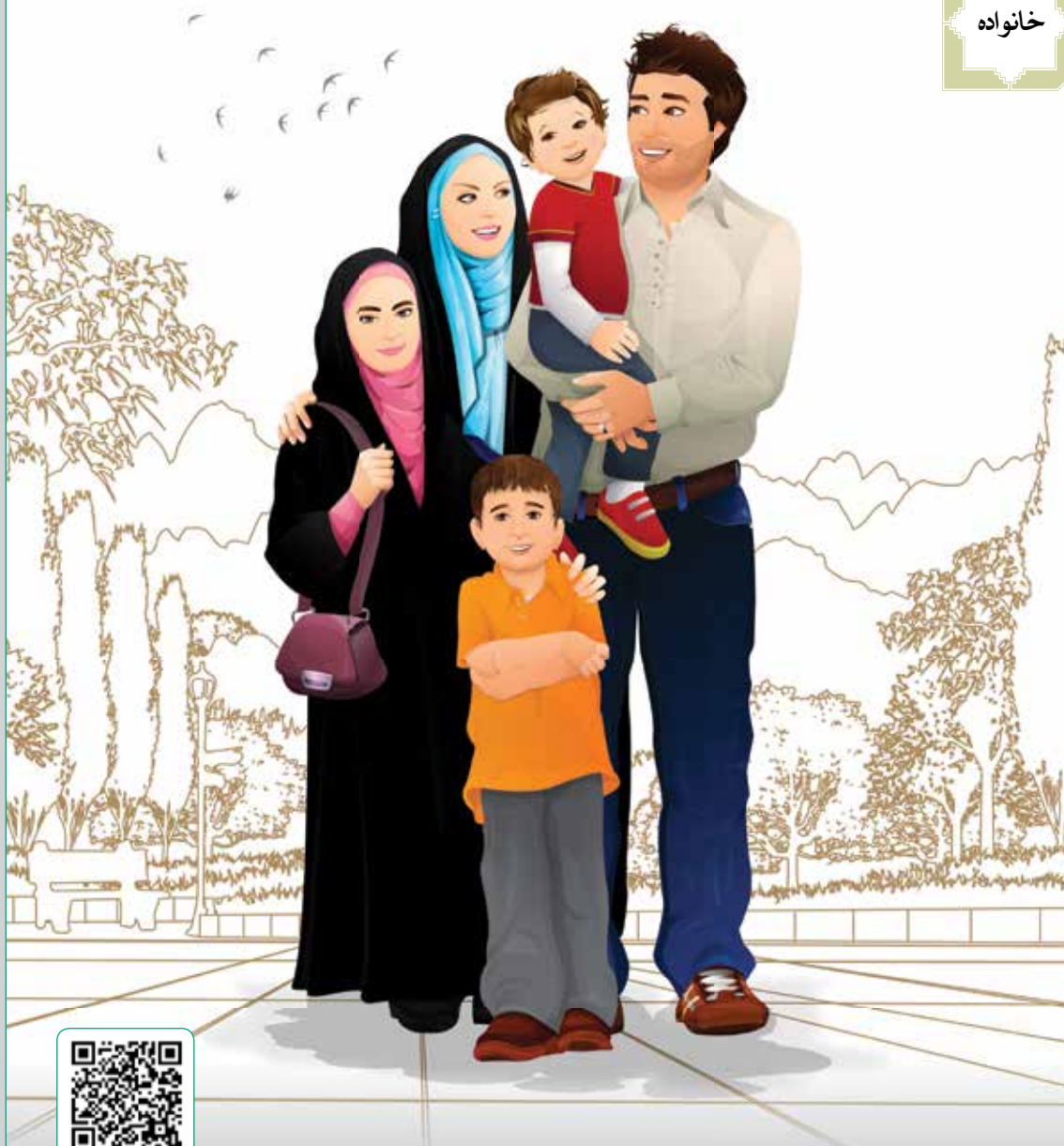
در او رقم خواهد زد. همان‌طور که خود حضرت در اهمیت همراهی با جماعت در خطبه ۱۲۷ می‌فرماید: «... همواره با بزرگ‌ترین جمعیت‌ها باشید که دست خداوند با جماعت است و از پراکندگی بپرهیزید که انسان تنها، بهره شیطان است آن‌گونه که گوسفند تنها، طعمه گرگ خواهد شد.» و کلام آخر که جای تأمل و تفکر بسیار دارد از کلام نورانی امیرالمؤمنین علیه‌السلام تقدیم مخاطبان می‌گردد:

خطبه ۷۱: «پیمانه علم را به شما رایگان بخشیدم، اگر ظرفیت داشته باشید، «و به زودی خبر آن را خواهید فهمید.» خطبه ۱۵۶: «اگر از من پیروی کنید به خواست خداوند شما را به راه بهشت خواهیم برد، هر چند سخت و دشوار و پر از تلخی‌ها باشد.»

پی‌نوشت‌ها

۱. محمد مهدی علیقلی، نهج البلاغ از دیدگاه مقام معظم رهبری، ص ۵۸، (برگرفته از بیانات رهبری در جمع دانش‌آموزان شرکت‌کننده در مسابقات نهج البلاغه، ۱۳۶۵ش)
۲. روزنامه جمهوری اسلامی؛ «مصاحبه با حجت‌الاسلام سید محمد کاظم طباطبایی، استاد حوزه و عضو هیئت علمی دانشگاه قرآن و حدیث»، شماره ۱۱۱۶۴. ۱۳۹۷/۳/۶، ص ۱۰
۳. محمد مهدی علیقلی، نهج البلاغه از دیدگاه مقام معظم رهبری، ص ۵۸، (برگرفته از بیانات رهبری در جمع دانش‌آموزان شرکت‌کننده در مسابقات نهج البلاغه، ۱۳۶۵ش)
۴. معجم الفاظ غرر الحکم و دررالکلم، چاپ اول، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ص ۱۱۱
۵. (همان، ص ۹۹۵)
۶. ترجمه نهج البلاغه محمد دشتی، قم، دارالبشارات، ۱۳۸۸، ص ۲

نهج البلاغه



مقدمه

انسان موجودی است اجتماعی و انسان‌ها بدون در کنار هم بودن، زندگی برایشان مقدور نخواهد بود، چه این موجودی اجتماعی تنها با برقراری ارتباط متقابل با هم‌نوع خویش است که می‌تواند بخش مهمی از نیازهایش را برطرف سازد و به رشد و کمال دست یابد. همچنین عواطف و حس همبستگی انسان‌ها نسبت به همدیگر از امور فطری قلمداد شده و اسلام به‌عنوان منادی فطرت انسانی، همواره این اصل را در زندگی انسان‌ها مورد تأکید قرار داده و در جهت نهادینه ساختن آن، سفارش‌های زیادی نموده است. بر همین زمینه است که «صله رحم» در اسلام اهمیت ویژه یافته است.

صله رحم در فرهنگ اسلامی*

عزت‌اله پورابراهیم شاهسوار

دبیر منطقه خواجه، آذربایجان شرقی



مرحوم طباطبایی در این زمینه می‌فرماید: حرمت خدا و ارحام را پاس بدارید. چرا که، حرمت ارحام منتهی به خلقت خداست. از آنجا که خداوند در پیش انسان‌ها محبوب است، وقتی انسان‌ها از همدیگر درخواستی دارند، معمولاً، طرف را به خداوند قسم می‌دهند. و چون خویشاوندان نیز در پیش انسان‌ها عزیزند، لذا طرف مقابل را به خداوند و خویشاوند قسم می‌دهند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۴، ۲۱۸)

صله رحم چیست؟

یکی از راه‌های ابراز عواطف و احساسات آدمیان نسبت به همدیگر، صله‌رحم و دیدوبازدیدهاست که در ایجاد عواطف انسانی، جایگاه به‌سزایی دارد. به‌ویژه اگر این دیدوبازدیدها در میان ارحام و ذوی‌الحقوق صورت گیرد.

در این مقاله خواهیم دید که صله‌رحم در فرهنگ اسلامی یعنی چه؟ و چه جایگاهی دارد؟ و اسلام، برای عمل به این سنجیه اخلاقی، چه رهنمودهایی داده است؟

(صله) مصدر فعل وصل بر وزن فصل به معنای اتصال و پیوستگی است و این کلمه از نظر لغوی به معنای پیوستن می‌باشد. اهل لغت به معنای (احسان و دوستی و هدیه) معنا کرده‌اند. (معلوف، ۱۳۷۴: ج ۱، ۱۷۹۷) این کلمه، از مشتقات (وصل) به معنای ضد هجران آمده و به معنای جایزه و عطیه هم معنا شده است. (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ج ۱، ۷۲۸)

واژه رحم نیز در فارسی به معنای، قرابت و خویشاوندی بوده (عمید، ۱۳۸۹: ۵۶۷) و در زبان عربی نیز به معنای نزدیکان و بستگان که جمع آن ارحام می‌باشد، آمده است. (معلوف، ۱۳۷۴: ج ۱، ۱۷۹۷، ۱) - قرشی، ۱۳۷۱: ج ۳، ۶۹۳) راغب اصفهانی نیز، رحم را در اصل، همان رحم زن دانسته و می‌گوید: این واژه، استعاره برای نزدیکان و خویشاوندان به کار می‌رود؛ به این جهت که آن‌ها، از یک رحم شکل گرفته‌اند. (راغب، ۱۴۱۲: ۳۴۷)

مبانی صله‌رحم در اسلام

اسلام تحکیم پیوندهای خویشاوندی و استحکام روابط خانوادگی را مورد تأکید و صله‌رحم و رسیدگی به بستگان را به‌عنوان یک ارزش الهی واجب کرده و حتی آن را در ردیف پرستش خود قرار داده است. در ادامه شواهد این امر را در قرآن و سپس در احادیث و روایات پی می‌گیریم.

الف. قرآن مجید

صله ارحام در آیات متعدد قرآنی مورد تأکید قرار گرفته که ما به اهم برخی از آن‌ها می‌پردازیم:

۱. «وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ...» (نساء/ ۳۶) (و خدا را بپرستید! و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید! و به پدر و مادر، نیکی کنید همچنین به خویشاوندان و...) (نساء/ ۳۶)

در این آیه خداوند نیکی کردن به همه خویشاوندان را گاهی به‌عنوان صله‌رحم و گاهی به‌عنوان احسان و نیکی مورد تأکید قرار می‌دهد و می‌خواهد به این وسیله علاوه بر پیوند وسیعی که در میان تمام افراد بشر به وجود آورده، پیوندهای

محکم‌تری در میان واحدهای کوچک‌تری، به‌نام فامیل و خانواده به وجود آورد تا در برابر مشکلات و حوادث یکدیگر را یاری دهند و از حقوق هم دفاع کنند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۳، ۳۷۹)

در قرآن عبارت نیکی به پدر و مادر پنج بار تکرار شده و فقط یک دفعه، به‌صورت مفرد آمده است. از اینجا معلوم می‌شود که در قرآن نیکی به پدر و مادر به‌صورت اکید توصیه شده و منظور از خویشاوندان نیز کسانی هستند که با انسان قرابت دارند. (قرشی، ۱۳۷۷: ج ۲، ۳۶۲)

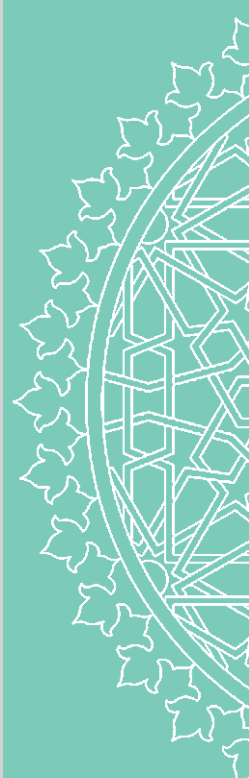
در تفسیر عیاشی در روایتی از امام صادق (ع) آمده است که این آیه شریفه درباره رسول خدا (ص) و علی (ع) نازل شده و امت اسلام باید به دو پدر خود، رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) و علی (علیه‌السلام) احسان کنند. (تفسیر عیاشی، بی‌تا: ج ۱، ۲۴۱ - فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ج ۱، ۴۴۹)

۲. «يا أيها الناس ... واتقوا الله الذي تساءلون به والأرحام إن الله كان عليكم رقيبا.» (نساء/ ۱) (ای مردم!... و از خدایی بپرهیزید که (همگی به عظمت او معترفید و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می‌خواهید، نام او را می‌برید! (و نیز) (از قطع رابطه با) خویشاوندان خود، پرهیز کنید! زیرا خداوند، مراقب شماست.)

عاملی در تفسیر کلمه ارحام چنین آورده که، اعراب به‌خاطر ارزش و قداست ارحام، معمولاً احساسات یکدیگر را به‌واسطه یاد کردن از خویشان، تحریک می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند: تو را به خدا و حق خویشی. همان‌طور که نظیر چنین سوگندهایی، در زبان فارسی نیز متداول است. (تفسیر عاملی، ۱۳۶۰: ج ۲، ۳۱۸)

طبق نظر مفسرین، این آیه بر وجوب صله ارحام دلالت دارد و مؤید آن روایتی است از پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) که خداوند فرمود: من رحمانم و رحم را خلق و نام آن را از نام خود مشتق کردم. کسی که صله‌رحم کند، او را پاداش و کسی که قطع رحم کند، او را کیفر می‌دهم. (مترجمان، ۱۳۶۰: ج ۵، ۸)

آیت‌الله مکارم شیرازی، می‌نویسد: منظور از این آیه پرهیز از قطع رابطه و پیوند با خویشاوندان است. این به‌خاطر اهمیت فوق‌العاده قرآن برای صله‌رحم است تا آنجا که نام ارحام بعد از نام خدا آمده است، و ثانیاً اشاره به این نکته که شما همه از یک پدر و مادر هستید و در حقیقت تمام فرزندان آدم خویشاوندان یکدیگرند و این پیوند و ارتباط ایجاب می‌کند که شما نسبت به همه انسان‌ها از هر نژاد و هر قبیله‌ای همانند بستگان فامیلی خود محبت بورزید. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۳، ۲۴۸)





۳. «والذین یصلون ما أمر الله به أن یوصل ویخشون ربهم و یخافون سوء الحساب» (رعد/۲۱) (و آنها که پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده، برقرار می‌دارند و از پروردگارشان می‌ترسند و از بدی حساب (روز قیامت) بیم دارند...)

انسان یک موجود منزوی و جدا و بریده از عالم هستی نیست؛ بلکه سر تا پای وجود او را پیوندها و علاقه‌ها و ارتباط‌ها تشکیل می‌دهد. از جمله این ارتباط‌ها، ارتباط انسان با خدا، با پیامبران و رهبران، با سایر انسان‌ها اعم از دوست و همسایه و خویشاوند و برادران دینی و هم‌نوعان و نیز با خودش است. همه این پیوندها را باید محترم شمرد. (بابایی، ۱۳۸۲: ج ۲: ۴۷۶)

واژه (وصل) ضد فصل، عبارت است از صلۀ رحم و رسیدگی به خویشان و نزدیکان، به اندازه توان. طبق برخی روایات، از این آیه نزدیک شدن به پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) نیز استفاده می‌شود. (طبرسی، ۱۴۱۵: ج ۱، ۱۳۹ - مترجمان، ۱۳۷۷: ج ۳، ۲۷۴)

مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان؛ ایمان آوردن به تمام انبیاء و کتب آسمانی و صلۀ رحم و پیوند خویشاوندی و همچنین، پیوند مؤمنین با همدیگر، دوست داشتن و کمک کردن به همدیگر را از اهداف این آیه شریفه دانسته است. (مترجمان، ۱۳۶۰: ج ۱۳، ۵۴)

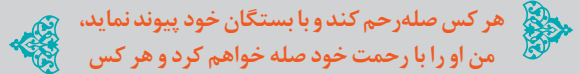
۴. «فهل عسیتم إن تولیتهم أن تفسدوا فی الارض و تقطعوا أرحامکم» (محمد/ ۲۲) (اگر (از این دستور) روی گردان شوید، جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد و قطع پیوند خویشاوندی کنید؟)

طبق برخی از روایات، این آیه درباره بنی‌امیه است که وقتی زمام حکومت را به دست گرفتند بر صغیر و کبیر رحم نکردند، حتی خویشاوندان خود را نیز، به خاک و خون کشیدند. (عروسی حویزی، ۱۴۱۲: ج ۵، ۴۰ - مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۲۱، ۴۶۴) و این آیه خطاب به منافقان از باب توبیخ بوده، چرا که، در اثر اعراض از خدا و دین، به فساد در زمین و قطع رحم پرداختند. (قرشی، ۱۳۷۷: ج ۱۰، ۱۹۵)

خداوند در این آیه، می‌خواهد کسانی را که دل‌هایشان مریض است شدیدتر توبیخ نماید، و بفرماید که شما این‌طور هستید؛ یعنی البته از شما می‌آید که اگر منصب امارت و حکومت یابید، به سبب تکبر و کثرت جاه و جلال در زمین فساد کنید و قطع ارحام نمائید. چنانکه در زمان جاهلیت

در روایتی که از علی (ع) از پیامبر (ص) نقل شده؛

خداوند عزوجل در مورد رحم می‌فرماید: «من رحمان هستم و نام رحم را از اسم خودم مشتق نموده‌ام، پس هر کس صلۀ رحم کند و با بستگان خود پیوند نماید، من او را با رحمت خود صلۀ خواهم کرد و هر کس قطع رحم کند من رحمت خود را از او قطع خواهم نمود.» (مجلسی، ۱۹۸۳: ج ۸۹، ۲۴۹ - نمازی شاهرودی، ۱۴۱۹: ج ۴، ۱۰۴ - اصفهانی، بی‌تا: ۲۳۴)



می‌کردید. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱۸، ۳۶۲)

مرحوم طبرسی نیز مضمون همین نکته را در تفسیر خود، خطاب به منافقان دارد که آن‌ها، بر سر ملک دنیا، یکدیگر را می‌کشتند و قطع رحم می‌کردند. (مترجمان، ۱۳۷۷: ج ۷، ۴۷)

۵. «... وأولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب الله إن الله بکل شیء علیم» (انفال/ ۷۵) (... خویشاوندان به یکدیگر سزاوارترند. و خدا بر هر چیزی داناست.)

اتفاق علمای شیعه و اهل سنت روایت کرده‌اند که چون رسول خدا (ص) میان مهاجران و انصار برادری برقرار کرد، آن‌ها فقط از همدیگر ارث می‌بردند. بعد از جنگ بدر این آیه نازل شد و حکم قبلی را نسخ کرد، آنگاه با قرابت ارث بردند. (قرشی، ۱۳۷۷: ج ۴، ۱۷۵)

طبق نظر آیت‌الله مکارم شیرازی، این آیه، ولایت و اولویت در مورد خویشاوندان را به صورت قوی‌تر بیان می‌کند؛ زیرا خویشاوندان مسلمان علاوه بر ولایت، ایمان و هجرت، ولایت خویشاوندی نیز دارند. به همین جهت آن‌ها از یکدیگر ارث می‌برند، در حالی که غیر خویشاوندان از یکدیگر ارث نمی‌برند. لذا این آیه تنها حکم ارث را بیان نمی‌کند، بلکه معنی وسیعی دارد که ارث هم جزء آن است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ج ۷، ۲۵۹)

صاحب جوامع‌الجامع بر این عقیده است که حکم توارثی که قبلاً در زمان پیامبر (ص) به سبب عقد اخوت و هجرت و یاری کردن امضا شده بود، نسخ شده و این آیه دلیلی است بر اینکه هر کس در نسب، به میت نزدیک‌تر است، در ارث بردن از او سزاوارتر است. (مترجمان، ۱۳۷۷: ج ۲، ۵۰۶)

ب. احادیث و روایات

۱. پیامبر (ص) در حدیثی دیگر می‌فرماید: «صدقه پنهانی خشم خدا را خاموش می‌کند و صلۀ رحم عمر را زیاد می‌گرداند.» (مجلسی، ۱۹۸۳: ج ۷۴، ۱۵۹ - حرانی، ۱۴۰۴: ج ۱، ۴۱۴ - طوسی، ۶۰۳)

۲. «صدقه دادن ده حسنه، قرض دادن هجده حسنه، رابطه با برادران (دینی) بیست حسنه و صلۀ رحم بیست و چهار حسنه دارد.» (حرعاملی، بی‌تا: ج ۶، ۲۸۶)

۳. «هر کس با جان و مال خود در راه صلۀ رحم کوشش کند، خداوند عزوجل پاداش یک‌صد شهید به او می‌دهد.» (ابن‌بابویه قمی، ۱۴۰۴: الف، ج ۴، ۱۶ - حرعاملی، بی‌تا، ج ۶، ۲۸۷)

۴. «رحمت خدا بر قومی که در میان آنان قطع رحم‌کننده باشد، نازل نمی‌شود.» (متقی‌الهندی، بی‌تا: ۳۶۷)

۵. مردی از رسول خدا (ص) پرسید: «مبغوض‌ترین عمل در پیشگاه خداوند کدام است؟» حضرت فرمود: شرک به خدا. گفت: پس از شرک به خدا؟ پیامبر فرمود: قطع رحم.» (نمازی شاهرودی، ۱۴۱۹: ج ۴، ۱۰۸ - شیخ طوسی، ۱۳۶۵: ج ۶، ۱۷۶)

۶. قطع رحم دارای پیامدهای متعددی است، از جمله اینکه؛



مال دنیا زیادی نیاورد و از بین رفتنش کمبودی نیاورد...»
(نهج البلاغه، ۱۳۸۶: ۴۷)

۸. امام حسین (علیه السلام) می فرمایند: «صله رحم کننده ترین مردم و دیدوبازدیدکننده نسبت به خویشان، آن کسی است که صله رحم نماید با کسی که با او قطع رابطه کرده است» (مجلسی، ۱۹۸۳: ج ۷۵، ۱۲۱)
و در جای دیگری می فرمایند: «هرکس که دوست دارد، مرگش به تأخیر افتد، صله رحم نماید.» (ری شهری، بی تا: ج ۴، ۸۴)

۹. در روایتی امام سجاد (علیه السلام) به فرزندش می فرماید: «فرزندم از دوستی با افرادی که پیوند خویشاوندی را قطع کرده و نسبت به ارحام خود بدرفتاری می کنند برحذر باش که من آن ها را در سه آیه از قرآن ملعون یافتم.» (کلینی، ۱۳۶۵: ج ۲، ۳۷۷ - حرانی، ۱۳۶۳: ۲۷۹)

احسان به پدر و مادر و رعایت حقوق آنان، از مهم ترین مصادیق صله رحم است. امام سجاد (علیه السلام) در رساله الحقوق، ضمن شمردن حقوق انسان ها، به حقوق ارحام می رسد. در رأس این حقوق، حق مادر، پدر، اولاد و برادران قرار دارند. لذا ایشان صله رحم و رسیدگی به خویشاوندان و رعایت حقوق حق آن ها را مورد تأکید قرار داده است. (سپهری، ۱۳۸۷: ۱۳۰)

* این مقاله در دفتر مجله تلخیص شده است

* منابع در دفتر مجله موجود می باشد

خویشاوندان را گرامی دار؛ زیرا آن ها پر و بال تو می باشند که با آن پرواز می کنی، و ریشه تو هستند که به آن ها باز می گردی و... (نهج البلاغه، ۱۳۸۶: ۳۸)

سبب کاهش جمعیت، وقوع حوادث و بلایا، عقیم شدن رحم ها و در نتیجه، انقطاع نسل است. چنانکه حضرت فاطمه زهرا (س) در خطبه خود چنین آورده است. «خداوند، صله رحم را برای زیاد شدن نفوس واجب کرده است.» (ری شهری، بی تا: ج ۲، ۱۰۵۵)

۷. حضرت علی (ع) در کتاب ارزشمند نهج البلاغه، فرمایشات گهرباری را در قالب خطبه و نامه و پند و اندرز، بیان داشته اند، از جمله اینکه: «صله رحم سبب افزایش مال و طول عمر می شود.» (نهج البلاغه، ۱۳۸۶: ۱۴۸) «با بستگان خود صله رحم کنید، گرچه با سلام کردن به آنان باشد.» (مجلسی، ۱۹۸۳: ج ۷۱، ۱۰۴ - کلینی، ۱۳۶۵: ج ۲، ۱۵۵)

«حفظ نعمت ها در صله رحم است.» (واسطی، ۱۳۷۶: ۲۳۴)
آن حضرت، بهره گیری از صله رحم را نوعی پشتیبانی از خویشاوندان دانسته و آن ها را به منزله بال های پرواز آدمی معرفی نموده است و می فرماید:

ایشان در کلامی دیگر می فرماید: «ای مردم! انسان هر مقدار که ثروتمند باشد، باز از خویشاوندان خود بی نیاز نیست که از او با زبان و دست دفاع کنند. خویشاوندان انسان بزرگ ترین گروهی هستند که از او حمایت می کنند و اضطراب و ناراحتی او را می زدایند؛ و در هنگام مصیبت ها نسبت به او پرعاطفه ترین مردم می باشند... آگاه باشید مبدا از بستگان تهی دست خود روی برگردانید و از آنان چیزی را دریغ دارید، که نگاه داشتن

صله رحم

ترجمه‌ای تازه از کتاب الغدير

نشست و مراسم رونمایی از ترجمه‌ای تازه از کتاب **گران‌سنگ الغدير** با حضور آیت‌الله میلانی، رئیس «بنیاد فرهنگی امامت» و فرزند علامه امینی، در بنیاد فرهنگی امامت در قم برگزار شد.

به گزارش خبرگزاری حوزه، آیت‌الله میلانی در مراسم رونمایی از ترجمه‌ای تازه از کتاب گران‌سنگ الغدير گفت: «اخلاص و عشق مرحوم علامه امینی به امام علی (ع) قابل وصف نیست. زمانی که ایشان را در حرم امام علی (ع) می‌دیدیم، به رغم ابهت در سیمای و صدای شخصی، همیشه در زیارت جامعه‌ای که از حفظ می‌خواندند اشک ایشان بند نمی‌آمد و این حالات همه مردم را به سمت ایشان جلب می‌کرد.»

رئیس بنیاد فرهنگی امامت تصریح کرد: «اخلاص در کار باعث اعتلای این کتاب شد و آن را به کتب ماندگار عالم تشیع مبدل کرد.»

استاد حوزه علمیه گفت: «این کتاب باعث افتخار ماست. ما نمی‌توانیم زحمات کسانی را که با ایشان در تألیف و نشر این کتاب همراهی کردند، نادیده بگیریم. صاحبان کتابخانه‌های خطی و گران‌بها در این مسیر زحمات بسیاری کشیدند. همچنین مرحوم اردوبادی زحمات فراوانی در کنار مرحوم علامه کشید که قابل انکار نیست.»

آیت‌الله میلانی یادآور شد: «باید از همکاری‌های بزرگانی که با ایشان همراه بودند، به نیکی یاد کنیم؛ مرحوم آیت‌الله میلانی مایه دلگرمی مرحوم علامه برای تألیف این کتاب بود. برخی تصور می‌کردند که این کتاب خلاف وحدت و تقیه است، ولی مرحوم آیت‌الله میلانی و برخی از بزرگان حوزه در آن زمان مایه دلگرمی مرحوم علامه بودند و حتی در چاپ اول، مرحوم میلانی مقدار بسیاری از این کتاب را خریداری و هدیه دادند.» وی افزود: «ترجمه این کتاب ضروری بود که خوش‌یختانه انجام شد. این کار جدید با خصوصیات خاصی که در نشست

رونمایی به آن اشاره شد، قابل تقدیر است و کاری در مسیر تکمیل کار بزرگان علما به‌خصوص علامه امینی بود.»
براساس این گزارش، مترجم کتاب الغدير در این نشست گفت: «ترجمه تازه از کتاب گران‌سنگ الغدير از سال ۱۳۸۰ آغاز و مقدر شد که امروز به ثمر بنشیند.»

حجت‌الاسلام و المسلمین **حسینی ژرفا** افزود: «در این مسیر مطالب ارزشمندی از حجت‌الاسلام و المسلمین **سید مهدی نبوی** آموختم. ایشان نیز کمک‌های بسیاری به این ترجمه کرد و قطعاً کمک‌های ایشان در به ثمر رسیدن این کار نقشی اساسی داشت.»

حجت‌الاسلام و المسلمین حسینی ژرفا اظهار کرد: «نثر عربی مرحوم علامه در این کتاب بسیار عجیب است و گویا عنایت خاص داشتند که این شکوه، جمال و زیبایی را نیز در کنار محتوای این کتاب به رخ بکشند؛ زیر عنوان ایشان در این کتاب، کتاب دینی، علمی و فنی یا هنری، تاریخی، ادبی و اخلاقی است که خود ایشان ذکر می‌کند.»

فرزند علامه امینی هم در این مراسم گفت: «مرحوم والد از بین ترجمه‌های کتاب، ترجمه مرحوم واحدی را پذیرفت و بیان کرد، همان‌گونه که این کتاب را با سوز نوشتیم، پس کسی مثل مرحوم واحدی باشد که این ترجمه را با سوز انجام دهد.»

حجت‌الاسلام و المسلمین **احمد امینی** افزود: «البته مرحوم واحدی دو جلد این کتاب را ترجمه کرد و عمر ایشان کفاف نداد. پس از چند سال قرار شد که حجت‌الاسلام و المسلمین ژرفا این ترجمه را به عهده بگیرد. وقتی نمونه ترجمه ایشان را ملاحظه کردیم، بسیار خرسند شدیم. زیرا متن الغدير نیز رنگین‌کمانی از صنایع گوناگون ادبی و بسیار سخت است. زیرا مصطلحات همه علوم را در خود دارد و مباحث مختلفی را از دوران پیامبر اکرم (ص) تا قرن یازدهم بیان کرده است.»

مدافعین سلامت

وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا (مائده/۳۲)

و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان که گویی همه مردم را زنده کرده است.



برگزیده یازدهمین جشنواره عکس رشد عکس: زهرا صباغ نژاد، استان یزد

نشست علمی سردبیر و اعضای تحریریه مجله رشد آموزش معارف اسلامی با سرگروه‌های آموزشی استان‌ها و شهرستان‌ها



زمان: دوشنبه ۱۴۰۰/۵/۴

ساعت ۱۰ تا ۱۱/۳۰

<https://meet.oerp.ir/b/gho-ifs-v5f-o4s>

کد دسترسی: 593623

موضوع:

همکاری با مجله و تبادل تجربه‌ها در این زمینه